

فصل بیست و پنجم

۲۸ مرداد، روز سرنوشت ساز

مقدمه

در بخش قبلی، با تکیه بر داده‌ها و اسناد موجود، نشان دادم که برای روز ۲۸ مرداد، نه کودتائی برنامه‌ریزی شده بود، و نه اساساً دشمنان نهضت ملی پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد قادر به اجرای برنامه‌ای بودند، که بتواند حکومت ملی مصدق را در چنین فاصله زمانی کوتاهی براندازد. با وجود این، در روز ۲۸ مرداد، پیش‌آمدها و عوامل متعددی، که حتی ریشه‌های متفاوتی داشتند، چنان همسو عمل کردند که طی چند ساعت، همه چیز زیر و رو شد. سرلشگر زاهدی که در بامداد ۲۸ مرداد همچنان در مخفی‌گاه خود با نگرانی به سر می‌برد و قصد عزیمت و پناه بردن به کرمانشاه را داشت، عصر همان روز بر صندلی نخست‌وزیری تکیه زد. دکتر مصدق که سحرگاه ۲۸ مرداد، مقتدرتر از همیشه بر کرسی صدارت نشسته بود، عصر آن روز از دست مشتی اوباش غارتگر که قصد تاراج و جان او داشتند، به زیرزمین منزل همسایه پناه برد و با دلی آکنده از غم و اندوه، به شعله‌های آتشی که از خانه او زیانه می‌کشید، می‌نگریست.

کرمیت روزولت که صبح روز ۲۸ مرداد دستور تلگرافی از وزارت خارجه کشورش دریافت کرده بود که «بساطت را جمع کن و بزَن به چاک»، در برابر رویدادهای ناگهانی و

غیرمنتظره، چند ساعتی دست به دست می‌کند. آن‌گاه در پاسخ پیروزمندانه‌ای به مقامات دولت آمریکا، خبر سقوط حکومت مصدّق و روی کار آمدن زاهدی را مژده می‌دهد!

چه شد و چه عواملی مؤثر افتاد تا آشوبی که بدست چند صد نفر اوپاش و لومپن‌های اجیر، مجهّز به چوب و چماق و قمه در صبح ۲۸ مرداد از جنوب تهران به راه افتاده بود و مأموریت و ظرفیتی جز تحریک احساسات شاهپرستانه مردم عادی و نیروهای انتظامی و برپا کردن آشوب و آتش‌سوزی نداشت، در عرض چند ساعت جای خود را به حرکت تانک و زره‌پوش داد که برای سرنگونی حکومت ملّی، به سوی اقامتگاه نخست‌وزیر سرازیر شد؟ آن‌هم با تانک و زره‌پوش‌هایی که در اختیار ستون ضربتی به فرماندهی سرتیپ کیانی، معاون ستاد ارتش بود!

پژوهشگرانی که کودتای ۲۸ مرداد را سلسله عملیات برنامه‌ریزی شده‌ای می‌دانند که گویا «مستر روزولت» پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد طراحی نموده بود، رویدادهای مختلف روز ۲۸ مرداد را اقداماتی به هم پیوسته و طبق نقشه تلقی می‌کنند. عمق فاجعه در این است که واقعیت غیر از این بود.

پافشاری من بر این نکته که کودتای ۲۸ مرداد، اقدامی از پیش برنامه‌ریزی شده نبود، چالش صرف روشنفکری نیست. بلکه تلاش در جهت ارائه تصویری از واقعیت است که به گمان من، بیشتر به حقیقت نزدیک است.

روند کلی وقایع روز ۲۸ مرداد در ساعات اوّل از این قرار است:

جمعیتی از اجامر و اوپاش و ولگردها، که با احتمال قوی از شب قبل اجیر و به چوب و چماق مجهّز شده بودند، از صبح روز ۲۸ مرداد پس از تجمع در سبزه میدان، - و در جاهای دیگر - به چند گروه تقسیم می‌شوند و برای تخریب دفاتر روزنامه‌های طرفدار حکومت و حزب توده و مقرّ جمعیت‌های هوادار نهضت ملّی و به قصد برپائی تظاهرات شاهپرستانه به مرکز و شمال شهر هجوم می‌آورند. در گذشته این نوع دستجات، بارها در رویدادهائی نظیر ۲۳ تیر، ۴ و ۱۴ آذر، ۸ فروردین و... میدان‌داری کرده و کارآئی خود را در بهم زدن میتینگ توده‌ای‌ها، آتش زدن دفاتر روزنامه‌ها و جمعیت‌ها، غارت مغازه‌ها و ایجاد رعب و وحشت نشان داده بودند. هیچ‌گاه کار این دستجات از این چارچوب بیرون نبود و اساساً مأموریت و توان بیش از این نداشتند. چنانکه نشان خواهیم داد، در روز ۲۸ مرداد نیز چیزی جز این در برنامه نبود. اگر حوادث گردش دیگری یافت، علت آن را باید در

جای دیگر جستجو کرد. شاید رمز کم بهادهی و غفلت حکومتیان و رهبری حزب توده ایران تا حدی ناشی از همین بود که اقدام اویش، برای کسی تازگی نداشت.

در حقیقت، آنچه در صبح ۲۸ مرداد روی داد، در شامگاه روز ۲۷ مرداد آن گاه که حزب توده با تظاهرات پر سر و صدائی برای تبلیغ جمهوری دموکراتیک و براندازی سلطنت به میدان آمده بود، در مقیاس کوچکی چهره نموده بود. در صفحات پیش به نقل از گزارشگر کیهان نشان دادیم که چگونه در اواخر شب، گروه‌های طرفدار شاه به بهانه مقابله با توده‌ای‌ها، به کارزار سایر گروه‌های ضدتوده‌ای نظیر سومکا و پان ایرانیست‌ها پیوستند که با توده‌ای‌ها در زد و خورد بودند. شعار «مرگ بر توده‌ای» را با شعار «زنده باد شاه» درآمیختند. نظامیان و نیروهای انتظامی نیز که مأموریت داشتند توده‌ای‌ها را متفرق سازند، در خیابان‌های مرکزی شهر به ضرب و شتم جمهوری خواهان پرداخته، آنها نیز شعار مرگ بر توده‌ای را با شعار «برقرار باد سلطنت» و «زنده باد شاه»، توأم ساختند. در ۲۸ مرداد نیز همین گروه‌های مزدور و شاه‌پرست، منتهی با تدارک بیشتر با همان شعارها وارد میدان شدند. عده‌ای از سربازها و پاسبان‌ها که برای متفرق کردن اویش، اعزام شده بودند، و یا در گوشه و کنار شهر مأموریت‌هایی داشتند، به جای سرکوب جمعیتی که شعارشان زنده باد شاه بود، با آنها هم‌آوا شدند و یا تماشاگر بی طرف، باقی ماندند. برخلاف اظهارات کیانوری، به شاهد یا نوشته معتبری در تأیید این نظر که گویا «واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتاجیان در گوشه‌های شهر وارد عمل شدند»، دست نیافتم. بدبختانه، تانک‌ها و نیروهای زرهی، که خانه مصدق را ویران کردند، متعلق به همان واحدهائی بودند که سرتیپ کیانی معاون ستاد ارتش به دستور سرتیپ ریاحی برای سرکوب و متفرق کردن آشوبگران راهی خیابان‌ها کرده بود که در اثر ندانم کاری و اهمال او و نیرنگ‌سازی و خیانت سرتیپ دفتری، بدست افسران پاکسازی شده و کودتاجی افتاد. و یا تانک‌هائی بودند که تصادفاً فرماندهی بعضی از آنها اتفاقاً در دست افسران توده‌ای، نظیر شادروان قربان‌نژاد یا ستوان ایرانی قرار داشت که به خاطر نبود رهنمود و سرگردانی در خیابان‌ها، در خدمت کودتاجیان قرار گرفت.

با گذشت زمان، از حدود ساعت یک بعدازظهر، بدین خاطر که ازسوی حکومتگران در برابر آشوبگران قاطعیت نشان داده نشد. و توده‌ای‌ها نیز بر طرز باورنکردنی به تماشاگران منفعلی مبدل شدند که فاجعه ملی در برابر چشمان نگران‌شان روی می‌داد، سایر مخالفان نهضت ملی نیز آرام آرام جرأت عرض اندام یافتند. جمعیت فزونی یافت و سرکوب آن دیگر

مستلزم خونریزی زیادی بود که به قول دکتر صدیقی «نه آقا آن را می‌خواست و نه ما!» کودتاچیان بر آن بودند که طبق نقشه‌ی طراحی شده، حکومت مصدق را در تاریکی نیمه شب ۲۴ مرداد، با عملیاتی مخفیانه و غافلگیرانه و کمترین درگیری مسلحانه واژگون کنند. اما با وجود امکانات گسترده، حضور شاه و داشتن مهره‌های مهم در ارتش، مفتضاحانه شکست خوردند. شگفتا که سه روز پس از فرار شاه و بعد از دستگیری بسیاری از گردانندگان اصلی کودتا و از هم گسیختگی امور، توانستند حکومت مصدق را در روز روشن، با بوق و کرنا و راه انداختن جنگ داخلی، صرفاً به علت سهل‌انگاری و بی‌کفایتی زمامداران و برخی اشتباهات جدی و انفعال بزرگترین سازمان سیاسی ایران، سرنگون سازند.

بررسی رویدادهای روز ۲۸ مرداد نشان می‌دهد که اگر از همان آغاز آشوب، مقامات انتظامی قاطعانه عمل کرده و تجمع چند صد نفری اوپاش را بلافاصله می‌پراکندند، و یا حزب توده ایران با نیرو و امکانات گسترده خود، وارد میدان می‌شد، فتنه در نطفه خفه می‌گردید. حتی بدون این‌ها، اگر بخشی از سربازها و نیروهای انتظامی به تظاهرکنندگان نمی‌پیوستند و یا به حمایت آنان بر نمی‌خاستند، حتی اگر اوپاش را به حال خود می‌گذاشتند، آنها پس از قدری ویرانگری و آتش‌سوزی و بلواآفرینی و غریبه‌کشی‌ها و ابراز احساسات شاه‌پرستانه، به منازل خود برمی‌گشتند. زیرا بیش از این، کاری از آنها ساخته نبود. شاهد آن، جمعیتی است که حوالی ظهر به سوی خانه دکتر مصدق هجوم آورد و در برابر چند تیر هوایی پا به فرار گذاشت. نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که به آن‌ها اشاره خواهد شد.

اضافه بر آن، پیش‌آمدهائی که به هیچ وجه «قانونمند» و ناگزیر نبودند، اما نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند، به یاری کودتاچیان آمد و پیروزی‌شان را ممکن ساخت. از آن میان می‌توان پیش‌آمدهای مهم زیر را برشمرد:

خالی گذاشتن میدان از سوی توده‌ای‌ها و سایر سازمان‌های وابسته به جبهه ملی، خطای بزرگ انتصاب سرتیپ محمود دفتری در بحبوحه بحران به پست ریاست کل شهربانی و فرمانداری نظامی تهران، ندانم کاری و بی‌کفایتی سرتیپ کیانی و تحویل ستون ضربت، شامل یک گردان پیاده و یک گروهان تانک، به افسران بازنشسته کودتاجی و برخی اشتباهات دیگر.

هر کدام از این عوامل، اگر در جهت نهضت ملی ایران عمل می‌کرد، می‌توانست سیر رویدادها را به طور اساسی تغییر بدهد و مانع سقوط حکومت ملی گردد.

بنابراین بررسی اجمالی یکایک عواملی که راه را برای پیروزی کودتاجیان هموار ساخت، ضرورت دارد. اما بدو لازم است، به پیامدهای منفی ناشی از تندروی های حزب توده در رفتار حکومت و اثرات تحریک آمیز آن روی احساسات توده مردم، به ویژه نظامی ها و نیروهای انتظامی، به اجمال اشاره کنم:

۱- اثرات منفی چپ روی های حزب توده در رفتار حکومت و مردم

در بررسی رویدادهای آن روز، تعمق در رفتار، روانشناختی (پسیکولوژی) و روحیه درجه داران و نفرات رده پائین ارتش و نیروهای انتظامی، نظیر سربازها، پاسبان ها، گروهان ها، از ضروریات است. چه شد که سربازان و پاسبان هائی که در سی تیر ۱۳۳۱ از تیراندازی بسوی مردمی که فریاد می کشیدند: «یا مرگ یا مصدق» خودداری ورزیدند، این بار در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بخشی از آنها با جمعیتی که شعارشان «زنده باد شاه، مرگ بر مصدق» بود، همآواز گردیدند؟ چه عواملی سبب شد که ده ها هزار نفر از مردم و افراد و هواداران سازمان ها و احزاب ملی که دو هفته پیش در رفرا ندیم، به تداوم حکومت ملی مصدق رأی داده بودند، اینک در برابر مشتی اراذل و اوياش و فوجی از مخالفان نهضت ملی، منفعل ماندند؟

بی تردید، در پیدایش و تکوین وضع بالا، تندروی ها و چپ نمائی های حزب توده در روزهای ۲۵، ۲۶ و به ویژه ۲۷ مرداد، مؤثر بود و ثمرات تلخ خود را در ۲۸ مرداد بار آورد. همان گونه که در بحث های قبلی خاطر نشان کردیم، بزرگ ترین خطای تاکتیکی رهبری حزب پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، تمرکز دادن تمام امکانات و توان تبلیغی و تهییجی خود علیه شاه و سلطنت و تغییر رژیم بود. میدان داری های حزب در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد و برنامه ریزی های آن برای تظاهرات پی در پی، پیامدی جز چالش با حکومت ملی بر سر کار، ببار نیاورد. دکتر مصدق نیاز داشت که پس از فرار شاه و خلا ناشی از آن، اقتدار و قابلیت خود را برای حکومت کردن به مردم و جهانیان نشان بدهد. رهبری حزب توده با اعمال و شعارهای خوب، درست همین امر را زیر سؤال برد.

نتیجه آن شد که تمام توجه دکتر مصدق، ستاد ارتش و نیروهای انتظامی، به سوی حزب توده معطوف گردید و از ضد انقلاب غافل ماند. مهار کردن حزب توده در رأس برنامه ها قرار گرفت. تصمیمات کمیسیون امنیت در صبح روز ۲۷ مرداد در منزل دکتر مصدق، اعلامیه های حکومت نظامی و شهربانی کل کشور در همان روز، درباره ممنوع

ساختن میتینگ‌ها و تجمعات غیرمجاز، دستور دکتر مصدق مبنی بر دخالت سربازان و نیروهای انتظامی در عصر و شب روز ۲۷ مرداد برای پراکنده ساختن تظاهرات جمهوری خواهانه‌ی توده‌ای‌ها و تصمیم‌گیری‌های وی در صبح روز ۲۸ مرداد، نمونه‌های آنست. در کتاب «۵ روز رستاخیز ملت ایران» با استفاده از مندرجات مطبوعات آن روزها، آمده است که دکتر مصدق ساعت شش و سی دقیقه صبح روز ۲۸ مرداد، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی را به حضور می‌پذیرد و از او می‌خواهد که در برابر اخلاف‌گری توده‌ای‌ها به شدت ایستادگی کند. دکتر مصدق می‌گوید، قانون امنیت اجتماعی را برای چند ماه دیگر تمدید خواهد کرد و برای جلوگیری از تظاهرات و آشوب‌های خیابانی ماده دیگری به آن اضافه خواهد نمود. بنا به همان منبع، دکتر مصدق ساعت ۸ صبح ۲۸ مرداد، داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم را به حضور می‌پذیرد و از فروهر، که به خاطر عدم دخالت نیروهای انتظامی در جریان حمله روز قبل توده‌ای‌ها به مقر حزب ملت ایران گله‌مند بود، دلجوئی می‌کند. دکتر مصدق به او خاطر نشان می‌کند که به فرمانداری نظامی دستور داده است که از «عملیات توده‌ای‌ها جلوگیری کنند و در صورت لزوم برای جلوگیری از کارهای خلاف قانون آن‌ها تیراندازی هم بنمایند. بنابراین شما به اعضای حزب خودتان بگوئید که از مقابله به مثل خودداری کنند و متفرق شوند و اطمینان داشته باشند که مأمورین طبق مقررات و دستورات صادره عمل خواهند کرد».^۲ از قرار دکتر مصدق برای آرام کردن جو و کاستن تنش سیاسی در خیابان‌ها، توصیه‌های مشابهی به سایر احزاب وابسته به جبهه ملی نیز می‌نماید. همایون کاتوزیان می‌نویسد: «از آنجا که خانواده‌ها و مردمان عادی از بی‌نظمی شهر به وحشت افتاده بودند، روز بیست و هفتم، مصدق به خلیل ملکی تلفن زد و از او خواست که اعضاء «نیروی سوم» را در روز بعد مرخص کند و به آنان جداً توصیه نماید که از شرکت در تظاهرات خیابانی (تا چه رسد به تشکیل تظاهرات خیابانی) پرهیز کنند. در نتیجه، بخشی از اعضاء «نیروی سوم» در آن روز تاریخی، در انتظار دستور تشکیلاتی در خانه‌هایشان بودند».^۳

دکتر کریم سنجابی نیز در خاطرات خود تأیید می‌کند که دکتر مصدق بدون اینکه بداند چه سرنوشتی در انتظار اوست، عصر روز ۲۷ مرداد، بدین خاطر که «بهانه آشوب و بلوا و ترس و وحشت به مردم ندهند»، به طرفداران خود توصیه می‌کند که روز، ۲۸ مرداد به خیابان نیایند و تظاهرات نکنند!^۴

این‌ها همه، از پیامدهای منفی رفتار و عملکرد حزب توده ایران در آن چند روز بود

که عرصه را بر حکومتیان و ملیون تنگ کرده و همه را نگران ساخته بود. کارزار تبلیغاتی حزب توده در حمله و ناسزاگوئی به شاه، شعار ضدسلطنت و جمهوری خواهی که عصر روز ۲۷ مرداد به اوج خود رسید، و کلاً مجموعه اقدامات تحریک آمیزی که در تهران و شهرستان ها، چه از سوی توده ای ها و چه حکومتیان و احزاب ملی صورت گرفت، نه فقط احساسات لایه هائی از ارتشی ها و نیروهای انتظامی را جریحه دار نمود و به تعرض وا داشت، بلکه حتی بخشی از مردم را نیز رماند و به صفوف مخالفان راند و یا به ناظران منفعلی مبدل ساخت.

درست است که حزب توده در صف مقدم تندروی ها و چپ گرایی ها و به ویژه اقدامات و تبلیغات ضد شاه و سلطنت قرار داشت. اما دور از انصاف و واقع بینی است که بار همه گناهان را در این زمینه بدوش رهبری حزب توده بیندازیم.

برخی از حکومتیان، به ویژه زنده یاد دکتر حسین فاطمی و بعضی احزاب وابسته به جبهه ملی، نظیر حزب ایران، نیروی سوم و حزب ملت ایران، که از کودتای ۲۵ مرداد و مشارکت شاه در آن بسیار عصبانی بودند، به درجات متفاوت در این تندروی ها سهیم بودند. اساساً در کل جامعه سیاسی کشور، با توجه به ضعف فرهنگ دموکراسی و آزادی خواهی سلطه قهر و خشونت در جامعه و وسعت دامنه نابرابری ها و محرومیت ها، کشش به «رادیکالیسم» و چپ نمائی بسیار قوی و تا حدی همه گیر بود. بر چنین بستری از فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور، چپ گرایی های حزب توده، به مثابه بزرگ ترین و متشکل ترین حزب سیاسی ایران، اثرات منفی تشدید کننده داشت. توده حزبی نیز متأثر از همین جو عمومی بود. متأسفانه رهبران سیاسی با تفکر اعتدالی، نظیر ایرج اسکندری و خلیل ملکی در جناح چپ، یا دکتر صدیقی در میان ملیون، بسیار اندک بودند که بتوانند در روند رویدادها اثر لازم بگذارند. کافیهست که عنوان و مطالب مطبوعات روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، نظیر باختر امروز (دکتر فاطمی) جبهه آزادی (ارگان حزب ایران)، نیروی سوم (ارگان حزب «نیروی سوم»)، خاور زمین و... نظری بیفکنیم تا تصویری از جو سیاسی افراطی و تندروی ها بدست بیاید.

۲- تمرکز فعالیت های تبلیغاتی و تهییجی علیه شاه و سلطنت خطای جدی تاکتیکی بود

پائین کشیدن مجسمه های رضا شاه و محمدرضا شاه در تهران و شهرستان ها، حمله به آرامگاه رضا شاه به قصد تخریب آن؛ برگزاری دهها و دهها میتینگ موضعی به ابتکار

حزب توده در خیابان‌ها و میدان‌های شهرهای مختلف علیه سلطنت؛ یورش به مغازه‌ها و ادارات برای پائین کشیدن عکس شاه و خانواده سلطنتی، توهین و ناسزاگویی به آنان، درگیری با کسبه و مردم، بسیاری را آزرده و موجب رمیدن آن‌ها از حکومت مصدق شد. آنگاه که این اعمال با شعار برپائی جمهوری دموکراتیک به میدان‌داری توده‌ای‌ها، فروش علنی نامه مردم ارگان حزب و شعار علنی کردن حزب توده و قدرت‌نمایی‌های آن توأم گشت، بسیاری از مردم را به وحشت انداخت و نسبت به آینده کشور نگران ساخت. این فکر قوت گرفت که در نبود شاه، دکتر مصدق و سازمان‌های سیاسی ضعیف و هوادار او، توان مقابله با حزب توده ایران که از حمایت شوروی برخوردار بود، نداشته باشند. در یکی از گزارشات سری سفارت آمریکا که بعداً کامل آن از نظر خوانندگان خواهد گذشت، در بررسی علل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، همین نکته مورد تأکید قرار گرفته است: «سیاست حزب توده ایران این باور را در مردم به وجود آورده بود که باید بین مصدق و اتحاد شوروی از یکسو و شاه و دنیای غرب در سوی دیگر، یکی را انتخاب کنند!»^۵ این واقعیت تأسف بار را، ف. م. جوانشیر (فرج‌الله میزانی) از مبلغان برجسته سیاست رهبری حزب، در ارزیابی از اوضاع و احوال آن چند روز، با زبان حزبی چنین مطرح می‌سازد: «در آن زمان، واقعاً لحظه تصمیم بود. دوراه بیشتر وجود نداشت: اتحاد با حزب توده ایران، سرنگونی شاه، طرد امپریالیسم و نجات کشور، و یا اتحاد با عمال ارتجاع و امپریالیسم و جلب نظر آمریکا، سرنگونی مصدق و اسیر کردن کشور».^۵ می‌توان بسهولة به اثرات مخرب و تفرقه‌افکنی سیاستی که مردم را در قبال چنین انتخابی قرار می‌دهد، به ویژه بر اقشار میانی و هواداران نهضت ملی، پی برد.

تبلیغات موزیانه و مخرب شبکه‌های جاسوسی «سیا» و انتلیجنت سرویس (شبکه بدامن و برادران رشیدیان)، که گاه به صورت «توده‌ای‌های بدلی» وارد عمل می‌شدند، در تشدید نگرانی عمومی، مؤثر بوده است. در اسناد آرشیو آمریکا آمده است که در آن هفته‌های حساس مرداد ماه، شش روزنامه با بودجه «سیا» انتشار یافت که تماماً در جهت وحشت‌آفرینی از کمونیسم و حزب توده و القای ساخت و پاخت مصدق با آن‌ها و انباشته از اخبار و شایعات دروغین و اضطراب‌انگیز بود.

در صفحات قبل به ریشه‌تئوریک و انگیزه‌های سیاسی رهبری حزب توده در تمرکز فعالیت‌های تبلیغی و تهییجی او علیه سلطنت و طرح شعار جمهوری دموکراتیک، اشاره کردیم. اما بررسی همه‌جانبه‌تر رفتار و عملکرد حزب توده ایران در آن روزها، توجه به یک

عامل معرفتی، یعنی به موضوع عدم شناخت کافی ما از طرز تفکر و باورها و سنت‌های ریشه‌دار توده مردم، که هشتاد درصد آن بی‌سواد و روستائی بود، بسیار ضروری است. این کمبود معرفتی رهبری حزب توده و کلاً همه اعضا و کادرهای حزب، در طول تاریخ طولانی فعالیت آن، بارها اثرات منفی و گاه فاجعه‌بار برجای گذاشته است.

حزب توده ایران به واقع، محلّ تجمع بخش باسواد و روشنفکر جامعه در سال‌های ملی شدن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدّق بود. رهبری آن نیز یکسره، مرگب از روشنفکران متجدّد و ترقّی‌خواه بود. بی اغراق گل‌های سرسبد جامعه آن روز ایران، از میان روشنفکران، کارمندان، افسران و زنان و حتّی زحمتکشان، در صفوف حزب توده و هاله آن قرار داشتند. حزب توده ایران نماینده اندیشه‌ها و آرمان‌های ترقّی‌خواهانه و تجدّدطلبانه در کشور بود و روی به آینده داشت. اما متأسفانه، فاقد پیوند لازم با عمق جامعه بود و شناخت کافی از آن نداشت. این کمبود، به ویژه از آن بابت زیان‌بارتر بود که موتور میتینگ‌های موضعی خیابانی و اقدامات تند و تحریک‌آمیز و چپ‌روی‌ها، عمدتاً دانشجویان و دانش‌آموزان و بخشی از کارمندان بودند و درست همین طیف از توده‌ای‌ها، نسبت به روحیه و فرهنگ لایه‌های عمیق و غیر شهری جامعه ایران بیگانه‌تر و گرایش‌های افراطی و چپ‌روانه نیز میان آنها بیشتر بود.

پس از حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و دشواری کار در شرایط مخفی و غیرقانونی، بتدریج حلقه این رابطه تنگ‌تر گردید. حتّی نفوذ حزب توده در میان کارگران - جز تا حدّی در تهران - در اغلب شهرستانها بسیار ضعیف بود. اکبر شاندرمنی در گزارش خود به کمیته مرکزی مقیم مسکو، آماری از اعضا شورای متحدّه مرکزی نسبت به کلّ کارگران شهرها و مناطق مختلف ارائه می‌دهد که وضع را به خوبی منعکس می‌سازد:

ناحیه	تعداد کارگران	تعداد تقریبی کلّ کارگران
۱ - تهران	۷۰۰	۱۲۰۰۰ الی ۱۵۰۰۰
۲ - خوزستان	۱۵۰۰	۳۰۰۰
۳ - گیلان	۳۵۰	۳۰۰۰
۴ - اصفهان	۱۰۰۰	۶۰۰۰
۵ - کاشان، یزد و کرمان	۳۰۰	۶۰۰۰

۱۰۰۰۰	۵۰۰	۶ - آذربایجان
۲۰۰۰	۴۰۰	۷ - مازندران
۴۰۰۰	۱۰۰	۸ - خراسان
۱۵۰۰۰	۱۰۰	۹ - فارس
۵۰۰۰	۲۰۰	۱۰ - سمنان
۵۰۰۰	۵۰	۱۱ - همدان
۱۰۰۰۰	۲۵۰	۱۲ - کرمانشاه
۵۰۰۰	۵۰	۱۳ - قم
۵۰۰۰	۱۵۰	۱۴ - قزوین

درباره آمار مازندران، اکبر شاندرمنی توضیح داده است که «تعداد عضو در مازندران فقط روی کاغذ بود. گزارش‌ها قلابی بود». این آمار که به خصوص در رابطه با تعداد کل کارگران هر شهر و منطقه، تقریبی و غیر دقیق است، به سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰ برمی‌گردد که اوج قدرت حزب بود. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که به علت خصلت مخفی سندیکائی شورای متحد مرکز تعداد اعضای آن با تعداد اعضاء حزب تفاوت چندانی نداشت. رابطه حزب توده ایران با توده‌های میلیونی دهقانی، به مراتب از این سست‌تر و بیگانگی و عدم تفاهم متقابل به مراتب شدیدتر بود.

واقعیت این است که ما غرق در دنیای خود بودیم. کتاب‌ها و رمان‌ها که می‌خواندیم، شیوه زندگی ما، دامنه معاشرت ما، حتی با خانواده خود، و محافلی که آمد و شد داشتیم، عالم خود را داشت و ما را بتدریج از مردم جدا ساخته بود.

در درون و عمق فاجعه، واقعیت‌هائی جریان داشت که ما نمی‌دیدیم و یا نادیده می‌انگاشتیم. و این‌ها ثمرات تلخ خود را در روز ۲۸ مرداد بیار آورد. از جمله، ذهنیت توده‌ی مردم آن ایام در قبال شاه و رژیم سلطنتی بود. این مقوله يك بار فرهنگی داشت که طی سده‌ها و هزاره‌ها، در ناخودآگاه توده مردم ریشه دوانده بود. واقعیت این بود که رژیم شاهنشاهی چون شکل دولت و پادشاهان چون نماد آن، در تاریخ پرفراز و نشیب ایران يك مؤلفه ثابتی بود. نظام پادشاهی تنها حکومتی بود که مردم می‌شناختند و با آن خو گرفته بودند. نظام پادشاهی، طی جنگ‌ها و لشگرکشی‌ها، یا در مقابله با هجوم دائمی همسایگان

دور و نزدیک به سرزمین ایران و در سازماندهی دفاع کشور از آسیب اقوام وحشی و نیمه وحشی، عمیقاً با ساختار اجتماعی شبه فئودالی ایران عجین شده و به عنصری ناگزیر و «طبیعی» از حیات سیاسی و موجودیت اجتماعی ایرانیان مبدل شده بود. اشعار، داستان‌های کودکان، فولکلور، شاهنامه‌ها و آموزش و پرورش، این نفوذ گسترده را برمی تابند. سلطنت و شاه در جهان بینی و ناخودآگاه مردم، نوعی قدوسیت داشت، گویی بخشی از فرهنگ ما بود! شاهان ایران که عموماً افرادی سفاک و مستبد و قدر قدرت بودند، در دل‌ها رعب می افکندند و «ظلّ الله» تلقی می شدند. تداوم تاریخی این وضع، به نوعی عادت و طبیعت ثانوی مردم عادی و به ویژه روستائیان کشور مبدل شده بود. در قانون اساسی مشروطه، توهین به «مقام شامخ» سلطنت، جرم محسوب می شد و جزو گناهان کبیره بود.

روحانیون کشور که نبض توده‌ها در دست‌شان بود، در طول تاریخ همواره حامیان رژیم سلطنتی در تنها دولت شیعه جهان بودند. (۱) گسست بخشی از روحانیت از نظام پادشاهی، تقریباً از مقطع آغاز دهه چهل و با ورود تمام عیار آیت الله خمینی به صحنه سیاسی ایران آغاز شد. اما آیت الله خمینی، حتی در آن مقطع و در اوج رودر روئی با شاه، هنوز مدافع قانون اساسی بود و آن را ضامن ملیت و سلطنت می دانست. فراز زیر از تلگراف آیت الله خمینی به شاه در تاریخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۴۱ نمونه آنست. «اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلیحضرت را متوجه می کنم به اینکه اطمینان فرمائید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه زادی [اشاره به اسدالله علم نخست وزیر وقت است]، می خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است، با تصویب نامه خائنانه و غلط، از اعتبار بیندازند». ۶ و در سخنرانی ۱۱/۹/۴۱، به «شاه مملکت نصیحت» می کرد که این قوه [منظور روحانیت است] را از دست ندهید». ۷ آیت الله خمینی حتی پس از کشتار ۱۵ خرداد و مراجعت از زندان، در بیانات مهم خود در مسجد اعظم، آنچه از دولت می خواست عبارت از این بود که: «برای قوانین اسلام و لااقل قانون اساسی خاضع باشد» و با لحنی آشتی جویانه می گفت: «ما همه از هم هستیم، اهل یک مملکت هستیم. چرا می خواهید ما را بکشید! ما مجاناً پشتوانه این مملکت هستیم، هیچ تحمیلی بر بودجه شما نداریم». ۸ این موضع رادیکال ترین رهبر روحانی ایران در قبال سلطنت، ده سال پس از کودتای ۲۸ مرداد بود.

نقش برخی روحانیون طراز اول در مقطع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که جملگی علناً

پشتیبان سلطنت و شاه در برابر دکتر مصدق بودند بر همگان معلوم است. بنابراین در مقطع کودتای ۲۸ مرداد، حکومت ملی بر سر کار و ملیون و روحانیت، خواستار سرنگونی رژیم سلطنتی و برقراری جمهوری نبودند. به ویژه آنکه، مسأله اصلی اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت (استقلال ملی) و استقرار و تحکیم رژیم مشروطه (یعنی دموکراسی) بود. بهر حال آن روزها، فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور چنین بود و حزب ما با آن بیگانه. سربازان و پاسبانها، فرزندان روستائیان و اقشار پائین جامعه، تربیت یافتگان این فرهنگ بودند. به ویژه در ارتش و نیروهای انتظامی، وفاداری به مقام شامخ سلطنت و شخص شاه، در همه مراسم صبحگاهی تا دعای شامگاهی به شدت تلقین می شد.

در چنین سطحی از فرهنگ مردم، به ویژه در میان ارتشیان است که باید بازتاب زیاده روی های حزب توده ایران و برخی از ملیون را سنجید: اقداماتی نظیر پائین آوردن مجسمه ها، حمله به مقبره رضا شاه، یورش به مغازه ها و ادارات و اماکن عمومی به قصد اهانت و ناسزاگویی به شاه و فریاد شعارهای ضدسلطنت و جمهوری خواهی، پاره کردن عکس ها و یا حذف نام شاه از دعای صبحگاهی و شامگاهی در پادگان ها و مقاله های شدیدالحن و توهین آمیز دکتر فاطمی در «باختر امروز» که از رادیو هم پخش می شد و سایر اقدامات مشابه.

کنسول آمریکا در اصفهان گزارش می دهد که مجسمه شاه را به قصد توهین سوار خر کرده در شهر می گردانند. بی گمان توده ای ها و عده ای دیگر از این نمایش ها کیف می کردند. اما بی تردید این گونه اعمال، اکثریت خاموش جامعه را منجر می ساخت و از نهضت ملی دور می نمود. در آن روزهای سرنوشت ساز که حفظ وحدت عمومی و جلب وسیع ترین اقشار مردم برای استمرار دموکراسی و تحکیم حکومت ملی در رأس اولویت ها قرار داشت، تمامی این اقدامات و نمایشات و دودستگی و تشدید جو نگرانی از آینده کشور، با هر نیتی بوده باشد، عملاً در جهت تضعیف دکتر مصدق و آب ریختن به آسیاب دشمنان نهضت ملی و دموکراسی بود.

در عدم پرهیز از تندروی ها، متأسفانه خود حکومتیان نیز خطا کارند، برخی از اقدامات کاملاً قابل اجتناب بود و واقعاً ضرورت و فوریت نداشت. زیرا تغییر و جایگزینی آنچه که وارد عرف و عادات مردم شده و به نوعی، به فرهنگ آن مبدل گردیده است، حتی اگر ضروری و بجا باشد، بایستی در طول زمان، با نرمش و مدارا و کار درازمدت توضیحی،

صورت می‌گرفت. حال آنکه ستاد ارتش در اقدامات ضد شاهي، فرمان و بخشنامه و دستور تلگرافی را کافی دانست. و این برای سربازها و درجه‌داران قابل هضم نبود و عکس العمل ایجاد کرد و دشمنان نهضت ملی نیز با مهارت و کاردانی از آن بهره جستند و ملّتی را به خاک سیاه نشانند.

سرتیپ ریاحی طیّ بخشنامه‌ای در ۲۶ مرداد ماه، دستور حذف نام شاه را از دعای صبحگاهی و شامگاهی صادر کرد و مقرر داشت که به جای آن، کلمه ایران گذاشته شود. و همچنین به جای هورا کشیدن برای پایداری شاه، برای پایداری ایران هورا بکشند. البته کاملاً قابل فهم است که پس از کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، زمامداران حکومت ملّی نمی‌توانستند بپذیرند که مراسم در سربازخانه‌ها به روال سابق برگزار شود. و از سربازها خواست که همچنان از «درگاه باریتعالی» بخواهند که «قَر و شکوه شاهنشاه ما را جاویدان» بدارد و در پایان نیز «به پایداری شاهنشاه هورا بکشند»! راه‌حلّ جایگزینی «شاه» با «ایران» نیز مناسب به نظر می‌رسید. منتهی این گونه تصمیمات نه از راه توضیح و اقناع بدنه‌ی ارتش، بلکه با توسّل به بخشنامه و دستور، صورت گرفت. باتوجه به اثرات منفی آن که بلافاصله هویدا شد، شاید مناسب‌تر بود که این مراسم تا روشن شدن وضع کشور به کلی برجیده شود. متأسفانه هیچ بررسی جامعه‌شناسانه از اثرات چپ‌روی‌ها و تندروی‌های حزب توده و یا برخی تصمیمات مقامات حکومتی و سخنرانی‌ها و مقاله‌های بعضی از رهبران ملّی طیّ این چند روز، روی توده مردم، به ویژه سربازان و درجه‌داران و نیروهای انتظامی صورت نگرفته است که بتوان با دقّت و اطمینان بیشتر به اظهارنظر نشست. مع‌هذا رفتار اقشار پائین ارتش در جریانات عصر و شب روز ۲۷ مرداد و به ویژه در ۲۸ مرداد، حاکی از اثرات منفی و تحریک‌کننده این گونه اقدامات و تصمیمات می‌باشد. قدر مسلم آنست که تندروی‌های حزب توده و برخی از ملیّون، به دشمنان نهضت ملیّ فرصت طلائی داد تا به بهانه مقابله با حزب توده و سیاست وی، از همان عصر روز ۲۷ مرداد، از لاک خود بیرون بیایند و در کنار نیروهای دولتی، وارد میدان شده، به هواداری از شاه دست به نمایشات علنی بزنند و سربازها و نیروهای انتظامی را تحریک کنند.

در ۲۸ مرداد، آسان نبود که از سربازان و نیروهای انتظامی که با فرهنگ شاهپرستی بار آمده بودند و دفاع از شاه مقدّم بر میهن به آن‌ها تلقین شده بود، انتظار داشت که به روی جمعیتی - صرف نظر از عناصر متشکّله آن - که با حمل عکس تمام قد شاه و فریاد «زنده‌باد

شاهنشاه» در شهر جولان می‌داد، تیراندازی کنند. به ویژه آنکه، سیاست رسمی حکومت مصدّق نیز در این جهت نبود. مانور سرتیپ ریاحی در صبح ۲۸ مرداد که به ضد خود مبدّل شد، حاکی از آنست.

۳- نعل واروی سرتیپ ریاحی و پیامد آن!

با توجه به همین وضع روحی سربازان و نیروهای انتظامی، چنین بنظر می‌رسد که سرتیپ ریاحی، در صبح ۲۸ مرداد برای متفرّق ساختن اوپاش و جمعیت شاه‌پرست، دست به نیرنگ می‌زند. به این بهانه که گویا توده‌ای‌ها در پوشش طرفداری از شاه دست به تظاهرات زده، اما در واقع قصد سرنگونی حکومت مصدّق را دارند، بخشنامه زیر را خطاب به همه واحدهای ارتشی صادر می‌کند: «دستور داده می‌شود که چون تعدادی افراد توده‌ای برای ساقط کردن دولت به اسم شاه شعار می‌دهند، آن‌ها را متفرّق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود».

سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی انگیزه صدور بخشنامه را چنین توضیح می‌دهد: «صبح روز بیست و هشتم مرداد که به بنده اطلاع دادند اشخاصی با شعارهای موافق مقام سلطنت در همه جای شهر راه افتاده‌اند. شخصاً اطمینان حاصل کردم که این عمل از طرف توده‌ای‌ها به صورت کاموفلاژ [استتار] با دادن شعار بر له مقام سلطنت شروع شده است و به همین دلیل این بخشنامه را صادر کردم»^۹! سرتیپ ریاحی در توجیه اقدام خود می‌گوید: چون خبرهای رسیده حاکی از آن بود که دستجات منظم توده‌ای در خیابان‌ها نیستند و این امر عجیب می‌نمود که چرا برای مقابله بیرون نیامده‌اند، لذا یقین حاصل می‌کند که تظاهرات باید کار توده‌ای‌ها باشد! متأسفانه بعد از انقلاب بهمن نه کسی از وی جوای حقیقت می‌شود و نه خود او در اظهارات و مصاحبه‌هایش درباره کودتای ۲۸ مرداد، از این راز پرده برمی‌دارد. بهر حال انگیزه او هرچه باشد، به نظر می‌رسد، صدور این بخشنامه اشتباهی بزرگ با پیامدهای مخرب بود. زیرا تنها توده‌ای‌ها موضوع بخشنامه سرتیپ ریاحی بود. دستور نیز، پراکندن و سرکوب آن‌ها بود که گویا استتار کرده‌اند! به همین خاطر، وقتی سربازان و نیروهای نظامی متوجه می‌شوند که با جماعتی طرفند که شاه‌پرست‌های حقیقی‌اند و از «توده‌ای‌های بدلی» خبری نیست، دیگر دلیل و انگیزه‌ای برای پراکندن و سرکوب آنان نداشتند. فریاد «جاوید شاه» چه از سوی جمعیت و یا به ابتکار يك درجه‌دار و

افسر شاه‌پرست، برای سربازان و پاسبان‌ها، شعاری نبود که با عکس‌العمل منفی و خشن آن‌ها روبرو گردد.

بدین سان، بخشنامه سرتیپ ریاحی در عمل به ضد خود مبدل گردید. جز در مورد يك افسر شجاع توده‌ای بنام سروان رمضان مشرفیان دهکردی که مسئول حفظ انتظامات میدان مخبرالدوله بود، من به نمونه دیگری برنخوردم. سروان مشرفیان تنها کسی بود که به راز بخشنامه سرتیپ ریاحی پی می‌برد و به ابتکار شخصی و با استفاده از آن، دستور تیراندازی بسوی جمعیتی می‌دهد که با عکس‌های تمام قد شاه، زنده بادگویان نزدیک می‌شدند که همگی پا به فرار می‌گذارند.

روشن است که تنها علت ابراز علاقه و همبستگی نظامی‌ها با دستجات اوباش، بخشنامه نستجیده و نامیمون سرتیپ ریاحی نبود. به زمینه‌های ذهنی و فرهنگی آن و نیز پیامدهای منفی و تحریک‌آمیز تندروی‌های حزب توده در روزهای پیشین، قبلاً پرداخته‌ایم. بخشنامه سرتیپ ریاحی، نقش جاده صاف‌کن را بازی کرد. به عبارت دیگر، «نعل وارونه» ریاحی به ضد خود مبدل گردید.

تحول روحیه جماعت اوباش که در ازاء دستمزد مأموریت داشتند تظاهراتی بنفع شاه برپا کرده و شهر را به آشوب بکشند، شایان توجه است. این جماعت در آغاز، به علت فقدان ایمان و آرمان با چند تیر هوایی پا به فرار می‌گذاشتند و از دیدن يك ارباب جنگی لرزه بر اندامشان می‌افتاد. فقط پس از مشاهده‌ی حمایت یا بی‌طرفی سربازانی که مأموریت‌شان پراکندگی و سرکوب آنان بود، دل و جرأت یافته به تعرض پرداختند. به ویژه آنکه میدان را کاملاً از حریف خالی یافتند و با هیچ نیروی مردمی روبرو نشدند. اوباش، عدم حضور و بی‌حرکتی توده‌ای‌ها را به حساب خود گذاشتند. دستجات شعبان بی‌مخ، به گزارش روزنامه داد (۲۹ مرداد ۳۲) شعار می‌دادند: «به قوه شاه‌پرست، توده فراری شده!» برای نشان دادن این روند، به یکی دو نمونه اشاره می‌کنم:

به نقل از روزنامه‌ها آمده است که وقتی جمعیت از سبزه‌میدان از طریق خیابان ناصریه وارد میدان سپه شده به محوطه چمن جلوی شهرداری رسید، از سوی «سربازانی که جلو شهرداری قرار داشتند چند تیر هوایی شلیک شد. در اثر این تیراندازی عده‌ای که هیچ‌گونه وسیله دفاعی نداشتند پا به فرار گذاشتند. عده‌ای به طرف خیابان لاله‌زار فرار کرده، اول خیابان ایستادند ببینند نتیجه تیراندازی چه می‌شود! در این موقع يك نفر از

سربازان مسلح از جلو شهرداری با حالت دو به طرف اشخاصی که در قسمت لاله زار ایستاده بودند آمده و فریاد زده گفت: آقایان! جناب سروان می گوید ببخشید معذرت می خواهم، ما خیال کردیم که شما توده‌ای هستید و الا تیراندازی نمی کردیم. و اضافه کرد جناب سروان و ما خیال کردیم که تظاهرات بنفع آنهاست. حالا آزادید هر کاری می خواهید بکنید. ما با شما کاری نداریم. مردم وقتی این حرف را شنیدند مجدداً وارد میدان شدند...»^{۱۰}

اساساً شرکت نظامیان در جریان کودتا، در رویدادهای کوچک و بزرگی از این دست بود که در گوشه و کنار شهر رخ داده است. در گزارش‌ها، خبر دیگری آمده است: جمعیتی که به سوی میدان بهارستان در حرکت بود، با چهار کامیون سرباز مسلح به تفنگ و مسلسل روبرو می‌شود که از سوی شهربانی مأموریت داشتند از تظاهرات جلوگیری نمایند. اما نیروهای انتظامی در برخورد با تظاهرات «شاهپرستانه» جمعیت، بجای پراکندن آنها، در جلو و عقب جمعیت به راه می‌افتد و مراقب بودند تا از طرف مخالفان احتمالی مورد تعرض قرار نگیرند. احتمالاً این همان دسته‌ای است که گزارشگر کیهان در مشاهدات خود قید می‌کند: «... چهار کامیون سرباز و پاسبان نیز که در جلو هر یک مسلسل قرار داشت از جلو و عقب تظاهرکنندگان حرکت می‌کردند و شعارهای تظاهرکنندگان را تأیید می‌کردند. مقارن ساعت ۱۰ با شعار: «زنده باد شاه، مرگ بر توده» از دیوارهای حزب ایران بالا رفتند... در و پنجره را شکستند و چند نفری را که در حزب بودند مجروح کردند... طولی نکشید که به روزنامه باختر امروز حمله بردند و آتش زدند... روزنامه شهباز را آتش زدند...»^{۱۱} و یا در سبزه میدان، ۲۰ پاسبان و دو سرباز مسلح در برخورد با جمعیتی که فریاد: «زنده باد شاه» سر داده بودند، به آنها پیوستند.

مکث من بر این رویدادها و نقل برخی نمونه‌ها، که شاهدان عینی نیز آن را تأیید کرده‌اند، بدان خاطر است که نشان دهم، برخلاف اظهارات کیانوری و برخی دیگر، هیچ واحد منظم ارتشی، در ماجراهای روز ۲۸ مرداد شرکت نداشت. عمق تراژدی ۲۸ مرداد در آن است که تنها این عامل نبود که پیروزی کودتاجیان را امکان‌پذیر ساخت. زیرا صرفاً به اتکاء چند صد نفر اوباش مزدور و جمعیت نسبتاً محدودی که تا ظهر با آنها درآمیخت. و یا با پیوستن انفرادی یا چند کامیون سرباز و پاسبان و درجه‌دار و افسر. و یا چند عملیات تخریبی و آتش‌سوزی و عربده کشیدن‌های شعبان بی‌مخ‌ها و ملک اعتضادی‌ها، کار چندان

از پیش نمی‌رفت و به یقین کار هرگز به سرنگونی حکومت دکتر مصدّق نمی‌کشید. حتّی نویسندگان کتاب «۵ روز رستاخیز ملت ایران» که به قصد تجلیل از «قیام مَلّی ۲۸ مرداد» و گزافه‌گوئی در نقش «مردم شاه‌پرست و میهن‌دوست» قلم زده‌اند، وضع روحی شورش‌گران را تا ظهر ۲۸ مرداد در این جمله خلاصه کرده‌اند: «عقیده کلّی مردم و عابریّن آن بود که این دسته موفق به انجام کاری نخواهند شد و عابریّن منتظر بودند که قریباً از سوی دولت وقت این دسته دستگیر و یا متفرّق خواهد شد».^{۱۲} و در جای دیگر می‌نویسند: «با این که در این موقع عده زیادی سرباز و پلیس بین مردم بود و با هم همکاری می‌نمودند، مع‌الوصف به موفقیت خود چندان امیدوار نبودند». (همان جا صفحه ۲۰۴) و یا: «...هدف‌ها فردی بود. لذا اتخاذ تصمیم مقدور نمی‌شد و فقط کاری که می‌کردند این بود که به نفع شاهنشاه شعار داده و هورا می‌کشیدند. (همان جا صفحه ۲۰۶) اسناد سرّی وزارت خارجه آمریکا و گزارشات سفارت که بعداً ملاحظه خواهد شد کاملاً در جهت تأیید این نظریات است.

شاهدان عینی متعدّدی همین وضع را تأیید می‌کنند. به ویژه گواهی می‌دهند که تا ظهر، جز دستجات اوباش و گروهی از پاسبان‌ها و درجه‌داران، که به این نمایش شاه‌پرستی و ضد توده‌ای ضد مصدّق پیوسته بودند، نیروئی به نفع کودتاجیان، در صحنه نبود. درست است که این اجامر و اوباش با پول «سیا» و رهبری و سازماندهی رشیدیان‌ها و سایر مخالفان حکومت مَلّی و دشمنان نهضت مَلّی برپا شد و دست متحد استعمار و ارتجاع در آن نمایان بود. امّا به یقین آشوبگری‌های صبح روز ۲۸ مرداد را از راه‌های مختلف: نظامی یا تجهیز توده‌ای، می‌شد خنثی نمود.

سرهنک ممتاز سر محافظ خانه مصدّق، بُب مطلب را در يك جمله بیان نموده است: «اگر پیش از همه گیر شدن آشوب در شهر يك افسر «بزن» و قاطع را به فرماندهی ستون تعیین می‌کردند و مأموریت او را خیلی صریح و روشن مشخص می‌نمودند، چون افسران خائن هم قبلاً دستگیر شده بودند، به احتمال ۹۰ درصد، کودتای ۲۸ مرداد نیز شکست می‌خورد».^{۱۳} البته موفقیت یا ناکامی کودتاجیان تنها به این عامل بسته نبود. می‌توان به حوادث و اقداماتی اشاره نمود که به نفع کودتاجیان تمام شد و در پیروزی آنان بسیار مؤثر افتاد، امّا هیچ کدام، به هیچ‌وجه قانونمند و ناگزیر نبودند. رویدادهائی که نه تنها خارج از توان کودتاجیان بود، بلکه در مخیله آن‌ها نیز نمی‌گنجید. امّا هر کدام می‌توانست مسیر رویدادها را بکلی تغییر دهد.

از آن میان، می‌توان انتصاب سرتیپ محمود دفتری را از سوی نخست‌وزیر به پست ریاست کل شهربانی و فرمانداری نظامی در بحبوحه‌ی آشوب‌های صبح ۲۸ مرداد، ولنگاری و نابکاری سرتیپ کیانی معاون ستاد ارتش، که ستون ضربتی خود را مفت و مجانی بدست کودتاچیان سپرد، و بالاخره بی‌عملی رهبری حزب توده ایران و خالی گذاشتن غیرمنتظره میدان برای طرفداران شاه را نمونه آورد.

به این موارد بسیار مهم و اصلی، می‌توان پیشامدهای کوچک، اما مؤثر دیگری را نیز افزود. در خلال بحث‌ها به آن اشاره خواهد شد.

در بررسی علل و موجبات پیروزی دشمنان نهضت ملی، در کنار عوامل بالا، که حاکی از ندانم‌کاری‌ها و خطاها و اهمال‌گری‌های دولتمردان است، باید بر نقشی که کودتاچیان در آن روز ایفا کردند، انگشت گذاشت. این جماعت، در سایه عزم و تیزبینی، در برابر اوضاع و احوال متحول لحظه، با سرعت و قاطعیت عکس‌العمل نشان دادند، با تانک و اسلحه‌ای که از خود حکومتیان بدست آورده بودند به دژ آزادی و خانه رهبر نهضت ملی هجوم بردند.

در زیر به این موارد درنگ کوتاهی خواهیم داشت و سپس با تفصیل بیشتری به موضع رهبری حزب توده که موضوع اصلی بحث ماست می‌پردازیم.

۴- انتصاب بدفرجام سرتیپ دفتری

انتصاب سرتیپ محمود دفتری از سوی دکتر مصدق به پست‌های ریاست کل شهربانی کشور و فرمانداری نظامی در وانفسای روز ۲۸ مرداد، اشتباه بزرگی بود که بیش از هر عامل دیگری پیروزی کودتاچیان را هموار ساخت. دود بلاخیز این تصمیم، بیش و پیش از همه، دکتر مصدق را آزار داد. از مجموعه اظهارنظرها و شهادت‌ها و مصاحبه‌های دست‌اندرکاران، چنین بر می‌آید که دکتر مصدق با دریافت اخبار ناخوشایند و فرساینده درباره آشوبگری‌ها و یورش به دفاتر روزنامه‌ها و احزاب از سوی مشتی اراذل و اوباش. و ناتوانی و عدم کاربری سرتیپ مدبر، رئیس کل شهربانی و سرهنگ اشرفی، فرماندار نظامی درمطرف ساختن آنان، نامبردگان را برکنار می‌کند.

دکتر مصدق علت و چگونگی انتصاب سرتیپ محمود دفتری را به ریاست کل شهربانی و فرمانداری نظامی در صبح ۲۸ مرداد، در سومین جلسه دادگاه نظامی، اول مهرماه

۱۳۳۲ چنین توضیح می دهد: «در این بین سرتیپ دفتری آمد، گفت که «این وضع درست نیست. وضع بسیار بد است، و من رفتم تحقیقاتی کردم از يك عده که در حال حرکت بودند، از آن ها دلیل پرسیدم. آن ها ساکت شدند. معلوم می شود که قوای انتظامی درست مشغول کار خود نیستند و انجام وظیفه نمی کنند». اظهارات ایشان در من مؤثر واقع شد. من چون از همه جا مأیوس بودم و هرچه تلفن می کردم جواب درستی نمی شنیدم و خبر دادند که رادیو را تصرف کرده اند. به این جهت گفتم خوب است خود آقای سرتیپ دفتری که این طور در واقع حاضرند برای اینکه کاری بکنند و جلوگیری کنند، ایشان را به سمت رئیس شهربانی و بعد هم حکومت نظامی معین کنیم که ایشان مشغول کار شوند. من به آقای وزیر کشور گفتم که «حکم ریاست شهربانی ایشان را صادر کنید. به آقای سرتیپ ریاحی که نهایت اکراه را در این کار داشتند گفتم که سرتیپ دفتری را به فرمانداری نظامی منصوب کنند. این کارها مطابق اطلاعاتی که دارم شد، ولی نتیجه نداد». به شهادت دکتر صدیقی وزیر کشور، نخست وزیر، نخست به او دستور می دهد سرتیپ شاهنده را به کار برگمارد. اما هنوز مرکب حکم او خشک نشده بود که حوالی ساعت یازده صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد با دستور مجددی، از دکتر صدیقی می خواهد «ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ محمود دفتری بدهد و فرمانداری نظامی هم به عهده او واگذار شده است. دکتر صدیقی می گوید: «هن با این که تغییر فوری تصمیم قبلی راجع به سرتیپ شاهنده و انتخاب سرتیپ دفتری و صدور این دستورهای متناقض، در چنین اوضاع و احوال متعجب و متوحش شدم. ناچار به ملاحظاتی که در چنین اوقات رعایت آن واجب است، به رئیس کارگزینی دستور دادم ابلاغ را تهیه کند و پس از امضای آن به ایشان گفتم بفرستید و ابلاغ مربوط به سرتیپ شاهنده را بگیرند. خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت بکنم. سرتیپ مدبر جواب داد و گفت سرتیپ دفتری حالا آمده اند و مشغول معرفی رؤسا به ایشان هستم...»^{۱۴}

فقط دکتر صدیقی نبود که از این انتصاب متعجب و ناراضی بود، رئیس ستاد ارتش نیز مخالف این برگماری بود. سرتیپ ریاحی در گفتگو با روزنامه پرخاش (۲۸ مرداد ۱۳۵۸) از جمله می گوید: صبح روز ۲۸ مرداد «دکتر مصدق به من تلفن کرد و فرمودند سرتیپ دفتری را به جای سرتیپ مدبر، به ریاست شهربانی منصوب کنم... خدمت ایشان عرض کردم که به هیچ وجه به دفتری اعتماد ندارم... آقای دکتر مصدق اصرار فرمودند که قطعاً ایشان باید رئیس شهربانی شود، چون به او اعتماد دارم... نتیجه انتصاب دفتری به ریاست

شهربانی این شد که به کمک فرماندار نظامی از يك واحد متحرك نظامی در شهر استفاده نماید که «بلوا» را خاموش کند. ولی طبیعی است که او عکس این عمل را انجام داد و شهربانی را با آن واحد نظامی، متفقاً به سود آشوبگران و علیه حکومت ملی دکتر مصدق وارد عمل کرد. متأسفانه وقتی ما متوجه شدیم که دیگر وارد کردن واحدهای ارتشی که بنفع دکتر مصدق کار می کردند به معرکه، باعث می شد خون‌های زیادی ریخته شود و این چنین کشتاری را هرگز دکتر مصدق به سود خود تجویز نمی کرد...»

این چنین، فرمانداری نظامی و شهربانی کل کشور، دو بازوی اصلی دولت و افزار کار ستاد ارتش برای مقابله با آشوب و بلوا و برقراری نظم و آرامش، به دست سرتیپ دفتری افتادند و عملاً در خدمت دشمنان نهضت ملی قرار گرفتند. بقاء و دوام حکومت مصدق بدست يك عنصر خیانت کار سپرده شد. سرتیپ دفتری تا آخرین لحظه به دو دوزه بازی با حکومت ادامه داد. دکتر صدیقی در یادداشت‌های دقیق خود تحت عنوان «دو روز غمبار» در شرح وضع روحی دکتر مصدق و یاران وی در لحظه ورودش به منزل نخست وزیر در ساعت سه بعد از ظهر، نکته‌ای دارد که عمق این فریب و توهم عمومی نسبت به سرتیپ دفتری را منعکس می سازد. صدیقی می گوید: «وقتی وارد اطاق نخست وزیر شدم... دیدم جمعی، همه در حال انتظار و تفکر نشسته‌اند. آقای نخست وزیر پرسیدند چه خبر دارید؟ گفتم اوضاع خوب نیست ولی نباید ناامید بود! آقای دکتر حسین فاطمی گفتند چه باید کرد؟ گفتم لابد دستورهای لازم از طرف جناب آقای نخست وزیر داده شده، ولی آنچه بر هر چیز مقدم است، حفظ مرکز بی سیم و رادیو است که باید به وسیله يك عده سرباز و افسری لایق و مطمئن صورت گیرد. آقایان گفتند وضع شهر چطور است؟ گفتم چندان خوب نیست، زیرا هر چند عده مخالف قلیل است ولی چون افسران و سربازان با تظاهر کنندگان همکاری می کنند، دفع آن‌ها مشکل است و بر تجری آنان افزوده شده و معلوم نیست آیا برای ستاد ارتش و فرمانداران وقت میسر است تا به این اوضاع و احوال خاتمه دهد! آقای دکتر مصدق فرمودند به رئیس ستاد ارتش دستور داده‌ام. دکتر فاطمی گفتند حالا ببینیم سرتیپ دفتری چه می کند؟^{۱۵} این گفتگو و خوش خیالی به وعده‌های سرتیپ دفتری تنها چند لحظه قبل از تسخیر رادیو تهران توسط دشمنان نهضت ملی انجام گرفته است!

علت بی اعتمادی سرتیپ ریاحی و دیگران به سرتیپ محمود دفتری مربوط به سوابق او، به ویژه آلودگی اش در توطئه کودتای ۲۵ مرداد بود. نقش سرتیپ دفتری در پست

ریاست کل شهربانی در خلال انتخابات دوره شانزدهم و سابقه فعالیت‌های او در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا علیه روزنامه‌های جبهه ملی و اطلاعاتی که از متهمان به قتل سرتیپ افشار طوس بدست آمده بود و... زمینه‌های این بدبینی بود. عجیب‌تر آنکه دکتر مصدق از مضمون بازجویی‌های سردمداران کودتای ۲۵ مرداد آگاهی داشت. اعترافات آنها حاکی از همدستی سرتیپ دفتری با کودتاجیان بود. سرتیپ شایانفر در مصاحبه با سرهنگ نجاتی اظهار می‌دارد که روز ۲۷ مرداد تمام اطلاعات دریافتی از کودتاجیان را به تفصیل برای نخست‌وزیر شرح داده است. دکتر مصدق از شنیدن همدستی سرتیپ دفتری با کودتاجیان با حیرت می‌گوید: «... عجیب است! ما قوم و خویشیم! [سرتیپ دفتری برادرزاده اوست]. باورکردنی نیست».^{۱۶}

ظاهراً همین خوش‌باوری بخاطر روابط خانوادگی و گمان باطل که گویا این گونه اطلاعات را مخالفان نهضت شایع می‌کنند تا بی‌اعتمادی به وجود آورند (قبلاً مورد سرهنگ ممتاز را نمونه آوردیم)، باعث می‌شود که دکتر مصدق در شرایط اضطراری آن روز، در هنگامه‌ای که به فرمانده مقتدر و کاردان نیاز داشت، در دام حيله‌گری سرتیپ دفتری بیفتد. دکتر صدیقی شهادت می‌دهد که روز ۲۹ مرداد که همراه دکتر مصدق از دست اشرار به زیرزمین همسایه پناه برده بودند، از او می‌پرسد: «آقا به این افسر اعتماد داشتید؟ دکتر مصدق پاسخ می‌دهد: «آقا! کاش می‌بودید و می‌دیدید. این افسر، که با ما نسبت دارد، صبح روز ۲۸ مرداد آمد و با گریه گفت: آقا! به من خدمتی رجوع کنید. من چه موقع مناسب‌تر از حال می‌توانم به شما خدمت کنم!»

دکتر کریم سنجابی که شاهد چگونگی انتصاب سرتیپ دفتری بود، ماجرا را در خاطرات خود شرح داده است که کوتاه شده آن را نقل می‌کنم. دکتر سنجابی می‌گوید: «خدمت مصدق بودم [روز ۲۷ مرداد] که تلفن زنگ زد. وصل به تلفن يك بلندگو بود، شنیدم سرتیپ ریاحی است که صحبت می‌کند. ریاحی به او گفت، اجازه بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر کنیم... گفت چکار کرده است؟ گفت در این کار آلوده است... مصدق گفت بگیرید... فردا صبح که من نزد مصدق رفتم توی پله‌ها به همین سرتیپ دفتری برخوردم. دیدم گریه می‌کند. گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت من جگرم می‌سوزد، عموی من مورد تهدید قرار گرفته و حالا می‌خواهند مرا دستگیر کنند. من رفتم به مصدق گفتم که تیمسار دفتری در راهرو ایستاده و گریه می‌کند. گفت بگوئید بیاید تو... با او وارد

اطلاق شدیم. مصدق بلافاصله به او گفت: چه خبر است عموجان؟ برو شهربانی را تحویل بگیر. به ریاحی هم تلفن کرد و گفت، آقای ریاحی شهربانی تحویل سرتیپ دفتری است. وقتی دفتری می‌خواست بیرون برود من همراه او رفتم. گفتم می‌دانید دیروز حکم دستگیری شما را دادند، امروز مصدق خودش امنیت این شهر و مملکت را بدست شما سپرده است. شما اگر شرف دارید باید از او محافظت کنید. گفت انشاءالله کوتاهی نمی‌کنم.^{۱۷} این مرد پست و فرومایه که احتمالاً فرماندهی گارد گمرک را نیز همچنان یدک می‌کشید، در موقعیت جدید نقش مهمی در همکاری پرسنل شهربانی و گارد مسلح گمرک با آشوبگران ایفا کرد.

اما ضربه مهلک سرتیپ دفتری موقعی بر نهضت ملی ایران وارد آمد، که سرتیپ عطاءالله کیانی به دستور سرتیپ ریاحی، در رأس ستون ضربتی، شامل یک گردان پیاده و یک گروهان تانک شرمین برای سرکوب شورشگران وارد شهر شدند. سرتیپ دفتری در این هنگام: «همراه چند تن از افسران پاکسازی شده، خود را به ستون ضربت که داخل شهر شده بود، رسانید و با سخنانی از قبیل: «ما همه همقطار و برادریم، همه شاه‌پرست هستیم و شاه فرمانده کل قواست»، و بغل کردن و بوسیدن افسران و افراد، مانع حرکت ستون شدند. در این ضمن گروهی از تظاهرکنندگان به تاسی از افسران پاکسازی شده، به پخش شعارهای طرفداری از شاه پرداختند و موجب متزلزل شدن روحیه و انضباط افسران و پراکندگی ستون ضربت شدند. در این میان سرتیپ کیانی، فرمانده ستون با احساس نامساعد شدن اوضاع، ستون را ترک کرد و برای گزارش امر به ستاد ارتش رفت و ستون پراکنده و بدون فرمانده، که مامور سرکوبی آشوبگران بود، به آسانی در اختیار سرتیپ دفتری و کودتاجیان قرار گرفت.^{۱۸}

با اطمینان می‌توان گفت که از این لحظه بود که ناقوس مرگ حکومت ملی طنین انداخت، و عملیات بی‌هدف و بدون دورنمای دستجات اوپاش از حالت آشوبگری‌های نوع روزهائی چون ۲۳ تیر، ۱۴ آذر و ۸ فروردین و... بیرون آمد، هدف‌مند شد و خصلت تعرضی گرفت. تقریباً از همین مقطع زمانی است که افسران پاکسازی شده و دیگر مخالفان سیاسی دکر مصدق به جمعیت پیوستند و رهبری عملیات را بدست گرفتند و به آن سمت و سو دادند.

سرهنگ ممتاز در اهمیت این پیشامد چنین می‌گوید: «متأسفانه فرمانده ستون، یعنی سرتیپ کیانی، که در عین حال آدم خوبی است، «اینکار» نبود. وقتی ستون ضربت

که از يك گردان پیاده و يك گروهان تانك شرمن تشکیل شده بود، از پادگان عشرت آباد و قصر به طرف شهر سرازیر شد، به جای سرکوبی آشوبگران، درمقابل احساسات و شعارهای گرم آن‌ها، عنان اختیار و صلاحیت فرماندهی را از دست داد و بساط «ماچ و بوسه» به راه افتاد. آن‌ها هم تانک‌ها را به کمک افسران پاکسازی شده متصرف شدند و با تهدید رانندگان، به وسیله افسران مزبور، به طرف مرکز رادیو و خانه مرحوم دکتر مصدق به راه افتادند. سپس می‌افزاید: «متأسفانه پس از شکست این ستون ضربت، بتدریج شهر از کنترل دولت و مأمورین انتظامی خارج شد، من نیز در محاصره بودم و یگان‌های احتیاط خود را مصرف کرده بودم...».^{۱۹}

شاید دور از انصاف باشد که سراسر این پیش‌آمد را به حساب ندانم کاری و سهل‌انگاری سرتیپ کیانی گذاشت. او با فرد نیرنگبازی چون سرتیپ دفتری طرف بود که از موضع رئیس کل شهربانی و فرماندار نظامی سخن می‌گفت، و از بستگان نخست وزیر و مورد اعتماد او می‌نمود. مسلماً از مخیله سرتیپ کیانی نمی‌گذشت که با رئیس کل شهربانی کودتاچیان طرف است که در لباس دوست درآمده است. احتمالاً سرتیپ کیانی در رفتار و گفتار او «حکمتی» می‌دید که از آن سر در نمی‌آورد. با توجه به زمینه نارضائی میان سربازان و درجه‌داران و احساسات مساعد آن‌ها در برابر جمعیتی که شعارشان «زنده باد شاه» بود، تبانی و خیانت سرتیپ دفتری در ۲۸ مرداد، نقش تعیین‌کننده‌ای در چرخش اوضاع علیه حکومت مصدق داشت.

بدیهی است که نه انتصاب دفتری از سوی دکتر مصدق در «برنامه» کودتاچیان بود و نه آن بساط «ماچ و بوسه» و ندانم کاری سرتیپ کیانی و رها کردن ستون ضربتی در آن اوضاع. به جرأت می‌توان گفت که اگر سرهنگ اشرفی و سرتیپ مدبر، با همه کمبودهایشان در پست‌های خود باقی مانده بودند، چنین اتفاقی پیش نمی‌آمد و چه بسا مسیر حوادث، گردش دیگری می‌داشت. در آن صورت سرتیپ دفتری نمی‌توانست چنان ضربت مهلکی بر نهضت ملی وارد سازد.

درباره همکاری این دو نفر با کودتاچیان که بعضی مطرح می‌کنند، باید محتاط بود. بی‌تردید رفتار سرهنگ اشرفی (که از افسران سوگندخورده نهضت ملی بود) و سرتیپ مدبر در ۲۸ مرداد، سهل‌انگارانه بود، و به هیچ وجه با رفتار افسرانی همچون سرهنگ ممتاز و سروان فشارکی (مهران) و سروان داورپناه و ستوان شجاعیان و... قابل مقایسه نبود. اما با

وجود این، مشکل بتوان با خیال راحت آنان را در ردیف همکاران کودتا و در کنار خیانت‌پیشگانی نظیر سرتیپ محمود دفتری و سرهنگ ۲ خسروپناه قرار داد. در این باره می‌توان دلایل متعددی آورد. از جمله دستگیر شدن آن‌ها پس از کودتا و به ویژه رفتار و گفتار آن‌ها در دادگاه دکتر مصدق را می‌توان شاهد آورد. اما چون از عناصر اصلی بحث ما نیست، به همین اشاره کوتاه کفایت می‌کنم.

۵- اراده و ابتکارات کودتاجی‌ها

برخلاف ارتشیان و مسئولان کشوری، (به استثنای محافظان خانه دکتر مصدق) که متأسفانه عموماً از خود، بی‌کفایتی و عدم قاطعیت نشان دادند، کودتاجیان و به ویژه افسران پاکسازی شده از سوی دکتر مصدق که دشمنی خصوصی نیز با او داشتند، با اراده و ابتکار وارد عرصه کارزار شدند. در آن لحظات حساس، بدون برخورداری از يك مركزیت رهبری فعال، به موقع وارد صحنه شدند، به تشجیع جمعیت پرداختند و ابتکار عمل را بدست گرفتند. آن‌ها به تظاهرات اوباش و ولگردان اجیر شده، که مأموریتی جز آشوبگری و نمایشات شاه‌پرستانه نداشتند، سمت و سو دادند. تانک‌ها و زره‌پوش‌های حکومت به فرماندهی معاون ستاد ارتش و دیگر واحدهای رزمی را که از سوی ستاد ارتش برای برقراری نظم و پراکندن و سرکوب آشوبگران گسیل شده یا در نقاط مختلف شهر مستقر بودند، با ترفندهای زیرکانه و راه انداختن بساط «ماچ و بوسه شاه‌پرستانه»، به تصرف خود درآوردند و با جسارت، يك جنگ داخلی تمام‌عیار راه انداختند و حکومت دکتر مصدق را به طور قهرآمیز و مسلحانه سرنگون ساختند.

می‌توان گفت که از اولین ساعت‌های بعد از ظهر، و از جهاتی کمی زودتر، یعنی تقریباً از موقعی که نیروهای رزمی سرتیپ کیانی بدست شورشیان افتاد، و سوسه يك کودتای نظامی دیگر و اندیشه برانداختن قهری حکومت ملی، به دل کودتاجیان راه یافت و رویاها به واقعیت گرائید. از آن پس همه اقدامات، هدفمند و برخوردار از رهبری بود. به نظر من، قابلیت و شایستگی کودتاجیان، درست در همین تشخیص لحظه، تصمیم به موقع و اقدام سریع توأم با جسارت بود. بدبختانه حکومتیان و سردمداران، با وجود برخورداری از امکانات و به ویژه حمایت گسترده مردمی، از این فضیلت‌ها محروم بودند. در صفحات قبل، نمونه‌هایی از پیوستن پراکنده ارتشیان یا یکی دو کامیون سرباز و

پلیس به جمع شورشیان و نظایر آن را ذکر کردیم. از این موارد و ابتکارات فردی ارتشی‌های شاه‌پرست، به ویژه افسران پاکسازی‌شده، باز هم می‌توان نمونه‌های دیگری به نقل از نشریات و گزارش‌ها، شاهد آورد. اما برای اجتناب از طولانی‌تر شدن مطلب از آن صرف‌نظر می‌کنم. فقط به ذکر شرح کوتاه عمیدی نوری، مدیر روزنامه داد که از سران کودتا بود کفایت می‌نمایم. زیرا نمونه‌گویی از همین ابتکارات فردی و تلاش افسران پاکسازی‌شده در بدست گرفتن رهبری آن جماعت مهار گسسته است. عمیدی نوری می‌نویسد: «درمقابل بی‌سیم پهلوی سرهنگ پهلوان پرید توی ماشین من و شروع کرد مرا بوسیدن. حتی اینقدر احساساتی شده بود که می‌خواست دستم را ببوسد. من دستم را از دست او کشیدم. بعد گفت می‌دانید امروز چه خدمتی کردید؟ امروز صبح يك شماره روزنامه داد را خریدم. فرمان شاهنشاه را که دیدم بسیار متأثر شدم که چرا اجرا نمی‌شود. بعد که جمعیت هوادار شاه را دیدم، همراه آن‌ها راه افتادم و بتدریج رفقای بازنشسته نظامی هم رسیدند. ما دیدیم که باید جمعیت را رهبری واقعی داد. الی آخر».^{۲۰}

از خلال همین اتفاقات کوچک و شهادت‌های مختلف که از منابع در دسترس نقل شد، می‌توان تا حدودی به واقعیت آنچه در ۲۸ مرداد روی داد، پی‌برد و چگونگی و حد و حدود مشارکت نظامی‌ها را در ۲۸ مرداد ترسیم کرد.

در بررسی چگونگی شرکت ارتشی‌ها در جریانات روز ۲۸ مرداد، نقش گارد شاهنشاهی شایان توجه است. در بسیاری از نوشته‌ها بدرستی آمده است که دکتر مصدق بلافاصله پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد دستور خلع سلاح و انحلال گارد شاهنشاهی را صادر می‌کند که از ساعت دو و سی دقیقه تا یازده صبح روز ۲۵ مرداد به اجرا درمی‌آید. این امر در مطبوعات آن روز، با عکس و تفصیلات منعکس شده است. از جمله در اولین اعلامیه دولت در روز ۲۵ مرداد ماه قید شده است: «طبق دستور رئیس ستاد ارتش از ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب، شروع به خلع سلاح افراد گارد شاهنشاهی در باغشاه شد و بتدریج تا ساعت ده صبح امروز کلیه افراد گارد مزبور در شهر و سعدآباد خلع سلاح شدند و گارد منحل شد». با وجود این در برخی نوشته‌ها و اظهارات، به شرکت بخشی از گارد شاهنشاهی در عملیات روز ۲۸ مرداد اشاره شده است. معتبرتر از همه، اظهارات سرهنگ ممتاز در مصاحبه با روزنامه پرخاش در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ می‌باشد. وی در این مورد می‌گوید: «در ساعت دو و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر، افراد مسلح گارد شاهنشاهی از کاخ‌ها به طرف

منزل مرحوم دکتر مصدق تیراندازی را آغاز کردند». من مدت‌ها در پی آن بودم که از افراد گارد شاهنشاهی بنا به اعلامیه دولت خلع سلاح شده بودند، پس اسلحه از کجا آوردند؟ پاسخ آن را در مذاکرات دادگاه نظامی مصدق یافتیم. حقیقت امر متأسفانه تلخ‌تر از يك «فراموشی» است. در دادگاه نظامی مصدق، از توضیحات سرتیپ ریاحی در می‌یابیم که طبق رهنمود او و عملکرد سرتیپ کیانی، «گارد جاویدان که افراد داوطلب و حافظ شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هستند. به هیچ وجه تغییری در وضع‌شان داده نمی‌شود. چه از لحاظ افسر و چه افراد و چه اسلحه».^{۲۱} با اینکه رئیس دادگاه ادعای او را نادرست می‌داند، اما سرتیپ ریاحی بر درستی گفته خود تأکید می‌ورزد. با توجه به اینکه سرگرد خیرخواه، از افسران عضو سازمان نظامی حزب توده ایران، فرمانده گردان جاویدان گارد مستقل شاهنشاهی و مأمور حفاظت کاخ‌های شاهی بود،^{۲۲} شاید مناسب‌ترین بازمانده‌ای باشد که می‌تواند حقیقت آنچه را روی داده است، برای مردم ایران توضیح دهد.

لازم به تأکید است که همه‌ی این میدان‌داری‌ها و «دلاوری»های کودتاچیان، بدان جهت میسر گردید که به طور شگفت‌آوری، میدان کاملاً از نیروهای ملی و انتظامی و احزاب سیاسی خالی بود. در این میان بحق غیبت باورنکردنی بزرگ‌ترین و مجهزترین سازمان سیاسی رزم‌دیده ایران، یعنی حزب توده ایران، تعیین‌کننده بود. چگونگی و علل موضع رهبری حزب توده در ۲۸ مرداد در فصل ویژه‌ای به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما همین خالی بودن میدان موجب گردید که دشمنان نهضت ملی در عمل، کنترل خیابان‌ها را بدست بگیرند. کودتاچیان چون مقاومتی در کار نبود، جری‌تر شده از مخفی‌گاه‌ها بیرون آمدند و رهبری را بدست گرفتند. آن گاه در بعد از ظهر و عصر همان روز، عملیات را به طور هدفمند تا سرنگونی حکومت ملی مصدق پیش راندند. از ساعت چهار و نیم، پنج بعد از ظهر در اطراف خانه دکتر مصدق يك جنگ داخلی تمام عیار و بی‌رحمانه‌ای در گرفت. جزئیات اشغال رادیو، حدود ساعت سه، سه و نیم بعد از ظهر و جنگ داخلی، که در يك سوی آن محافظان شرافتمند خانه نخست‌وزیر و در جبهه مقابل افسران پاکسازی شده کودتاچی، مجهز به تانک و زره‌پوش صف‌بندی کرده بودند، در نوشته‌های مختلف و شهادت وزرا و یاران دکتر مصدق به تفصیل آمده است. خود دکتر مصدق نیز در دادگاه، بارها، گوشه‌هایی از آن ماجرای غم‌انگیز را شرح داده است. لذا از واقعه‌نگاری که جز تکرار همان نخواهد بود، پرهیز می‌کنم.

آخرین پرده از تراژدی بزرگ ملت ایران که در ۲۸ مرداد به صحنه درآمد، حمله به خانه دکتر مصدق بود. دکتر صدیقی که مانند دکتر شایگان تا آخر در کنار دکتر مصدق ماند و با او دستگیر شد، ماجرای غم‌انگیز آن شب را به تفصیل و با ذکر جزئیات دقیق ترسیم کرده، یادگار بزرگی از خود برجای گذاشته است. ما مدیون آقای سرهنگ نجاتی هستیم که با دکتر صدیقی به گفتگو نشست، شهادت و یادداشت‌های او را در کتاب پرارزش خود جاودانی کرده است. دکتر صدیقی در این گفتگو، از جمله از چگونگی بمباران خانه مصدق و روحیه رهبر نهضت ملی یاد می‌کند که در برابر پافشاری حاضران که بر آن بودند او را از اتاقی که بر آن گلوله می‌بارید، بیرون ببرند، دلیرانه می‌گوید: «من از جان خود گذشته‌ام، قتل من امروز برای مملکت و ملت مفیدتر از زندگانی من است و از این جا خارج نمی‌شوم. خواهش می‌کنم آقایان هر جا می‌خواهید بروید». حاضران و یاران او که نمی‌خواستند رهبر محبوب خود را در آن ورطه بلاخیز تنها بگذارند، به اتفاق می‌گویند: «ما حاضر به ترك جنابعالی نیستیم و همین جا می‌مانیم». اما سرانجام با شدت گرفتن تیراندازی‌ها، آن‌ها نخست وزیر را کشان کشان به خانه همسایه می‌برند. لحظه‌ای بعد، اقامتگاه دکتر مصدق به تسخیر چپا و لگران و اویش در می‌آید و به غارت و تاراج می‌رود. دکتر صدیقی صحنه آتش‌سوزی خانه نخست وزیر را چنین توصیف می‌کند: «در این وقت که هوا بتدریج تاریک می‌شد، ما از پنجره جنوبی زیرزمین متوجه نور تیره فام و سپس شعله‌های آتش شدیم که در امتداد جنوب غربی باغ، یعنی خانه آقای دکتر مصدق زبانه می‌کشید. حالت غریبی به همه ما دست داد و خیالات پریشان و افکار دردناکی از خاطر ما می‌گذشت که وصف آن، کار آسانی نیست. آقای دکتر مصدق به پای پنجره رو به جنوب زیرزمین آمدند. من در سمت چپ ایشان ایستاده بودم. آنچه بیشتر این منظره را غم‌افزا و الم‌انگیز می‌نمود، مشاهده حالت سکون و وقار و تمکین پیرمردی بود که پهلوی من ایستاده بود و لهیب آن شعله‌های دودآميز را که از خانه و مسکن او برمی‌خاست، به چشم می‌دید!

شاید در حدود يك دقیقه، آقای دکتر و من، پشت پنجره، دود و شعله را نظاره می‌کردیم. سپس آقای دکتر، با بغض گریه در گلو به من گفتند: «آتش‌سوزی خانه مهم نیست، من از روی آن زن که امشب سجاده ندارد که روی آن نماز بخواند شرمندهام!...». آتش‌سوزی خانه رئیس و پیشوای ما، تا مقارن ساعت ۲۱ ادامه داشت و از آن به بعد تا صبح صدای ریزش آب روی آتش و دیوار و آهن و شیروانی شنیده می‌شد.^{۲۳}

پایان سخن

در تدوین این فصل، تلاش من این بود که از دیدگاهی متفاوت، فاجعه کودتای ۲۸ مرداد را بنگرم و آن را مورد بررسی قرار دهم. در این رهگذر کوشیدم چند نکته را با تکیه بر داده‌های موجود، مورد تأکید قرار دهم:

اولاً - ردّ این نظریه‌ی متداول که گویا کودتای ۲۸ مرداد، طرحی اضطراری یا جانشین برای کودتای ۲۵ مرداد در صورت شکست آن بوده است. و یا ارائه آن به عنوان عملیاتی که در همان فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد از سوی کریمت روزولت یا مرکزیت دیگری، طراحی شده، در روز ۲۸ مرداد طبق برنامه، مرحله به مرحله به اجرا درآمده است.

با مطالعه اسناد و مدارک و نوشته‌های متعدد موجود، که مورد بررسی قرار داده‌ام، و نیز در سایه گفتگو و مکاتبه با کادرهای حزب توده ایران و سایر صاحب‌نظران و تعمق درباره آن‌ها، به این نتیجه رسیده‌ام که در ۲۸ مرداد، برخلاف کودتای ۲۵ مرداد، چیزی از قبل، جز برپائی تظاهراتی بدست چند صد نفر اوباش و لومپن‌اجیر، طراحی و برنامه‌ریزی نشده بود. مأموریت آن‌ها نیز جز برگزاری نمایشات شاه‌پرستانه و برپا کردن آشوب، ایجاد رعب و وحشت از راه آتش‌سوزی، حمله به مقر احزاب و جمعیت‌ها و دفاتر روزنامه‌ها، ایجاد ناامنی و بی‌اعتبار کردن حکومت مصدق در انظار جهانی نبود. این احتمال نیز می‌رود که تظاهرات در عین حال، آزمایشی بود برای عملیات بعدی و زمینه‌سازی برای اقدامات کودتائی از خارج تهران، که سرلشگر زاهدی و یاران او به عزم تدارک آن قصد حرکت به کرمانشاه داشتند. در ۲۸ مرداد هیچ کس، حتی در میان دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی، فکر نمی‌کرد که می‌توان حکومت ملی به ظاهر استوارتر از همیشه را سرنگون ساخت. برخی از رویدادها و اتفاقات بعدی که در سقوط او مؤثر افتادند، هیچ يك برنامه‌ریزی نشده و برخی کاملاً غیرمنتظره و باورنکردنی بود.^{۲۴}

ثانیاً - با نگرشی واقع‌بینانه‌تر و فارغ از تعصب، با بررسی نسبتاً همه‌جانبه‌تر از رویدادها، نشان بدهم که چه شد و چه عواملی مؤثر افتادند که غوغا و آشوب کور و بی‌چشم‌اندازی که از سوی دستجات اوباش و لومپن‌هائی که با پول «سیا» و بدست ارتجاع داخلی، در صبح ۲۸ مرداد برپا گردید؛ در بعد از ظهر همان روز به اقدام تعرضی هدفمند، قهرآمیز و مسلحانه مبدل شد و به سرنگونی حکومت ملی مصدق انجامید.

ثالثاً - ردّ این نظریه، (که کیانوری نیز بر آن پای می‌فشارد)، که کودتای ۲۸ مرداد

شکست‌ناپذیر بود. اهمیت این جنبه از بحث در آنست که توجه ما را به ضعف‌ها و اشتباهات دست‌اندرکاران نهضت ملی جلب می‌کند و خطاهای سرنوشت‌ساز احزاب و نیروهای سیاسی آن ایام، به ویژه حزب توده را برملا می‌سازد که چگونه ناخواسته، آب به آسیاب دشمن ریختند.

رابعاً - کودتای ۲۸ مرداد حاصل تلاش‌ها و عملیات فرسایشی طولانی مشترك و متحد استعمار جهانی و ارتجاع داخلی علیه حکومت ملی و آزادی‌خواه دکتر مصدق بود. او در دادگاه نظامی، از شش و گاه از هشت توطئه علیه حکومت خود سخن راند. در بحث‌های قبلی در اطراف این توطئه‌ها به تفصیل درنگ شده است. با پیدایش شکاف در درون جبهه ملی، جدا شدن دکتر بقائی، حائری‌زاده، حسین مکی، آیت‌الله کاشانی و... سپس پیوستن آنها به جبهه معارضان و مخالفان حکومت ملی مصدق، بتدریج پایه‌های رژیم از سی تیر به بعد رو به ضعف گذاشت. حزب توده ایران می‌توانست در صورت درایت و دوراندیشی و اولویت دادن مصالح ملی به منافع تنگ‌نظرانه حزبی و ایدئولوژیک، این خلأ را با حمایت بی‌دریغ و صادقانه و تجهیز توده‌ای پر نماید. ولی رهبری حزب، در جنبه تأمین سرکردگی خود بر جنبش، تنگ‌نظری‌های هلاکت‌بار اسیر ماند و از کارشکنی و سنگ‌اندازی و چپ‌روی، دست برنداشت. نتیجه آن فقط تضعیف بیشتر حکومت مصدق شد. که از هر سو تحت فشار بود.

بن‌بست طولانی مذاکرات نفت از یکسو، در اثر کارشکنی و سرسختی استعمار انگلیس، که انگیزه‌ای جز سرنگونی مصدق نداشت. و از سوی دیگر به خاطر عدم انعطاف لازم از جانب دکتر مصدق، این اندیشه استعمار انگلیس را که مرتب تبلیغ می‌کرد، جا انداخت: تا مصدق بر سر کار است، معضل نفت حل نخواهد شد. این امر، بخشی از اقشار میانی جامعه، از کسبه و بازاریان را که حامیان فعال حکومت مصدق بودند، اما کاسه صبرشان بخاطر قطع درآمد نفت و کاهش تجارت خارجی و کسب و کار، لبریز شده بود، به انفعال کشاند.

علنی شدن مشارکت شاه در کودتای ۲۵ مرداد و فرار او از کشور، به حکومت دوگانه مصدق - شاه که طی دو سال و اندی به ظاهر یکی می‌نمود، پایان داد. شاه و دربار علناً رو در روی حکومت دکتر مصدق قرار گرفت. این برش در هرم حاکمیت، در ارتش و به ویژه در لایه‌های پائین آن، که با فرهنگ شاه‌پرستی بنا شده و پرورش یافته بودند، بازتاب منفی داشت. اثرات آن، در جو تبلیغات و اقدامات چندروزه‌ی ضدشاه و سلطنت با میدان‌داری

حزب توده تشدید شد و در غوغای ۲۸ مرداد، پیامدهای شومی بر جای گذاشت. بخشی از فرماندهان حالت «بی‌طرفی» را بر جبهه‌گیری علنی و جانبداری از دکتر مصدق ترجیح دادند. در رده‌های پائین ارتش و نیروهای انتظامی نیز، بخشی از سربازها و پاسبانان، در چالش حزب توده با شاه، جانب شاه را گرفتند و این چنین، عملاً ناخواسته در برابر حکومت ملی مصدق قرار گرفتند.

با آنکه دکتر مصدق در آستانه کودتای ۲۸ مرداد در اوج پیروزی قرار داشت، اما در اثر عوامل بالا و آن همه خصومت‌ها و مشکل‌آفرینی‌ها، به شدت از درون تضعیف شده و شکننده بود. پیروزی سهل و آسان کودتا ناشی از این وضع و خطا و ندانم‌کاری‌های زمامداران در مقابله با آشوبگران و نیز به خاطر بی‌تحریکی باورنکردنی حزب توده در آن روز سرنوشت‌ساز بود.

خامساً - کودتای ۲۸ مرداد، نه آن گونه که معمولاً از سوی برخی مطرح می‌شود: صرفاً بدست جمعیتی از اجامر و اوپاش که با پول «سیا» اجیر شده بودند، صورت گرفت، و نه آن گونه که شاه و دشمنان نهضت ملی تبلیغ می‌کنند؛ حاصل يك «قیام ملی» بود.^{۲۵}

در بررسی خود به تفصیل شرح دادیم که خطاهای تاکتیکی رهبری حزب توده ایران در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد در برپائی کارزار پرسر و صدای ضدسلطنت و جمهوری‌خواهی و تندروی‌های برخی از ملیون، از عواملی بودند که موجب تحریک احساسات سربازها - این روستازادگان - و پاسبان‌ها گردید. از صبح ۲۸ مرداد، دسته‌هایی از سربازان و پاسبان‌ها و درجه‌دارانی که مأمور انتظامات بودند و بخشی از نظامیان و نیروهای انتظامی که برای سرکوب تظاهرکنندگان گسیل شدند، در برابر جمعیتی که شعارشان جاوید شاه بود، بی تفاوت ماندند و بخشی نیز به آنها پیوستند و مورد حمایت خود قرار دادند. شرکت نظامیان تا ظهر آن روز واقعاً جز این نبود. این پیشامد، در غیبت نیروهای ملی و چپ، به ویژه حزب مقتدر توده ایران از صحنه نبرد، موجب گردید که از حوالی ظهر در این میدان خالی، افسران پاکسازی شده و کودتاچی و سایر عناصر ناراضی و مخالف نهضت ملی جسارت یافته از مخفی‌گاه‌های خود خارج شوند و به آشوب‌گران پیوندند. آشوب و تخریب و آتش‌سوزی و عریه‌کشی‌های صبح، جای خود را به يك شورش هدفمند در جهت سرنگونی حکومت ملی مصدق داد. نباید انکار کرد که جمعیت مخالف و دشمنان نهضت ملی که در شورش بعد از ظهر ۲۸ مرداد شرکت جست، فراتر از دستجات اوپاش و آشوبگر

صبح بود. کسانی که از مردم عادی نیز به این جمعیت پیوستند که از میدان‌داری‌ها و قدرت‌نمایی و شعارهای تند حزب توده در آن روزها به وحشت افتاده، ساده‌لوحانه در این عملیات ضدملی شرکت جستند. اینان عملاً در دام تبلیغات شدید ضدکمونیستی افتادند که ارتجاع داخلی و دستگاه‌های جاسوسی «سیا» و انتلیجنس سرویس با مهارت و صرف مبالغ هنگفت، به آن دامن زدند. همه این تغییر و تحول، بدان جهت میسر شد که صحنه ازسوی نیروهای ملی و حزب توده ایران خالی بود. آشوبگران و دشمنان نهضت ملی یک‌تازی‌ها و «دلاوری»های خود را در میدان بدون حریف به نمایش گذاشتند.

ساده‌سأ - پی‌گمان، کودتای ۲۸ مرداد، حاصل يك «قیام ملی» نبود. زیرا، نه اوباش و لومین‌های مزدور و عاری از وجدان طبقاتی و ملی و نه این گروه‌های مخالف حکومت ملی دکتر مصدق، مظهر ملت بودند. و نه آن افسران پاکسازی‌شده و مشتی افسر کودتاجی، نماینده ارتشیان. تمام شهادت‌های معتبر، حتی اسناد سری وزارت خارجه آمریکا که از نظر خوانندگان خواهد گذشت، نشان می‌دهند که ارتش ایران در مجموع، کوچک‌ترین مشارکتی در کودتای ۲۸ مرداد نداشت و نسبت به حکومت ملی وفادار ماند. اگر به نفع او وارد عمل نشد، دلیل آن را باید در جای دیگر و اساساً در بی‌کفایتی و اهمال‌کاری دست‌اندرکاران پی‌گیری نمود.

ملت ایران را کارگران و کارمندان، روشنفکران و دانشجویان، بازاریان و پیشه‌وران و کسبه، روستائیان و عشایر تشکیل می‌داد که بدبختانه در ۲۸ مرداد، طلسم‌زده، ناظران منفعل آن فاجعه تاریخی ماندند. علت اصلی آن، غافلگیر شدن و عدم آمادگی و ناباوری به آنچه در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی آن‌ها می‌گذشت، بود. کسی گمان نمی‌برد که این، سرنوشت نهضت ملی و بود و نبود حکومت ملی دکتر مصدق است که دارد رقم می‌خورد.

در آن ایام، مظهر ملت ایران دکتر مصدق بود، نه شاه و سرلشگر زاهدی. بنابراین، قیام ملی در سی تیر ۱۳۳۱ معنا داشت، نه در ۲۸ مرداد! شاه ایران در تباری با دولت‌های آمریکا و انگلیس و دست در دست سازمان «سیا»، به طرح کودتای ضدملی که در ۴ تیر ماه ۱۳۳۲ در واشنگتن تصویب شده بود، تن در داد و سازماندهی آن را برعهده گارد ویژه خود گذاشت. رنگ این ننگ ابدی با پیروزی در ۲۸ مرداد زایل نشد و هم چنان در حافظه‌ی تاریخی ملت ایران زنده است.

سابقاً - کودتاهاى ۲۵ و ۲۸ مرداد، با تمام تفاوت‌های اساسی و چشمگیر، از لحاظ

شکل و شیوه عمل، دو گام حرکتی واحدند. زیرا به لحاظ هدف غائی، نیروهای محرکه و مؤلفه‌های اصلی آن و اثرات پردوام و شومی که در سرنوشت تاریخی ملت ایران و روند دموکراسی بر جای گذاشت، یکسانند. بیهوده نبود که دکتر مصدق در دادگاه نظامی، پس از شرح شش توطئه ناکام که از آغاز حکومت او به رهبری و رهنمود انگلستان و دستیاری ارتجاع ایران صورت گرفت، با تلخکامی گفت که اگر کودتای ۲۸ مرداد هم شکست می‌خورد، کودتاهای دیگری برای ساقط کردن حکومت او و شکست نهضت ملی شدن نفت ترتیب می‌دادند.

در ۲۵ مرداد، همه چیز به خوبی بررسی شده و آماده بود تا با کودتای آمریکائی - انگلیسی در تبانی با شاه مملکت، حکومت ملی مصدق را سرنگون کنند. شکست کودتای ۲۵ مرداد، يك «معجزه» بود. در آن روز، حکومت ملی را تصادف «كُچك» با خبر شدن سازمان نظامی حزب توده ایران از وقوع کودتا و مطلع ساختن به موقع دکتر مصدق از وقوع نزدیک آن، نجات داد. و الا، مقابله با آن، چون در نهایت پنهان کاری و غافلگیرانه صورت گرفت، اگر به موقع فاش نمی‌شد، بسیار بعید و غیرممکن می‌نمود.

در صورتی که در ۲۸ مرداد، عملیات خصمانه علیه حکومت ملی، ساعت‌ها در چارچوب آشوب و تخریب ازسوی اوباش و ولگردان مجهز به چوب و چماق، جریان داشت و با بوق و کرنا و عربده‌کشی‌های شعبان‌بی‌منخ‌ها لحظه به لحظه به گوش عموم و مقامات کشوری می‌رسید. لذا کاملاً ممکن بود قبل از این که کار بالا بگیرد و صورت جنگ داخلی بیابد، جلو آن گرفته شود. اما تقدیر چنین شد که، توطئه ریشه‌دار ارتجاع و استعمار، در اثر عوامل و رویدادهائی که چگونگی آن‌ها طی این بررسی به تفصیل شرح داده شد، نه در ۲۵ مرداد، بلکه در روز ۲۸ مرداد به ثمر بنشیند!

بنا بر این ملاحظات و علی‌رغم تفاوت‌ها میان کودتای ۲۵ مرداد با ۲۸ مرداد، گرچه سقوط حکومت ملی در ۲۸ مرداد، صورت يك جنگ داخلی به خود گرفت تا کودتای نظامی کلاسیک، که ویژگی آن غافلگیری، اختفا و اقدامی ناگهانی و درخفاست. مع‌هذا در ذهنیت ملت ایران و حافظه تاریکی او، بحق تحت عنوان «کودتای شوم ۲۸ مرداد» ثبت گردید. و بر پیشانی آن مهر ابدی «سی. آی. ای» کوبیده شد.

ثامناً - به باور من، بزرگ‌ترین صدمه کودتای ۲۸ مرداد، ضربه‌ایست که به روند دموکراسی نوپای ایران وارد ساخت که دکتر مصدق نماد و پایه‌گذار حکومتی آن بود.

در بررسی خود، با تکیه بر داده‌های موجود، نشان داده‌ام که اگر دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد ساقط نمی‌شد، دولت آمریکا که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، با شتاب در جستجوی راه آشتی با وی بود، مطمئناً سرلشگر زاهدی و همدستان او را که بدون حمایت آمریکا، آن هم در غیاب شاه، دست به کاری نمی‌زدند، وا می‌داشت دست از تحریکات بردارند و سر جای خود می‌نشاند.

روی کار آمدن مالنکوف و سپس خروشچف نیز افق تازه‌ای گشوده بود. دولت شوروی مجدانه در جستجوی جلب دوستی با حکومت ایران و در تلاش بهبود روابط سیاسی، اقتصادی، بازرگانی با ایران بود. رهبری حزب توده ناچار تغییر روش می‌داد و دست از تحریکات و خرابکاری برمی‌داشت. مسأله نفت نیز در حدود دومین طرح پیشنهادی مشترک آمریکا و انگلیس که دکتر مصدق به آن تمایل داشت، حل می‌شد. کشور ما در عرصه نوین و بی‌سابقه‌ای از رشد اقتصادی بر بستر دموکراسی، در ایرانی حاکم بر سرنوشت خویش گام می‌گذاشت. دکتر مصدق می‌توانست طی ده، پانزده سالی که از حیات پرافتخار او باقی بود، ساختار جامعه نوین ایران را پی‌ریزی نموده، برگشت‌ناپذیر سازد.

افسوس که ارتجاع پلید داخلی و استعمار جهانی نگذاشتند و نمی‌گذارند ملت ایران فرشته آزادی را در آغوش بگیرد و در بزرگراه رشد و ترقی و رفاه و آسایش گام بردارد. به پاس گرمی‌داشت خاطره زنده‌یاد دکتر محمد مصدق، پیشوای نهضت ملی ایران، این بحث را با جمله‌ای از سخنرانی او در مجلس شورای ملی بتاريخ ششم تیرماه ۱۳۲۹ پایان می‌دهم که بیانگر درک و فلسفه سیاسی او از حکومت است:

«حکومت زور و قلدری ممکن است يك شب و يا اينكه چند سال به مردم نانی بدهد. ولی تا خود مردم نتوانند در امور اجتماعی دخالت کنند، هیچ وقت صاحب نان نمی‌شوند... آن‌هائی که می‌گویند اصلاحات بسته به روی کار آمدن این قبیل دولت‌هاست، سخت در اشتباهند... تنها دولتی می‌تواند اقتدار پیدا کند که به افکار عمومی و قانون تکیه نماید».

پانوشته‌های فصل بیست و پنجم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۷۷
۲. ۵ روز رستاخیز ملت ایران، منصور اتابکی و احمد بنی احمد، صفحه ۱۸۷
 من درباره صحت و سقم این روایت از آقای داریوش فروهر سؤال کردم و چنین توضیح داد: «درباره درگیری‌های شب ۲۷ مرداد در مقر کلوب حزب ملت ایران؛ ما قصد داشتیم باشگاه ورزشی افتتاح کنیم. توده‌ای‌ها ریختند و برنامه را بهم زدند. من سخنرانی تنیدی کردم و بدولت اعتراض نمودم که چرا جلو این تحریکات را نمی‌گیرد. در پایان حاج مانیان گفت که آقا گفت (منظور دکتر مصدق است) که فروهر بیاید پیش من. صبح روز ۲۸ مرداد رفتم منزل دکتر مصدق. در این مذاکرات بود که دکتر مصدق گفت از دیروز دستور داده‌ام که جلو اینگونه تظاهرات را بگیرند. (سخن از حزب توده نبود). و اضافه کردند شما توجه داشته باشید در شهر تظاهراتی روی ندهد. (منظور این بود که شما دست به اقدامی نزید و حمله متقابل و غیره نکنید). من پیشنهاد حزب ملت ایران را درباره تشکیل گارد ملی که پس از حادثه قتل افشارطوس مطرح کرده بودم، تکرار نمودم. دکتر مصدق گفت چنین کاری به معنای ابراز عدم اعتماد به ارتش است.
 برگشتم به حزب. عده زیادی جمع شده بودند. گفتیم دکتر مصدق دستور داده است جلو رجاله بازی‌ها گرفته شود و ما تظاهراتی نخواهیم داشت. چون در درگیری‌های دیشب عده‌ای را دستگیر کرده بودند رفتم به شهریانی. در اطلاق سر تیپ مدیر بودم که تلفن زنگ زد و خبر داد که در بهارستان شلوغ شده. در مراجعت دیدم در خیابان فردوسی تظاهرات مختصری بود. با تاکسی خودم را رساندم به کلوب حزب. دم حزب دیدم آتش بالا می‌آید. اول حزب ایران و بعد حزب ملت ایران را آتش زده بودند. بچه‌ها دفاع جانانه‌ای کرده بودند. آجر زیاد بود. چون دیروز دو کامیون آجر را توده‌ای‌ها جلو کلوب خالی کرده و با آن به ما حمله کرده بودند. آجرها را زده بودند سر اوپاش. یک دانش آموز بنام رضا مرادی زخمی شد و بعد فوت کرد. چون فشار اوپاش زیاد بود، بقیه از نیروانی رفتند مدرسه دخترانه شاهدخت و یا به فرار گذاشتند.
 رفتم میدان بهارستان، به این حساب که مردم می‌آیند. رفتم روی ستون‌های سنگی، ۲۰، ۳۰ نفری آمدند ولی برخلاف انتظار همیشگی کسی نمی‌آمد. در این بین باختر امروز را آتش زدند. عده‌ای پاسبان باطوم بدست و پشت سر آن‌ها اوپاش می‌آمدند. من اول به این حساب که نیروهای انتظامی خود ماست، تکان نخوردم. یک ستوان اصفهانی بود که گفت بزئید پدرسوخته خودش هست. ده بزن. خلاصه به نحوی خودم را رساندم دم حزب. با دوچرخه بردند سر خانقاه و سپس به بیمارستان نجمیه، ۲۸ بخیه بر سرم زدند».
۳. خاطرات سیاسی خلیل ملکی، همایون کاتوزیان، صفحه ۱۰۵
۴. امیدها و ناامیدی‌ها، دکتر کریم سنجابی، صفحه ۱۴۵
۵. تجربه ۲۸ مرداد، ف. م. جوانشیر، صفحه ۲۶۴
۶. بررسی تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی (زیارتی)، انتشارات راه امام، صفحه ۱۵۶
۷. کتاب پیام انقلاب، جلد اول، گردآورنده م. د. قاجار، ناشر پیام آزادی، صفحه ۳۲
۸. پیام‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی از شهریور ۲۰ تا هجرت پاریس، جلد ۵، انتشارات نور، صفحات ۹۱ و ۹۳
۹. مصدق در محکمه نظامی، جلد اول، به کوشش سرهنگ جلیل بزرگمهر، صفحه ۵۹
۱۰. به نقل از همان منبع شماره ۲، صفحات ۲۰۲ - ۲۰۱
۱۱. به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ف. م. جوانشیر، صفحه ۳۰۴
۱۲. همان منبع شماره ۲، صفحه ۲۰۱

۱۳. به نقل از کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ نجاتی، چاپ هفتم، صفحه ۴۴۸
۱۴. همان منبع شماره ۱۳، صفحه ۵۴۱
۱۵. همان منبع شماره ۱۳، صفحات ۵۴۴-۵۴۳
۱۶. همان منبع شماره ۱۳، صفحه ۶۰۵
۱۷. امیداها و ناامیدی‌ها، دکتر کریم سنجابی، صفحات ۱۴۳-۱۴۲
۱۸. همان منبع شماره ۱۳، صفحه ۴۴۶
۱۹. همان منبع شماره ۱۳
۲۰. روزنامه اطلاعات ۲۷ مرداد ۱۳۵۳، خاطرات عمیدی نوری به نقل از کتاب گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، رسول مهربان، صفحه ۵۱۳
۲۱. همان منبع شماره ۹، جلد دوم، صفحه ۴۷۲ و نیز ۴۹۶
۲۲. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات ۴ شهریور ۱۳۷۴، اسناد کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از سوی محمد ترکمان
۲۳. به نقل از همان منبع شماره ۱۳، صفحات ۵۵۸-۵۳۱
۲۴. با آنکه در بررسی و مطالعات خود به شاهد و یا نوشته معتبر و مستندی برخوردیم که حاکی از برنامه‌ریزی و تدارک قبلی کودتا باشد، و چگونگی مشارکت نظامی‌ها و بدست آوردن اسلحه و نیروی زرهی را نیز شرح دادم. اما چون دوست ارجمندم سروان محمد جعفر محمدی از کادرهای فعال سازمان نظامی حزب توده ایران، که به مناسبتی این نوشته را قبل از انتشار بیرونی آن خوانده، بر پایه شنیده‌های خود تذکری در رد این روایت از رویدادها داده و بی‌جوبی صحت و سقم آن را از من خواسته است، لذا بدو خلاصه ادعای او را ذیلاً نقل می‌کنم: «آنچه که باعث سقوط حکومت دکتر مصدق شد يك کودتای نظامی تمام عیار بود که قوه محرکه و موتور کوینده آن، گردان زرهی ام ۲۴ واقع در پادگان سلطنت آباد بود که کودتاچیان از يك فرصت طلایی که بخشنامه ستاد ارتش مبنی بر سخنرانی ریاست ستاد ارتش در روز ۲۸ مرداد، در دامن‌شان انداخت، به نحو بسیار قابل توجه و مطلوبی بهره گرفتند و به سهولت و سادگی، به گردان زرهی مزبور دست یافتند. به این ترتیب ده‌ها تانک که بموجب دستور ستاد ارتش از مدتها قبل در آمادگی کامل بسر می‌بردند که هرگونه عملیات کودتاچیان را به موقع درهم بکوبند، بدست دشمنان دکتر مصدق افتاد و همانطور که قبلاً در راه آزادی شماره ۳۳-۳۲ نوشتیم از همان دقایق اول شروع عملیات، تفوق کامل نظامی بر کل نیروهای نظامی که در شهر استقرار داشتند، بدست آوردند.»
- مطلب مورد اشاره در نشریه راه آزادی نیز از این قرار است:
- «بین ساعت ۱۰ و ۱۱. سروان اکبر دادستان همراه با عده‌ای از افسران بازنشسته، اکثراً افسران ارشد، به پادگان سلطنت آباد، محل استقرار تانک‌های ام ۲۴ که از مدرن‌ترین تانک‌ها و بتازگی به ارتش ایران واگذار شده بودند، می‌روند. (من شنیدم که یکی از فرماندهان بالایی لشکر زرهی هم همراه آنان بود). همان‌طور که گفتم کلیه افسران پادگان‌های تهران و حومه برای استماع سخنرانی تیمسار سرتیپ ریاحی به دانشکده افسری رفته بودند. پادگان خالی از افسر بود و کودتاچیان، بدون رادع و مانع و به آسانی به ده‌ها تانک مجهز و مسلح و آماده به خدمت دست یافتند. لازم به تذکر است که درجه‌داران خدمه این تانک‌ها و سایر سربازان و درجه‌داران پادگان، سروان دادستان را می‌شناختند. زیرا که محل خدمتی او همانجا بود. بعلاوه خویشاوندی او را با خانواده سلطنتی می‌دانستند. در نتیجه کودتاچیان بدون هیچ واکنش منفی از سوی خدمه و کارکنان تانکها، سوار بر تانکها شدند. مسلم است چنانچه فردی از این خدمه نافرمانی می‌کرد فی‌المجلس، با يك گلوله حسابش رسیده می‌شد.»
- محمدی بر این باور است که علی‌رغم دستگیری عده‌ای از سران کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، «ولی بودند افسرانی نظیر سرهنگ فراهتی (اگرچه در ردیف سرهنگ اخوی و سرهنگ دیهیمی نبود، ولی دست کمی از

آن‌ها نداشت) که عملیات توطئه‌گرانه را طراحی و برنامه‌ریزی نمایند». محمدی خاطر نشان می‌کند که همین سرهنگ فرهی، که از بستگان سببی او بود و سروان فرزادگان که در حکومت دکتر مصدق بازنشسته شد، دو منبع اطلاعاتی دائمی او بوده‌اند. ولی بخاطر ندارد که «یکی از این دو و یا شخص دیگری خبر رفتن سروان دادستان به همراه عده‌ای از افسران بازنشسته به پادگان سلطنت آباد را» به او داده باشد.

آقای محمدی، اسامی چند نفری را که احتمالاً می‌توانند در این باره شهادت بدهند، در اختیار من گذاشت. از آن میان توانستم با ستوان زرهی حمید زرگری و ستوان یکم زرهی علی محمد اربابی ارتباط بگیرم. حمید زرگری آن ایام در اختفا بسر می‌برد و در پادگان حضور نداشت. اما علی محمد اربابی که شب روز ۲۷ مرداد افسر نگهبان در پادگان سلطنت آباد بود و تمام روز ۲۸ مرداد را در پادگان بسر برده است، در یک گفتگوی حضوری بتاريخ ۱۹ آبان ماه ۱۳۷۴، شهادتی از وقایع آن روز داد که خطوط اساسی آن، شنیده‌های آقای محمدی را تأیید نمی‌کند. با وجود این، امیدوارم کسانی که در این باره اطلاعاتی دارند که به روشن‌تر شدن موضوع کمک می‌کند، از رساندن آن به من و یا انتشار آن به هر وسیله مناسب، مضایقه نفرمایند. در زیر توضیحات آقای علی محمد اربابی را به اطلاع علاقه‌مندان می‌رسانم:

تا آنجا که بیاد دارم، شب ۲۸ مرداد من افسر نگهبان در سلطنت آباد بودم. افسر ارشد نگهبانی سروان مدنی بود. سروان اکبر دادستان افسر تویخانه و او هم در همان پادگان سلطنت آباد بود. در پادگان سلطنت آباد دو گردان تانک بود هر کدام مرکب از ۱۲ تانک و چند خودرو بود. ما ۱۲ تانک ام ۴ و دوازده تانک ام ۳۲ که تازه از آمریکا آمده بود، در اختیار داشتیم.

همان عصر روز ۲۷ مرداد، قبل از شامگاه، سرهنگ نوذری که فرمانده هنگ زرهی بود به سلطنت آباد آمد. خیلی هراسان و ناراحت بود. سربازها را جمع کرد، ضمن سخنرانی تلویحاً اشاره کرد به اختلاف نظرها. و به خاطر دارم مثال پرچم را آورد. گفت یک عده می‌گویند سه رنگ باشد، یک روزی می‌گویند چهار رنگ داشته باشد. این مطالب نباید فرقی در وضع ارتش داشته باشد. سرباز باید به نفع مملکت و کشور عمل بکند (اسم شاه را نیاورد). ما باید تابع فرامین فرماندهان باشیم و آن‌ها را اجرا کنیم. احساس من این بود که مأموریت را تیمسار ریاحی به او داده بود تا پادگان‌ها آرام باشند. چون نوعی ناآرامی و تنش در پادگان‌ها به علت حوادث روزهای اخیر احساس می‌شد.

سرهنگ نوذری افسر خوبی بود و به حکومت مصدق وفادار بود. وقتی رفت، ما نیم ساعت سربازها را سر پا نگه داشتیم تا مراسم شامگاهی برسد.

بلافاصله به من تلفن کردند که نگهبانی را به ستوان ایروانی و سروان مجید جهانبانی بسپارم. بلافاصله استنباط کردم که این انتخاب روی حساب بود. مجید جهانبانی مادرش روس بود و آدم ناآرامی بود، ایروانی هم از ایام دانشجویی پرونده چپی داشت [ستوان ایروانی آن زمان عضو سازمان نظامی بود]. به این دلیل انتخاب شدند که اگر سربازها خواستند کاری بکنند، این‌ها در پادگان حاکم باشند. چون مرا نمی‌شناختند. احتمالاً در پادگان‌های دیگر هم به همین شکل عمده شده بود. من شب در همان جا خوابیدم. افسران نگهبان نیز در پادگان بودند. در مراسم شامگاهی اتفاقی افتاد که ذکر آن جالب است. سرباز یا درجه‌داری جلو صف ایستاد و طبق معمول شعار داد، از جمله به شاه نیز دعا کرد، بدون اینکه قرار چنین باشد. برای اینکه آنچه در ذهنش بود گفت (طبق عادت).

صبح روز ۲۸ مرداد در مراسم صبحگاهی شنیدم که چهار تانک ام ۴ را ستوان ایروانی و چند افسر برده‌اند. برای من کاملاً روشن بود که برای برقراری نظم و سرکوب کسانی که به نفع شاه شعار می‌دهند اعزام شدند، چون مأموریت داشتند به سوی خانه مصدق بروند. با ما از طریق بی‌سیم ارتباط داشتند و مسیر حرکت خود را مرتب

گزارش می‌دادند.

تا آنجا ارتباط داشتند که در پمپ بنزین ژاله بنزین‌گیری کردند. در آن جا از اسمعیل حبیب و ستوان ایروانی که فرمانده تانک‌ها بودند، از طریق بی‌سیم شنیدیم که تظاهرکنندگان سوار تانک‌ها شدند و دیگر از کنترل آن‌ها خارج شد. این حدود ساعت یازده صبح بود. ارتباط ما دیگر با تانک‌ها قطع شد. بعدها از ستوان ایروانی شنیدیم که گفت در خیابان کاخ کاملاً کنترل تانک از دست ما خارج شده و تیراندازی از دو طرف آغاز می‌شود. ما تا نزدیکی‌های خانه مصدق رفتیم ولی نه علیه مصدق و نه به نفع او کاری نکردیم.

پس از ۲۸ مرداد هر سه نفر آن‌ها: جهانپانی، حبیب و ایروانی به این حساب که این تانک‌ها به نفع شاه عمل کردند، یک درجه گرفتند.

من تا غروب روز ۲۸ مرداد در پادگان بودم و با اطمینان می‌توانم بگویم بجز این چهار تانک هیچ تانکی از سلطنت‌آباد بیرون نرفت. خود اکبر دادستان هم که درجه گرفت تمام مدت در پادگان بود. اساساً کسی اجازه نمی‌داد که تانکی بدون دستور از بالا خارج شود. مکانیسم کار چنین بود که از سوی ستاد ارتش به سرهنگ نودری ابلاغ می‌شود و او نیز به سرگرد [نام او را بیاد نداشت] فرمانده تانک اطلاع می‌دهد و سپس تانک یا تانک‌ها از پادگان خارج می‌شوند. فرماندهی پادگان در غیاب او سرگرد... بود که تمام روز در محل بود. آن روز در سلطنت‌آباد، همه در محل و پست‌های خود بودند. از دعوت تیمسار ریاحی برای شرکت در سخنرانی روز ۲۸ مرداد خبر ندارم. بنابراین شخصاً نرفتم و نمی‌دانم آیا کس دیگری رفت یا نه؛ اصولاً هیچ وقت پادگان‌ها را خالی نمی‌کردند. افسر نگهبان، افسر سرنگهبان، افسرهای مسئول به هیچ وجه حق نداشتند پست خود را ترک کنند. به ویژه آنکه روزها حالت آماده‌باش بود و اصلاً نمی‌شد این کار را کرد. تمام روز نشسته بودیم، بی‌سیم خاموش بود، به رادیو تهران گوش می‌دادیم و سخنرانی میراشرافی و افسران را شنیدیم. از چهار تانک ام ۴، دو تا رفتند تا سر خیابان کاخ، یکی دیگر رفت دم باشگاه افسران و یکی هم توی راه از کار افتاد.

تا آن جا که بخاطر دارم، در روز ۲۸ مرداد سروان دادستان کاری که جلب توجه کند، نکرد. اساساً دل و جرت و جریده کاری را که آقای سروان محمدی می‌گوید نداشت. بعدها ما به ستوان ایروانی و جهانپانی که درجه گرفته بودند به طنز می‌گفتم خوب شما لااقل با تانک تا نزدیکی‌های خانه مصدق رفتید، پس دادستان چرا درجه گرفت؟ جواب این بود که خوب او هم پسر خاله شاه بود! «علی محمد اربابی ۱۱ آذرماه ۱۳۷۴».

۲۵. دکتر مصطفی الموتی در کتاب ایران در عصر پهلوی، جلد هفتم، صفحات ۱۱۸-۱۱۷، متن مصاحبه نادر رستگار با کریمت روزولت را که در دسامبر ۱۹۸۷ انجام داده است، نقل می‌کند. در این جا، بخشی را که مربوط به مخارج کودتا علیه دکتر مصدق است می‌آورم.

سؤال: شما که کنترل مخارج و هزینه مربوط به کودتا را اداره می‌کردید، وضع چگونه بوده است؟ پاسخ: تخمین اولیه مخارج چند صد هزار دلار بود. ولی پس از آنکه عملیات آژاکس طرح‌ریزی شد، کل سهمیه به ده میلیون دلار افزایش یافت. از آن مبلغ قریب نهصد هزار دلار به صورت نقدی حاضر در تهران و در گاو صندوق سفارت آمریکا بود که مقداری نقد و مقداری تراولر چک که فقط نود هزار دلار خرج شد».

بانوشت ویراستار

(۱) اصولاً خط سیر حرکت روحانیت شیعه با یک صحبت کلی قابل تبیین و توجیه نیست و در هر مقطع زمانی شکل خاصی به خود می‌گیرد ولی در تمام این حرکات‌ها، هدف، حفظ و تقویت دین حنیف اسلام و مذهب حق شیعه

جعفری بوده است. گرایش غالب در روحانیت تشیع تا زمان علامه نائینی (دوران مشروطیت) این بود که هر حکومتی را جز حکومت حقّه امام زمان (عج) غاصب می دانست. به عبارت دیگر، روحانیت تشیع حکومت را حق امام زمان (عج) می دانست و از این زاویه و با هدف تقویت دین، با «نهاد حکومت» برخورد می کرد. لزوم تقویت تشیع در دوران صفویه (که نخستین دولت - کشور شیعی با هویت ملی یا به عرصه گذاشت) باعث شد که روحانیت بدون شرکت در حکومت به تقویت نهاد سلطنت (صفویه) اقدام نماید. در دوران قاجار بخش عظیمی از روحانیت تشیع رودرروی نهاد سلطنت قرار گرفت و به همراهی با خواست های مردم برخاست. فتوای معروف میرزای شیرازی در تحریم توتون و تنباکو، رویارویی محکمی بود که به استعمار نیروی محرک قوی روحانیت و توان عظیم بسیج مردم از سوی این نهاد را نشان داد. شیخ شهید فضل... نوری با هوشیاری عجیب در دوران مشروطه دریافت که خواست های اصیل و منطقی مردم با انحراف از سوی استعمار انگلیس به جایی رسیده که اساس دیانت و مملکت را تهدید می کند. این بود که وی با مشروطه که به قول ایشان: «از دیگ پلوی سفارت انگلیس بیرون آمده بود»، به مخالفت برخاست. مخالفت - شهید شیخ فضل... نوری با مشروطیت با انگیزه های صددرصد متعالی هیچگاه نمی تواند به عنوان حمایت وی از حکومت جابرانه محمدعلی شاه - که وی نیز مخالف مشروطه بود - قلمداد شود.

شرکت فعال روحانیت به سردمداری شهید مدرس در مبارزات علیه عامل استعمار انگلیس (رضاخان) که عاقبت نیز جان بر سر عقیده نهاد، نمونه کاملی از هوشیاری، حضور ذهن و درک سریع وقایع پیچیده و تحلیل منطقی آنها از سوی این قشر صادق است. روحانیت شیعه تا زمانی که رهبری يك انقلاب اسلامی رهایی بخش و مردمی را در سال ۱۳۵۷ به عهده بگیرد، در مقاطع گوناگون تاریخ این سرزمین (مثلاً در وقایع ملی شدن صنعت نفت ایران، خرداد ۴۲ و پیامدهای پس از آن) نشان داده بود که بی ادعاترین مبارز در راه سعادت مردم، استقلال کشور و تقویت دین می باشد؛ هرچند در این میان حساب افرادی که آگاهانه یا ناآگاهانه در کنار نهاد حکومت به رویارویی با خواست های مردم قرار گرفتند، از عناصر صادق این قشر جداست. بنابراین، این مطلب که: «روحانیون در طول تاریخ همواره حامیان رژیم سلطنتی در تنها دولت شیعه جهان بودند»، نمی تواند منطقی و صحیح باشد و ما دست کم در تاریخ معاصر کشورمان با توجه به خط سیر حرکت روحانیت تشیع، خلاف آن را شاهد بوده ایم.

حزب توده ایران در ۲۸ مرداد چه نقشی داشت؟

پاسخ این سؤال در يك كلمه عبارتست از هیچ! به تمام معنی هیچ! حقیقت تلخ آن است که رهبری حزب در آن روز، هزاران توده‌ای را در خیابان‌های تهران عاطل و باطل گذاشت. حزبی‌ها و سازمان جوانان از صبح تا پایان تراژدی، در انتظار دریافت دستورالعمل، خون دل خوردند و ناظران منفعل عربده‌کشی‌های شعبان‌بی‌منخ‌ها باقی ماندند، که فریاد می‌کشیدند: «به قوه شاه‌پرست، توده فراری شده!»^۱

این تناقض خیره‌کننده، که توده‌ای‌ها، از ۲۵ تا ۲۷ مرداد، درست آن‌هنگام که شهر به آرامش نیاز داشت، روز و شب دست از تظاهرات و میتینگ‌ها و اقدامات تند بر نداشتند. اما در ۲۸ مرداد، آنگاه که روز عمل بود و واقعاً لازم بود با تمام قدرت وارد میدان شوند و در خدمت نهضت ملی، ظرفیت و توان واقعی خود را به نمایش بگذارند، ناگهان در سکوت فرو رفتند، برای دوست و دشمن بی‌نهایت غیرمنتظره و شگفت‌آور و اساساً غیرقابل فهم بود.

بی‌تردید، غیبت توده‌ای‌ها از صحنه نبرد، تعادل نیروها را به طرز چشمگیری به نفع دشمنان نهضت ملی تغییر داد و پیروزی آن‌ها را تسهیل و حتی ممکن کرد. زیرا در صورت حضور قدرتمند توده‌ای‌ها در میدان، تناسب نیروها به هم می‌خورد و حوادث، کاملاً سیر دیگری می‌یافت و تحول آشوب‌های صبح به شورش‌های در عصر ۲۸ مرداد، به احتمال قوی

غیرممکن می‌شد. حضور یا عدم حضور حزب توده ایران در ۲۸ مرداد در میدان، از چند لحاظ اهمیت داشت.

اولاً - مقدم بر همه، قدرت و امکانات آن بود. بنا به اظهارات کیانوری در نامه به کمیته مرکزی مقیم مسکو (اواخر سال ۱۳۳۲)، تعداد اعضای متشکل حزب در سازمان مخفی تهران بالغ بر ۲۵ هزار نفر بود. این‌ها سیاهی لشکر نبودند. در صفوف حزب توده ایران و سازمان جوانان، هزاران جوان دلیر، بی‌باک و آبدیده در مبارزات خیابانی، گرد آمده بود. اضافه بر آن، رهبری حزب از حمایت چندصد افسر مبارز و از جان‌گذشته متشکل در سازمان آهنگین نظامی که امکانات قابل توجهی داشت، برخوردار بود.

ثانیاً - در اوضاع و احوال روز ۲۸ مرداد، حزب توده ایران، تنها نیروی ضربتی مطمئن و رزم‌دیده و قادر به مقابله با آشوبگران بود.

حال آنکه وضع، در اردوی حکومتیان، کاملاً با آن تفاوت داشت. در ظاهر، دکتر مصدق حکومت می‌کرد و ارتش و نیروهای انتظامی تحت فرماندهی او بودند، اما واقعیت امر غیر از این بود.

درست است که در کودتای ۲۸ مرداد هیچ‌یک از واحدهای ارتش مستقر در تهران به نفع کودتاچیان وارد میدان نشد. اما بی‌کفایتی و ندانم‌کاری برخی از سران وفادار به نهضت ملی ارتش و خیانت و بی‌طرف ماندن و سازشگری برخی دیگر را، طی بررسی‌های فصل‌های پیشین نشان دادیم. تعداد افسران ناسیونالیست هوادار نهضت ملی، متشکل در «سازمان گروه ملی» در مقایسه با سازمان نظامی حزب توده ایران ناچیز بود. ابواب جمعی آن شاید از سی، چهل نفر تجاوز نمی‌کرد. تازه همه آن‌ها یکدست و در وفاداری به حکومت ملی پی‌گیر نبودند. در میان آن‌ها افراد ناباب^۲ و یا فرصت‌طلب^۳ یافت می‌شد. وانگهی این گروه که تازه در سال ۱۳۳۱ پایه‌گذاری شده بود، هنوز از تشکیلات منظم و آموزش دیده سیاسی، نظیر سازمان نظامی حزب توده ایران برخوردار نبود. لذا این اظهارنظر کیانوری که «ما هر لحظه منتظر بودیم که افسران وابسته به جبهه ملی وارد عمل شوند»^۴ مغلطه کاری و هدفی جز توجیه بی‌عملی و ندانم‌کاری رهبری حزب توده و شانه خالی کردن از بار مسئولیت ندارد.

احزاب و سازمان‌های وابسته به جبهه ملی، نظیر حزب ایران، حزب «نیروی سوم» و حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم (به رهبری داریوش فروهر)، از لحاظ قدرت سازمانی و

انضباط تشکیلاتی و توان رزمی، قابل قیاس با حزب توده ایران نبودند. تنها حزب ملت ایران از روحیه رزمی و تجربه‌ی مبارزات خیابانی برخوردار بود، ولی نیروی چشمگیری نداشت. حزب توده ایران تنها نیروی سیاسی مؤثر خارج از حکومتیان بود که می‌توانست مستقلاً وارد عمل شود. کاری که در روزهای پیش، حتی بی‌اعتنا به اعلامیه‌های دولت، انجام می‌داد. لذا به علت خالی بودن میدان از احزاب ملی و وضع نامساعد نیروهای انتظامی، ورود نیروهای حزب توده به میدان، اهمیت مضاعف داشت. به خاطر همین ملاحظات است که بررسی رفتار و عملکرد رهبری حزب توده در ۲۸ مرداد الزام‌آور است.

در این بحث، عمدتاً به بررسی چند مطلب اساسی زیر کفایت می‌کنم:

۱- اقدام مجدانه و به موقع حزب توده ایران در ۲۸ مرداد چه نقشی در روند حوادث آن روز می‌توانست داشته باشد؟ به ویژه، تا چه حد امکان داشت از پیروزی دشمنان نهضت ملی جلوگیری کند.

۲- چه شد که رهبری حزب در ۲۸ مرداد دست روی دست گذاشت؟

۳- و بالاخره، بررسی صحت و سقم ادعاهای کیانوری در باره تلفن به دکتر مصدق و اظهارات دیگر او.

نخست تأکید يك نکته ضرورت دارد. مقابله با آشوبگران در ۲۸ مرداد، چه از سوی حکومتیان و چه از جانب حزب توده ایران، می‌بایست در همان سه چهار ساعت اول صبح، یعنی قبل از آنکه آشوب بعد زیادی بگیرد، صورت می‌گرفت. تعداد آشوبگران تا ظهر ۲۸ مرداد از چند دسته دویست سیصد نفری مجهز به چوب و چماق که جماعتی از ولگردان و بیکارها هم به آن‌ها پیوستند و جمع دوسه هزار نفری تشکیل دادند، تجاوز نمی‌کرد. دسته‌های اوياش در آغاز، در چند نقطه حساس شهر، به ویژه اطراف سبزه‌میدان، میدان توپخانه، میدان بهارستان و خیابان‌های اطراف این میداين در جنب و جوش بودند. و به نفع شاه و علیه حزب توده و مصدق شعار می‌دادند و ابراز احساسات می‌کردند. پرسروصداترین دسته به رهبری شعبان بی‌مخ و طیب حاج رضائی و حسین رمضان یخی بود که از سبزه میدان به راه افتاد و روزنامه‌ها و کلوب‌های احزاب را به آتش کشید. تعداد آن‌ها از چهارصد نفر تجاوز نمی‌کرد و تماماً با پول «سیا» اجیر شده بودند. ژراردو ویلیه در کتاب «صعود مقاومت ناپذیر محمدرضا شاه» می‌نویسد: «شعبان جعفری برای جمع‌آوری ۳۰۰ تا ۴۰۰ تن «یکه‌بزن» و چاقوکش، مبلغ معتناهی از روزولت دریافت کرده بود».^۵ در صفحات قبل نشان

دادیم که چون این جماعت مزدور و فاقد ایمان و آرمان بودند، هربار و هرجا مواجه با چند تیر هوایی می‌شد، بزدلانه پا به فرار می‌گذاشتند. مماشات و حمایت بخشی از سربازها و پاسبان‌ها و نبود هرگونه مقابله و مقاومت نیروهای انقلابی و ملی و خالی ماندن صحنه برای جولان اوباش، آن‌ها را شیر میدان کرد. حال آنکه رهبری حزب توده قادر بود به سرعت و بدون صرف دیناری، چندین هزار جوان پیشاهنگ، با ایمان و توان رزمی بی‌مانند را، که شایستگی و کارآمدی خود را بارها در رویدادهای خونین گذشته به آزمایش گذاشته بودند، به خیابان‌ها بکشاند و بدنبال آن، هزاران عضو و هوادار دیگر و از جمله کارگران برخی کارخانه‌ها و مؤسسات مهم پایتخت نظیر چیت‌سازی، سیلو، دخانیات و راه‌آهن را نیز وارد میدان کند.

هم‌اکنون هزاران توده‌ای سپیدموی و خمیده پشت که حماسه ۲۳ تیر را آفریدند و زیر باران گلوله يك قدم عقب ننشستند و از برابر تانک‌های دشمن نگریختند و در ۲۸ مرداد نیز در خیابان‌های تهران تمام روز خون دل خوردند و در انتظار دستور رهبری برای هجوم دلیرانه به اوباش، بی‌تابی می‌کردند، به یقین با من هم‌زبانند که توده‌ای‌ها، حتی به تنهایی قادر بودند اوباش مزدور بی‌ایمان و آرمان را سر جای خود بنشانند.

بدیهی است که عملیات توده‌ای‌ها در ۲۸ مرداد برای توفیق بیشتر، می‌بایست بنام حمایت از حکومت مصدق و تحت شعار تجهیزکننده سی تیر ۱۳۳۱، یعنی: یا مرگ یا مصدق صورت می‌گرفت. در این حالت، هواداران جبهه ملی و مردم کوچه و بازار نیز بدان می‌پیوستند و حضور مردم در صحنه، شانس برای آشوبگران و کودتاچیان باقی نمی‌گذاشت.

اگر کودتا در ۲۸ مرداد موفق شد، دلیل آن برخلاف اظهارات کیانوری در خاطراتش، این نبود که گویا دامنه آمادگی نیروهای ضد انقلاب گسترده‌تر بود. علت اصلی این بود که نیروی بازدارنده‌ای در برابر اوباش در صحنه نبود. بزرگترین سازمان سیاسی کشور که يك ماه قبل در مراسم سالگرد سی تیر با به میدان آوردن ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر قدرت نمایی کرد و ناظران داخلی و خارجی را به وحشت انداخت و شب قبل از کودتای ۲۸ مرداد هزاران توده‌ای را برای تبلیغ شعار «جمهوری دموکراتیک» به خیابان‌ها کشاند، بدبختانه در بزنگاه تاریخی ۲۸ مرداد، به طور غیرمترقبه و باورنکردنی دست روی دست گذاشت و میدان را برای آشوبگران و دشمنان نهضت ملی باز گذاشت. خطاها و ندانم کاری‌های

حکومتیان نیز که به تفصیل در صفحات قبلی به آن‌ها پرداختیم مزید بر آن شد. کیانوری برای رفع و رجوع بی‌عملی رهبری حزب در ۲۸ مرداد، چه بسا برای سبک کردن بار مسئولیت فردی که بر دوش و وجدان او هنوز سنگینی می‌کند، بهانه‌ها می‌آورد. از جمله اینکه: «ما از جریان کودتای ۲۸ مرداد خیلی دیر خبردار شدیم...»^۶

واقعاً شگفت‌آور است! صرف‌نظر از اینکه کودتائی برای ۲۸ مرداد از قبل برنامه‌ریزی نشده بود تا کسی از آن با خبر گردد، اصولاً ویژگی کودتا در همان استتار و خصلت غافلگیری آن است. وانگهی رهبری حزب که از کودتای ۲۵ مرداد، لااقل از ۱۷ مرداد ماه، به همت افسران توده‌ای با خبر شد و از يك سال قبل هم مرتب خبر تدارك آن را می‌داد، چه قدم‌های عملی مستقل برای جلوگیری از آن برداشت تا در برابر کودتای ۲۸ مرداد، که برای همگان کاملاً غافلگیرانه و غیرمترقبه بود، بردارد؟ یکی از ایرادهای اساسی کادرها به رهبری حزب پس از ۲۸ مرداد و در پلنوم چهارم این بود که علی‌رغم شعار: «ما کودتا را به جنگ ضد کودتا مبدل خواهیم کرد»، که از يك سال قبل از کودتای ۲۸ مرداد بارها اعلام نمود و به زبان‌ها انداخت و توهم‌ها آفرید، در عمل کاری انجام نداد.

در بخش‌های قبلی، نشان دادیم که از سوی دشمنان نهضت ملی برنامه و طرحی برای کودتا درمیان نبود و اساساً توانایی آن را نداشتند. آنچه در برنامه بود، همان راه‌انداختن تظاهراتی بدست ارادل و اوياش مزدور (که تا حدی عکس‌العمل و دنباله‌ی درگیری‌های شب قبل بود) با هدف بهم ریختن شهر و ایجاد هرج و مرج و نمایشی از شاه‌پرستی «مردم» بود. تحولات بعدی اوضاع، بطور عمده ناشی از عواملی بود که عناصر اصلی آن خارج از حیطه قدرت و امکانات کودتاچیان قرار داشت و حتی در مخیله آنان نیز نمی‌گنجید.

لذا ملاك قضاوت و ارزیابی از موضع‌گیری‌ها و بررسی خطاها و غفلت‌های این و آن، یا هر جریان سیاسی و در بحث فعلی ما، حزب توده ایران، باید در پرتو همین عملیات معین اوياش، آن هم از صبح تا ظهر و حداکثر يك و دو بعدازظهر روز ۲۸ مرداد باشد. مثلاً اگر می‌خواهیم بدانیم که آیا رهبری حزب توده «دیر خبردار شد» یا نه، آیا قادر به مقابله با کودتا بود یا نه؟ و یا حضورش در صحنه چه پیامدهایی داشت، منظور ما مقابله با آشوبگری‌های صبح، در محدوده زمانی پیش گفته است. خوانندگان بخاطر دارند، که دربارهٔ حکومتیان نیز تأکید ما بر قید زمان، یعنی تا هنگامی بود که هنوز شعله پراکنده نشده و شیرازه امور از هم نگسیخته بود.

با این قید، در يك بازنگری به رویدادهای آن روز و در پرتو اطلاعات و داده‌های موجود، ملاحظه می‌گردد که رهبری حزب توده کاملاً به موقع از آنچه در صبح ۲۸ مرداد در حال تکوین بود، آگاهی می‌یابد و شعله‌ای را که به دست اوپاش مزدور با تظاهرات شاهپرستانه در تهران برافروخته گردید از ابتدای کار مشاهده می‌نماید. بخصوص اینکه براساس تجربیات گذشته شناخت خوبی از شیوه‌ی کار آن‌ها و موجوداتی که معرکه‌گیر آن بودند، داشت.

در گزارش اکبر شاندرمنی، که آن ایام به طور منظم در جلسات هیأت اجراییه حضور داشت، قید شده است که هیأت اجراییه از سحرگاه ۲۸ مرداد به طور منظم از طریق شبکه حزبی در جریان رویدادهای شهر و اقدامات اوپاش قرار داشت و حتی مرتب از سوی اعضای حزب که در خیابان‌ها منتظر دستور بودند، تحت فشار بود. اضافه بر آن، قرینه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد رهبری حزب از اقدامات تدارکاتی شب قبل نیز بی‌خبر نبود. نگاهی به سرمقاله روزنامه «شجاعت» (بجای بسوی آینده) در صبح روز ۲۸ مرداد، شاهد آن است. هشدار زیر، خطاب به توده‌ای‌ها و مردم تهران، پژواک آن است: «گردانندگان گروه‌های پان‌ایرانیست و «نیروی سوم»، قصد دارند با ایجاد آشوب و هرج و مرج و حمله به ادارات و خانه‌های مردم، زمینه توطئه جدیدی را فراهم کنند. هدف این است که مردم را به آشوب‌طلبی متهم کنند. به تمام رفقا و دوستان و هم‌قدمان خود هشدار می‌دهیم و جداً طلب می‌کنیم که مواظب تحریکات عمال درباری باشند... باید هشیار بود» (تکیه روی کلمات از اصل است).^۷ اگر از این هشدارپاش، اسامی سازمان‌ها را که بی‌گمان به قصد بدنام کردن آن‌ها و تسویه حساب‌های سیاسی گنجانده شده کنار بگذاریم، اصل خبر با توجه به آنچه از صبح ۲۸ مرداد روی داد بسیار جالب است. خبریابی حزب، محدود به این نبود. باید این اظهارات کیانوری را بدان افزود: «تنها خبری که از محافل کودتا به دست ما رسید در شب ۲۷ مرداد بود که سرهنگ مبشری به من اطلاع داد که کودتاجیان پس از شکست و فرار شاه تصمیم گرفته‌اند که نقشه جانشین کودتا را اجرا کنند، یعنی دولت زاهدی را در جنوب تشکیل دهند و با پشتیبانی لشگرهای اصفهان، شیراز، خوزستان و تیپ کرمانشاه به تهران حمله کنند».^۸ سرمقاله روزنامه «شجاعت» در صبح ۲۸ مرداد باید ناشی از این خبر باشد. در این مقاله از جمله چنین آمده است: «...پس از اینکه توطئه کودتا در مرکز مواجه با شکست شد، صحنه فعالیت عمال آن‌ها که هنوز دستگیر نشده‌اند به شهرستانها منتقل

گردید. به قرار اطلاعاتی که بدست آوردیم یکی از صحنه‌های مهم این فعالیت خوزستان است...» و سپس به مردم ایران هشدار می‌دهد: «مردم ضد استعمار! هشیارانه بپا خیزید و هرگونه سوءقصد استعمارگران و خدمه پلید ایشان را ریشه کن سازید... در این لحظات تاریخی که وطن وارد مرحله تازه‌ای از تاریخ خود می‌شود باید هشیار و بیدار بود و دشمن را به هر شکل و در هر لباس و از هر نقطه که خواست وارد شود سرکوب کرد».^۹ از نمونه‌های بالا می‌توان پی برد که رهبری حزب توده ایران، به طرز تحسین‌برانگیز در جریان اخبار و نقشه‌های کودتاچیان قرار داشت. حال آنکه حکومت مصدق با همه امکانات دولتی، يك صدم این اطلاعات را در اختیار نداشت. برخی از اعضای کمیته ایالتی تهران، از جمله آقای میررمضانی، شهادت می‌دهد که لااقل کمیته محلی ۲ زیر مسئولیت او و برخی دیگر، از صبح ۲۸ مرداد در خیابان‌ها در حال آماده‌باش بودند. بارها او میان محل کار کمیته ایالتی تهران که هیأت اجراییه در یکی از اطاق‌های آن نشست داشت، و شبکه حزبی که در خیابان‌ها در انتظار دستور رهبری بی‌تابی می‌کرد، در رفت‌وآمد بود. بنابراین اگر رهبری حزب توده در ۲۸ مرداد، دست روی دست گذاشت، علت اصلی آن را نمی‌توان به حساب «خیلی دیر خبردار شدن» گذاشت. آتشی را که دسته‌های اوپاش در صبح ۲۸ مرداد با تردید و دست‌های لرزان برافروختند، در چند ساعت اول هنوز سوسو می‌زد. این آتش را هر لحظه می‌شد، زیر امواج يك حرکت جدی و قاطعانه، با تجهیز توده‌ای‌ها و هواداران نهضت ملی و کشاندن آنان به خیابان خاموش ساخت. اتفاقاً از ساعت ۹ صبح که خبر تظاهرات به هیأت اجراییه می‌رسد، پیشنهادی در همین جهت از سوی شادروان مهندس علوی مطرح می‌گردد. بدین معنا که کارگران بلافاصله به اعتصاب و ریختن به خیابان‌ها فراخوانده شوند تا با تظاهرات مردمی در حمایت از مصدق، جلو آنان گرفته شود. عجیباً که همین آقای نورالدین کیانوری آن را مصلحت ندید و برای اولین بار، نظرخواهی و جلب موافقت دکتر مصدق را مقدم بر هر اقدامی لازم شمرد. و این چنین، در پی تماس تلفنی با او، ساعت‌های گران‌قیمتی از دست رفت. در این باره با تفصیل بیشتری صحبت خواهد شد.

تمام کادرهای طراز اول و دست‌اندرکاران حزب که هنوز حیات دارند، کسانی که هم واقف به توان و امکانات خودی و هم با خبر از کم و کیف دسته‌های آشوبگر بودند، نظیر محمدحسین تمدن، آقا فخر میررمضانی، اکبر شاندرمنی و بسیاری دیگر، که به ملاحظات

مایل به ذکر نام خود نیستند، همچنان بر این باورند که اگر صبح ۲۸ مرداد، حتی تا ظهر آن روز، رهبری حزب تصمیم می گرفت و با سرعت و قاطعیت نیروهای خود را وارد میدان می کرد، بدون مشکلات جدی می شد از پس آشوبگران برآمد و کار به کودتا و سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق نمی انجامید.

کیانوری در توجیه بی عملی رهبری حزب و عدم امکان مقابله با کودتا، به بهانه های دیگری متوسل می شود. از جمله می گوید: «روابط شبکه حزبی به خاطر ضربات دیروز پلیس و فرماندار نظامی مصدق گسیخته بود و حالت عادی نداشت. کارخانه ها از مدت ها قبل به دستور مصدق زیر حکومت نظامی بود و تمام کارخانه هایی که ما در آنها نفوذ داشتیم، مانند چیت سازی و سیلوی تهران، توسط نظامیان اشغال شده بود، اسلحه ای هم نداشتیم که بدست افراد حزبی بدهیم!»^{۱۰} و در جای دیگر می گوید: «... به علت ضربات ۲۷ مرداد که به طبق حساب ما حدود ۶۰۰ نفر از افراد شبکه حزبی دستگیر شده بودند، ارتباط ما با بدنه حزب به شدت مختل شده بود».^{۱۱}

به راستی که این جمله يك دغلکاری به قصد گمراهی خواننده است. توضیح چند نکته ضرورت دارد:

۱- درست است که شامگاه روز ۲۷ مرداد در تظاهرات توده ای ها برای «جمهوری دمکراتیک» تعدادی از اعضای حزب و سازمان جوانان و هواداران دستگیر شدند، اما کسی در آن وانفسا آمارگیری نکرده بود و اساساً امکان عملی آن نیز نبود. پس از کودتا و دستگیری های واقعاً گسترده ای که بلافاصله آغاز شد، شبکه حزبی در وضعی نبود که به این موضوع بپردازد. رقم ۶۰۰ نفر دستگیر شدگان از ابداعات کیانوری است. من از آقافخر میررمضانی، عضو برجسته کمیته ایالتی تهران در آن ایام، در این باره سؤال کردم. ایشان از این گفته سخت حیرت کرد و اظهار بی اطلاعی نمود. از اکبر شاندرمنی نیز در نامه ای پرسیدم. او هم بی خبر بود و نوشت: «این مطلب در هیچ جا مطرح و منتشر نشده است. اگر چنان بود در گزارشم منعکس می شد». وانگهی، حتی اگر همان رقم ۶۰۰ نفر را هم پایه قرار دهیم، با توجه به اظهارات کیانوری که در سی تیر ۱۳۳۱، تعداد اعضای حزب در تهران ۲۵ هزار نفر بود و تعداد اعضا در آستانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به مراتب فزونی گرفته بود، این رقم به دودرصد اعضا حزب نمی رسد. با این وصف، بیهوده بودن ادعای او مبنی بر این که ارتباط رهبری «با بدنه حزب به شدت مختل شده بود» کاملاً آشکار می شود. کیانوری که

انگیزه‌ای جز فریب خوانندگان خاطرات، به ویژه نسل جوان ندارد، در اینجا نیز متوجه تناقض گویی‌های خود نمی‌شود. او در صفحه ۲۷۶ خاطرات خود، در اولین تلفن مورد ادعای اش به دکتر مصدق می‌گوید: «ما حاضر هستیم که برای مقابله با آن [منظور کودتاست]، که توسط نظامیان و پلیس هم حمایت می‌شود، به خیابان‌ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم!» خوب! اگر واقعاً شبکه حزبی از هم گسیخته بود و وضع عادی نداشت، چگونه کیانوری چنین تعهدی را در قبال رئیس دولت و رهبر نهضت ملی، آن هم در چنان لحظات حساس برعهده می‌گیرد؟

آنچه کیانوری در باره اشغال نظامی کارخانه‌ها توسط حکومت دکتر مصدق و سیمای نظامی - شبه‌فاشیستی این حکومت می‌گوید، به راستی تصویر تحریف شده و ناجوانمردانه‌ای است که از رژیم آزادمش دکتر مصدق به خوانندگان خود ارائه می‌دهد. درست است که در آن ایام در تهران و برخی شهرستان‌ها، بخاطر وضع غیرعادی در کشور و تشنجات دائمی، که حزب توده ایران در به وجود آوردن آن بی‌تقصیر نبود، حکومت نظامی برقرار بود. اما رهبری حزب توده ایران گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود. آخرین نمونه این بی‌اعتنایی و دهن کجی به حکومت نظامی و اعلامیه‌های آن، تظاهرات گسترده عصر روز ۲۷ مرداد برای ایجاد «جمهوری دموکراتیک» است.

دست حزب توده برای فعالیت‌های گسترده سیاسی، از طریق ده‌ها سازمان جنبی و علنی که به وجود آورده بود، کاملاً باز بود. در کارخانه‌ها نیز به تحریک رهبری حزب توده، بارها اعتصاب به راه افتاد که نمونه‌های مهم آن را در بخش‌های قبلی یادآور شدیم. من از چند تن از اعضای کمیته ایالتی در باره این ادعای کیانوری سؤال کردم و اغلب با پوزخند آن‌ها روبرو شده‌ام. اکبر شاندرمنی در نامه مورخ آذرماه ۱۳۷۳ تأکید می‌کند که اگر رهبری حزب می‌خواست، مشکلی برای تجهیز کارگران در ۲۸ مرداد، به ویژه در کارخانه‌ها و مؤسساتی که حزب نسبتاً نیرومند بود، نداشت.

خوب به خاطر دارم که در پلنوم وسیع چهارم، بابازاده، یکی از دو کارگر عضو کمیته مرکزی، این سؤال اساسی را در برابر دو عضو حاضر هیأت اجراییه (کیانوری و جودت) قرار داد که چرا به جای آن همه تلاش بیهوده برای تلفن زدن به دکتر مصدق و این و آن، يك بار هم به کارخانه چیت‌سازی و دخانیات تلفن نکردید که برای حمایت از حکومت مصدق به خیابان‌ها بریزند؟ اگر ادعای امروزی کیانوری واقعیت داشت، مسلماً در برابر انتقاد و سؤال

مستقیم بابازاده، همین اشکال اشغال نظامی کارخانه‌ها را مطرح می‌ساخت. البته در آن صورت، بابازاده‌ها و ده‌ها کادر، در جا حساب او را کف دستش می‌گذاشتند؟

۲- اما بالاترین تکذیب حرف‌های امروزی او در خاطراتش که: «دیگر امکان مقابله با کودتا نداشتیم». تأکیدات دیروزی او در نامه به کمیته مرکزی مقیم مسکو در اواخر سال ۱۳۳۲ می‌باشد که در صفحات بعد، به آن اشاره خواهد شد.

کیانوری در خاطرات خود، تنها يك نکته از نامه مشروح خود به کمیته مرکزی مقیم مسکو را «اصلاح» می‌کند. و آن پس گرفتن موضع گذشته‌اش در باره امکان جلوگیری از پیروزی کودتا، در صورت فرستادن نیروهای حزبی به خیابان‌هاست. منتهی علت آن را نه «مشکلات عدیده» برای تجهیز نیروهای حزب و هواداران، بلکه در این می‌داند که «ما از ژرفای اقدامات سازمان‌های جاسوسی امپریالیستی و دامنه آمادگی نیروهای ضد انقلابی اطلاع نداشتیم».^{۱۲} نادرستی این «کشف جدید» کیانوری را من قبلاً به تفصیل نشان داده‌ام و نیازی به تکرار آن نمی‌بینم. اما آنچه را که نمی‌توان بی‌جواب گذاشت این ادعای اوست که گویا در پلنوم چهارم، نه افراد کمیته مرکزی و نه کادرها، معتقد نبودند که احتمال جلوگیری از کودتای ۲۸ مرداد وجود داشت! کیانوری می‌گوید: «مدت‌ها پس از ۲۸ مرداد، اطلاعات دقیق از دامنه آمادگی نیروهای کودتا بدست ما رسید و بر همین پایه هم در پلنوم چهارم هیچ يك از افراد کمیته مرکزی و کادرها و حتی خود من نیز با آن موافقت نداشتیم».^{۱۳} این حرف به هیچ وجه درست نیست. برای کوتاه کردن بحث، جملاتی از قطعنامه نسبتاً جامع پلنوم چهارم وسیع تحت عنوان «در باره خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» را نقل می‌کنم:

در قطعنامه، پس از ذکر عوامل عینی (آنچه در خارج از اراده و قدرت حزب بود) و عوامل ذهنی (نظیر کیفیت رهبری، کارآمدی، ابتکار و اراده حزب و...) که به خطای رهبری حزب در ۲۸ مرداد انجامید، چنین آمده است: «مسلم است که عوامل مذکور در فوق در بروز خطای حزب در ۲۸ مرداد تأثیر یکسان نداشته است. اگر علت ذهنی، یعنی ضعف رهبری نبود، اگر از میان مظاهر این علل ذهنی، خطاهای چپ‌روانه رهبری حزب در روزهای قبل از ۲۸ مرداد و به ویژه عدم تحرك وی در روز ۲۸ مرداد نبود، علی‌رغم علل عینی، در شرایط مساعد موجود، حزب ما می‌توانست دست به اقدامات سریع و مجدانه بزند. نمی‌توان با اطمینان گفت که این اقدامات حتماً و مسلماً به پیروزی می‌رسید و یا شکست

می‌خورد، ولی می‌توان گفت که اولاً این اقدامات با توجه به شور انقلابی مردم امکان برای پیروز شدن داشت و ثانیاً اگر هم پیروز نمی‌شد، حاکی از لیاقت حزب ما برای اجرای وظایف تاریخی و انقلابی خود می‌بود و ناچار به بالا رفتن اعتبار و حیثیت حزب منجر می‌گردید. در باره کیفیت اقدام، باید گفت این امر بستگی به حوادث داشت، ولی در آغاز می‌توانست تحت شعار دفاع از حکومت قانونی دکتر مصدق به صورت متشکل کردن تظاهرات نیرومند مردم درآید و بتدریج و در صورت ضرورت به اقدامات قطعی برای سرکوب کودتا و حفظ حکومت دکتر مصدق منجر گردد».

با اطمینان می‌توانم بگویم که کادرهای شرکت کننده در پلنوم چهارم به ویژه گروهی که پس از کودتا و شکست حزب مجبور به مهاجرت شده و شاهدان زنده اوضاع در کشور بودند، همه بر این باور بودند که اگر حزب به موقع و قاطعانه وارد میدان می‌شد، می‌توانست جلو توسعه آشوبگری‌های دسته‌های اوپاش را در صبح ۲۸ مرداد بگیرد و از تبدیل آن به شورش در بعدازظهر، که به سقوط حکومت ملی مصدق انجامید، جلوگیری نماید اینکه در قطعنامه قید شده که نمی‌توان با اطمینان گفت که این اقدامات حتماً و مسلماً به پیروزی می‌رسید یا شکست می‌خورد بدین سبب بود که شرکت کنندگان پلنوم وسیع در برابر این معضل قرار داشتند که وقتی رهبری حزب در ۲۸ مرداد دست به کاری نزد و آزمایشی نکرد، چگونه می‌توان به یقین گفت که پیروزی حاصل می‌شد! با وجود این، موضع روشن و قاطع پلنوم وسیع چهارم بلافاصله در جمله‌بندی بعدی بیان شده است: «این اقدامات، با توجه به شور انقلابی مردم امکان پیروز شدن داشت». آیا از این صریح‌تر می‌توان گفت؟

بنابراین، در پلنوم چهارم در يك امر میان کادرها و اعضاء کمیته مرکزی اتفاق نظر بود: حزب می‌بایست با تمام نیرو و مجدانه برای مقابله با آشوبگران و کودتاچیان وارد میدان می‌شد، و از انجام وظیفه تاریخی خود غفلت نمی‌ورزید. در آن پلنوم، هیچ کس، از جمله کیانوری، بهانه‌هایی مانند آنچه او امروز می‌آورد، که گویا ارتباط رهبری با بدنه به علت دستگیری‌های شب قبل مختل شده بود، یا کارخانه‌ها در اشغال نظامیان بود، یا اسلحه کافی نداشتیم را مطرح نکرد. به همین علت، در قطعنامه مفصل پلنوم، چنین اشاراتی نیست. حتی جزوه تنگ‌آور «در باره ۲۸ مرداد» که اکثریت هیأت اجرایی، در اواخر سال ۳۲ برای توجیه بی‌عملی خود و «اقناع» معترضین حزبی منتشر ساخت، به این گونه «دلایل» و بهانه‌ها متوسل نشد. زیرا واقعیت نداشت. چنین بهانه‌هایی را چگونه می‌شد در برابر هزاران توده‌ای

مطرح ساخت که تمام روز ۲۸ مرداد، بی‌قرار و خشمناک در خیابان‌های تهران در انتظار دستور رهبری خون دل خوردند و بارها به رابط‌های حزبی مراجعه کرده دستور عمل خواستند و هر بار با این پاسخ یأس‌آور روبرو شدند که «هنوز دستوری از بالا نرسیده است!» در جزوه «در باره ۲۸ مرداد»، هیأت اجراییه برای توجیه بی‌عملی خود به احتجاجات «تئوریک» پرداخت. از این قبیل: چون بنا به تقسیم‌بندی استالین از مراحل انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، انقلاب ایران در مرحله ضد امپریالیستی است، و در این مرحله «رهبری در دست بورژوازی و لذا مسئولیت بیشتر نیز با اوست»! و یا: افسار میانی جامعه، «به جای اعتماد به پیشقراول مبارزه ضد استعماری - حزب توده ایران - به رهبران امتحان نداده جبهه ملی ابراز اعتماد می‌کردند»! و بالاخره: مصدق از اعلام رسمیت حزب توده ایران و فعالیت آزاد سندیکاها جلوگیری کرد و خزعبلات دیگری از این قماش! من از نقد مطالب نادرست این جزوه، که به موارد بالا نیز محدود نمی‌شود، به خاطر پرهیز از دور شدن از موضوع خودداری می‌کنم. در پلنوم وسیع چهارم، برخی مندرجات آن در قطعنامه ویژه‌ای به نقد کشیده شده است. قصدم از اشاره به آن، نشان دادن نوع «دلایلی» بود که رهبری حزب در آن ایام که همه در صحنه و شاهد اوضاع بودند، برای توجیه بی‌عملی خود بدان‌ها متوسل می‌شد، تا خود را از زیر آوار انتقادات که از هر سو بر سرش می‌بارید نجات بدهد. ولی اکنون که نه از تآك نشان مانده نه از تآك نشان، نه شاهدهی برجای مانده و نه اثری از حزب توده ایران، کیانوری در وادی خاموشان و در برابر مخاطبان ناوارد، حرف‌هایی می‌زند و «دلایلی» در توجیه بی‌عملی رهبری می‌آورد که طی ۲۵ سال، نظایر آن در مطبوعات و اسناد حزب توده ایران مشاهده نمی‌شود.

۳- در واقع، تمام تلاش کیانوری، چنانکه ملاحظه گردید، در این جهت سیر می‌کند که مسئولیت عاطل و باطل ماندن نیروی پرتوان حزب توده در ۲۸ مرداد و دست‌روی دست گذاشتن هیأت اجراییه را به دوش دیگران بیندازد.

ضد اخلاقی و ناجوانمردانه‌ترین کار او در این رابطه، کشاندن پای دکتر مصدق، به ماجرا و انداختن گناه بی‌عملی حزب توده به گردن اوست.

این «پلیس و فرماندار نظامی مصدق» است که تظاهرات انقلابی حزب توده برای برقراری «جمهوری دموکراتیک» را سرکوب و ۶۰۰ نفر را دستگیر می‌کند و ارتباط رهبری با شبکه حزبی در ۲۸ مرداد را مختل کرده و از هم می‌گسلد. این نظامیان مصدق‌اند که

کارخانه‌ها را اشغال کرده و اجازه تکان خوردن به کارگران به ویژه در «کارخانه‌هایی که حزب نفوذ داشت، مانند چیت‌سازی و سیلوی تهران» نمی‌دهد. و بالاخره، ولی نه کم‌اهمیت‌تر از بقیه، ماجرای تلفن‌های کذائی اوست. به ادعای او، دکتر مصدق تا ساعت دو بعدازظهر، به گوش او و رهبری حزب لائتی می‌خواند و اطمینان خاطر می‌دهد! کیانوری به ذهن خواننده چنین القا می‌کند که علت غافل ماندن و به خواب رفتن رهبری و عاقل ماندن حزب در ۲۸ مرداد، نهفته در همین پاسخ‌هاست! اما وقتی در ساعت ۲ بعدازظهر از قول دکتر مصدق نقل می‌کند که پشت تلفن می‌گوید: «آقا! همه به من خیانت کردند، شما هر کاری از دستتان برمی‌آید بکنید»، حالا که مانعی برای عمل در سر راه نیست، عکس‌العمل ادعائی کیانوری شنیدنی است! می‌گوید: «من و مبشری که این سخنان مصدق را شنیدیم، اشک ریختیم»!^{۱۴} سپس شروع می‌کند به تکرار ترجیع‌بند قبلی: امکان مقابله با کودتا نداشتیم. زیرا شبکه حزبی بدست پلیس و فرماندار نظامی از هم گسیخته و کارخانه‌ها در اشغال نظامی بود و الی آخر! لذا «تصمیم گرفتیم که افراد حزبی را از زیر ضربه خارج کنیم»!

در واقع، تنها دستوری که هیأت اجراییه حزب توده ایران در تمام روز ۲۸ مرداد صادر می‌کند همین دستور متفرق شدن توده‌ای‌ها از خیابان‌ها و پاك کردن منازل از اسناد و مدارك است!

از لحاظ اهمیتی که موضوع تلفن‌های کیانوری به دکتر مصدق و به طور کلی، موضع اعضای هیأت اجراییه در روز ۲۸ مرداد دارد، آن را با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار می‌دهیم.

موضع کیانوری و سایر اعضای هیأت اجراییه در صبح ۲۸ مرداد

کیانوری، ماجرای تلفن‌های مورد ادعای خود به دکتر مصدق را چنین توضیح می‌دهد: «...ما از شروع کودتا، تنها در صبح ۲۸ مرداد - که جلسه مشترك هیأت اجراییه و گروهی از اعضای کمیته مرکزی و کمیته ایالتی در خانه کمیته ایالتی تشکیل شده بود و سرهنگ مبشری هم با ما بود - مطلع شدیم. سپس می‌گوید: «اولین واکنش ما این بود که با کودتا مقابله کنیم. ولی با توجه به دستور روز گذشته مصدق دایره بر سرکوبی تظاهر ضد شاه و عمل وحشیانه پلیس و فرماندار نظامی، قرار شد که اول با دکتر مصدق تماس گرفته شود. من از راه همیشگی با دکتر مصدق تماس گرفتم...».^{۱۵}

چگونگی گفتگوی اعضای هیأت اجراییه و علت منجر شدن آن به تماس تلفنی با دکتر مصدق، مقدم بر هر اقدامی، و آشنایی با مواضع تك تك آنها به ویژه موضع «قهرمان داستان ما»، که موجب تعبیر و تفسیرهای گوناگون شده، حائز اهمیت است. منتهی کیانوری «مصلحت» نمی بیند آن را بشکافد و با شتاب از آن می گذرد. شاید بدان جهت که خوانندگان خاطرات، به سرمنشأ خطای تاریخی بی عملی آن روز رهبری حزب توده پی نبرند، که دست بر قضا، به کیانوری ختم می شود!

از جریان آن، اولین بار دکتر بهرامی، دکتر یزدی و دکتر جودت، در نامه مشترك به اعضاء کمیته مرکزی مقیم مسکو که در اواخر سال ۱۳۳۲ ارسال شده است، پرده برمی دارند. در این نامه، که عین آن به نقل از نشریه «راه آزادی» ضمیمه خاطرات کیانوری است، چنین می خوانیم: «نظر یکی از رفقا، علوی، اعلام يك اعتصاب عمومی برای مقابله با تظاهرات درباریان بود. کیانوری جداً با این پیشنهاد به عنوان اینکه دعوت به اعتصاب به ضرر دولت مصدق است که هنوز بر سر کار می باشد مخالف بود و اصرار داشت که قبل از کسب خبر از مصدق اقدامی نشود و بدین ترتیب تا ظهر که تماس با مصدق ممکن نشد، نتوانستیم تصمیم بگیریم و بعد از ظهر که برای مشورت با رفقای تهران جلسه ای تشکیل دادیم، مصدق ساقط شده بود».^{۱۶}

لازم به یادآوری است که این روایت، گرچه موضوع را تا حدی می شکافد، ولی هنوز کلی و نادقیق است. اضافه بر آن، چون از سوی مخالفان و رقبای کیانوری و در اوج اختلافات درون رهبری به نگارش درآمده، تا حدی یکسویه و غرض آلود است. از نحوه طرح مطلب چنین استنباط می شود که اگر دنبال پیشنهاد مهندس علوی گرفته نشد، به خاطر مخالفت جدی کیانوری بود. و نیز به طور ضمنی چنین حاصل می شود که گویا سایر اعضای هیأت اجراییه نیز با پیشنهاد مهندس علوی موافق بوده اند. بنابراین ممکن است این سؤال ساده و منطقی به ذهن خواننده خطور کند: پس چگونه اکثریت هیأت اجراییه، که به ویژه آن ایام صف متحدی در برابر کیانوری داشتند، نتوانستند پیشنهاد مهندس علوی را به اجرا درآورند و تسلیم نظر کیانوری شدند؟ به ویژه آنکه چندی قبل از کودتا، مسئولیت های کیانوری محدود شده و کارهای تشکیلاتی، از جمله کمیته ایالتی تهران به عهده کمیته سه نفری بنام هیأت تشکیلاتی واگذار شده بود. از جمله تشکیلات شهرستان ها، سازمان جوانان، جمعیت ملی مبارزه با استعمار، سازمان افسران و... در دست سایر اعضای هیأت اجراییه قرار داشت، دبیر

حزب هم دکتر بهرامی بود. البته می‌شد رفتار آنها را به حساب بی‌عرضگی و ناتوانی آن‌ها گذاشت که به جای خود حقیقت تلخی است. اما در توضیحات بعدی ملاحظه خواهد شد که کم‌وکیف موضع‌گیری‌ها، کاملاً آن گونه که رفقای سه‌گانه مطرح کرده‌اند، نبوده است. از سوی دیگر، با واقعیت دردناک، ضعف فوق‌العاده رهبری حزب و بی‌شخصیتی باورنکردنی اعضا آن نیز آشنا خواهیم شد. گزارش اکبر شاندرمی به کمیته مرکزی مقیم مسکو هر دو جنبه بالا و حالت روحی اعضا هیأت اجرایی را در آن روز سرنوشت‌ساز منعکس می‌سازد:

«صبح ۲۸ مرداد به هیئت اجراییه اطلاع داده شد که باز هم عده‌ای از ارادل و اوپاش دست به تظاهراتی زده‌اند. ویکی دو ساعت بعد باز به هیئت اجراییه خبر رسید که گارد شاهنشاهی از زندان باغشاه فرار و در خیابانها با کامیون به تظاهر پرداخته‌اند. در دنبال این خبرها، واحدهای حزبی از هیئت اجراییه خواستار شدند تکلیف افراد و مردم را که در خیابانها منتظر دستور هستند، معلوم سازد. در این موقع بحث در هیئت اجراییه شروع شد. رفیق مهندس علوی پیشنهاد کرد که دستور داده شود کارگران از کار دست کشیده و در خیابانها به تظاهرات بپردازند. این پیشنهاد از طرف رفقا دکتر بهرامی و دکتر جودت با تمسخر استقبال گردید. دکتر یزدی مردد بود. رفیق دکتر کیانوری معتقد بود که باید از هم اکنون تکلیف بعدی پیش آمده‌ها روشن گردد. بدین معنی که اگر تظاهرات کارگران منجر به زدوخورد گردید، در آن صورت چه باید کرد، آیا باید به زدوخورد ادامه داد؟ و احیاناً اگر زدوخورد مسلحانه مطرح شد، آنوقت تکلیف چیست، آیا باید با اسلحه جواب داد؟ لیکن پیشنهاد کننده (مهندس علوی) در جواب مسائل مطرحه سکوت اختیاری کرد و معتقد بود که اول کارگران را به تظاهر واداریم، چنانچه پیش آمده‌ایی کرد بعداً در باره آن تصمیم بگیریم. در نتیجه این بحث‌ها هیئت اجراییه تصمیم گرفت قبلاً بوسیله تلفن با دکتر مصدق وارد مذاکره شده و از او نظر بخواهد. مأموریت این کار به رفیق دکتر کیانوری داده شد. در مذاکره تلفنی، دکتر مصدق جواب داده بود که حزب دست به اقدامی نزد زیر او بر تمام امور مسلط است. در صورت اقدامی از طرف [شما] ممکن است توطئه چینان ناامنی‌هایی بوجود آورند.

چند ساعتی گذشت باز هم مسئولین تشکیلات تهران به هیئت اجراییه مراجعه و تقاضای تعیین تکلیف کردند. زیرا در عرض آن چند ساعت ارادل و اوپاش و افراد خلع سلاح شده گارد شاهنشاهی جری‌تر شده و شروع به کتک‌کاری با مردم را کرده بودند (ممکن است سؤال شود در فاصله آن چند ساعت هیئت اجراییه به چه کاری مشغول بود؟ هیئت اجراییه آن ساعات را به بحث آکادمیک در اطراف انواع کودتاها می‌گذراند که در تاریخ بوقوع

پیوسته است پرداخته و مشغول قصه سرایی بود)»!^{۱۷}

با عنایت به قید و ملاحظات که در پانوشت شماره ۱۷ ذکر شده است، از گزارش اکبر شاندرمنی، روی چند نکته می توان انگشت گذاشت.

۱ - حقیقت امر کاملاً آنگونه نبود که سه عضو هیأت اجرائیه در نامه خود خواسته اند القا کنند. آن ها به پیشنهاد مهندس علوی با تردید و سبکسری می نگرند. کیانوری در واقع برای پیشبرد نظر خود از همین تردیدها، سود جست.

واقعیت این است که کیانوری در ترکیب بی اندازه تقلیل یافته رهبری حزب، مرکب از دکتر بهرامی، دکتر یزدی، دکتر جودت و مهندس علوی، يك سر و گردن بالاتر بود. او در عین حال، کارشناس و استاد سفسطه کاری بود. به ویژه استعداد فوق العاده او در فن مجادله و مهارت او در زبان آوری و سؤال پیچ کردن طرف و بهره جوئی از سطح پایین دانش سیاسی و اطلاعات عمومی اعضاء هیأت اجرائیه، او را قادر می ساخت در بحث های نظری و سیاسی، يك تنه در برابر بقیه بایستد و این افراد ضعیف را بدنبال خود بکشانند. دکتر غلامحسین فروتن، واقعیت و کیفیت نازل و اسفبار رهبری حزب را در جمله ی پرمعنایی که قبلاً نیز به آن اشاره کرده ام، بیان می دارد: «...در میان اعضای هیأت اجرائیه وقت، «اکثریت»، توانائی تحلیل مسائل را نداشت. کافی بود یکی از این میان تحلیلی ولو غلط ارائه دهد و اکثریت رهبری بدنبال او برود! تا مدتی قاسمی مهار اکثریت را در دست داشت و هر جا که می خواست می برد. پس از دور شدن او از ایران کیانوری این نقش را برعهده گرفت».^{۱۸}

جریان نشست هیأت اجرائیه در روز ۲۸ مرداد و بحث ها و تصمیمات آن، تبلور تمام عیار واقعیت بالاست. کیانوری در میان دودلی و ندانم کاری سه عضو هیأت اجرائیه، با سؤال پیچ کردن شادروان علوی بی دست و پا و کم سواد، و به وحشت انداختن بقیه از عواقب رویدادهای نامعلوم و جنگ داخلی که تصویر می کند. خلاصه آن گونه که دکتر فروتن می گوید: با «ادامه تحلیل ولو غلط»، «مهار اکثریت» را بدست می گیرد و آن ها را داوطلبانه به پذیرش راه حل پیشنهادی خود سوق می دهد! نتیجه عملی تصمیم هیأت اجرائیه مبنی بر موکول کردن هر اقدام از سوی حزب به گفتگوی تلفنی با دکتر مصدق، همانا عاطل و باطل ماندن حزب توده ایران در آن روز سرنوشت ساز است.

۲ - نکته دوم در گزارش شاندرمنی که نمایشی از ضعف رهبری در کلیت آن می باشد، این است که حتی همین تلفن های کذائی کیانوری به مصدق، هر بار بر اثر فشاری

است که از پایین و از سوی واحدهای حزبی برای کسب تکلیف و دریافت رهنمود وارد می‌شود. هیأت اجراییه بزرگ‌ترین حزب سیاسی ایران، اوقاتی را که در فاصله زمانی بین دو تلفن به دکتر مصدق می‌گذشت، به جای چاره‌جویی و تجهیز و آماده کردن نیرو و طرح‌ریزی عملیات، با داستان‌سرایی در باره انواع کودتاها، تلف می‌کرد! و هر بار که مسئولین تشکیلات تهران به آنان مراجعه کرده و می‌خواستند تکلیف افراد و مردم را که در خیابان‌ها منتظر دستور بودند تعیین کنند، به فکر تلفن مجدد به دکتر مصدق می‌افتادند و دیگر هیچ!

اکبر شاندرمنی، که در تمام آن سال‌ها، از جمله مسئول اطلاعات حزب در کمیته ایالتی تهران و از نادر کسانی است که از مجموعه امکانات تشکیلاتی و نظامی حزب با خبر بود، در نامه مورخ ۲۳ آذرماه ۱۳۷۳ در پاسخ به سؤال من، موکداً چنین می‌نویسد: «من هنوز هم معتقدم که اگر دست به یک عمل قاطع می‌زدیم کودتا ناموفق می‌ماند و شکست می‌خورد. در گزارش من [منظور همان گزارش او به کمیته مرکزی مقیم مسکو است.] دلایلی آمده است که نظر بالا را ثابت می‌کند. وقتی که سرهنگ بختیار از کرمانشاه عده‌اش را به یاری زاهدی می‌فرستد و واحدهای دیگری از شهرستان‌ها احضار می‌شوند تا به حکومت کودتا یاری رسانند، خود حاکی از بی‌طرفی پادگان‌های تهران - آن هم بی‌طرفی متمایل به نهضت - می‌باشد، که از سی تیر هم عبرت گرفته بودند. ما در تهران تفنگ و سلاح دیگری نه زیاد، ولی به اندازه‌ای که برای یورش اول لازم باشد، در اختیار داشتیم. صبح روز ۲۸ مرداد نه تنها اعضای حزب، بلکه افراد وابسته و متمایل به جبهه ملی در خیابانها بلا تکلیف و چشم‌شان به سوی دستور دستگاه رهبری حزب ما بود تا به اتفاق عمل کنند». بی‌مناسبت نمی‌دانم در تأیید نظر شاندرمنی، تصویری را که نویسندگان کتاب «گذشته، چراغ راه آینده است» از اوایل روز ۲۸ مرداد می‌دهند و بی‌تردید خود از شاهدان عینی و از تبار کادرهای حزبی و آوارگان خیابان‌های تهران بودند، نقل نمایم: «سرتاسر روز ۲۸ مرداد اعضاء و طرفداران حزب توده که از شدت غلیان خشم و نفرت، سر از پا نمی‌شناختند و خون جگر می‌خوردند، هرچند ساعت یکبار با رابطین حزبی در تماس بوده و از آنها دستور عمل حزبی می‌خواستند. گذشته از اعضاء و طرفداران حزب حتی مردم غیرحزبی که قلباً مدافع نهضت ملی بودند با مراجعه به دوستان و آشنایان حزبی خود از آنها می‌پرسیدند که حزب توده چرا اقدام نمی‌کند؟ اما جواب همگی یکسان بود: «هنوز دستوری از بالا نرسیده است!»^۹

تردید نیست که اگر هیأت اجراییه حزب توده از همان حوالی ساعت ۹ صبح که از

ماجرا باخبر شد، پیشنهاد مهندس علوی را جدی می گرفت؛ و به جای تلف کردن ساعت‌های پرارزش، به انتظار برقراری رابطه تلفنی با دکتر مصدق که تا ظهر میسر نشد، دست به کار می شد؛ و ماشین حزب توده ایران را به سرعت به کار می انداخت؛ و از حوالی ساعت ۱۱ صبح که خطر به طور جدی احساس شد و ناتوانی حکومت در خواباندن آشوب، همه هواداران نهضت ملی را نگران ساخت، نمایش خیابانی پرتوانی تحت شعار حمایت از حکومت مصدق به راه می انداخت؛ بی تردید هواداران نهضت ملی نیز بدان می پیوستند و آشوبگران را سر جای خود می نشاندند. بدین منوال، کار بالا نمی گرفت و افسران پاکسازی شده و شاهپرست و نیروهای مسلح جرأت نمی یافتند به آشوبگران پیوندند و سمت و سوی رویدادها را تغییر دهند و در عرض چند ساعت، حکومت ملی دکتر مصدق را با جنگ مسلحانه ساقط سازند.

کیانوری که خود بانی اصل عاطل و باطل ماندن حزب در ۲۸ مرداد بود، پس از پیروزی کودتا و برخاستن توفان اعتراض از سوی کادرها و اعضای حزب، با چیره دستی حساب خود را از اکثریت هیأت اجراییه جدا ساخت. و با پنهان کردن نقش خود در بی تحرک ساختن رهبری، طرفدار پروپاقرص این نظریه شد که اگر به موقع اقدام می شد، امکان پیشگیری کودتا میسر بود. او در همان نامه به کمیته مرکزی مقیم مسکو به مصداق «کی بود کی بود، من نبودم»، پس از طرح این سؤال که اگر در ۲۸ مرداد با نیروی چند هزار نفری که حداقل تجهیزات را داشته به میدان می آمدم، کودتا قابل جلوگیری بود یا نه؟ بلافاصله پاسخ می دهد: «به نظر من بدون تردید میسر بود». ^{۲۰} و در جای دیگر از همان نامه می نویسد: «ولی من عقیده دارم که با در نظر گرفتن دامنه توطئه و شرایط عینی روز ۲۸ مرداد، اگر با همان نیروی موجود و وسایل ناچیز موجود به میدان می آمدم (مقارن ظهر) احتمال پیروزی برای دشمن وجود نداشت. حرکت ما باعث شد که نیروهای طرفدار مصدق از بهت و غافلگیری، خارج شوند و در مقابل نیروی ناچیز حمله کننده مقاومت کنند». ^{۲۱} متتبی کیانوری توضیح نمی دهد پس چه شد که رهبری حزب دست روی دست گذاشت و نیروی چند هزار نفری خود را وارد میدان نکرد و جلو پیروزی کودتا را که این چنین ساده می نمود، نگرفت و نقش او چه بود؟ او در خاطراتش نیز از این کار پرهیز می کند. آیا همه این‌ها برای پوشاندن گناه خود نیست؟ کیانوری در همان نامه، در انتقاد از جزوه «در باره ۲۸ مرداد» که از سوی اکثریت هیأت اجراییه برای توجیه بی عملی رهبری تدوین شده بود می نویسد:

در آن جزوه «نیروهای دشمن خیلی بیش از آنچه واقعاً بوده و نیروهای خودی و ضد کودتا خیلی کمتر از واقعیت به حساب آمده تا چنین نتیجه گیری شود که این شکست اجتناب ناپذیر بود و اگر کمیته مرکزی در دوران يك سال پیش از سی تیر هیچگونه نقصی هم در کارش نبود باز هم شکست حتمی بود»!

طنز تاریخ این است که اکنون کیانوری در خاطرات خود عیناً از همین روش استفاده کند. از یکسو، از «ژرفای اقدامات سازمان‌های جاسوسی امپریالیستی و دامنه آمادگی نیروهای ضد انقلاب» سخن گوید و از سوی دیگر از گسیختگی تشکیلات حزب، اشغال نظامی کارخانه‌ها نبود اسلحه! اضافه بر آن، قدرت شبکه نظامی را هم «افسانه» بخواند!

بررسی آنچه در روز ۲۸ مرداد در هیأت اجرائیه می‌گذرد و ماجرای تلفن‌ها و گفتگوهای مورد ادعای کیانوری با مصدق و آنچه او از زبان مصدق در جلسه مطرح می‌سازد، نشان می‌دهد که از آغاز تا پایان، کیانوری اعضای هیأت اجرائیه را بازی داده بود.

آیا رفتار کیانوری در ۲۸ مرداد ناشی از سیاست شوروی بود؟

اصرار کیانوری بر تلفن کردن به دکتر مصدق و جلب موافقت او، مقدم بر هر اقدامی از سوی حزب توده، در برابر پیشنهاد مهندس علوی مبنی بر فراخواندن کارگران به تعطیل کارخانه‌ها و ریختن به خیابان‌ها برای مقابله با آشوبگران؛ و پیام‌هایی که او بنام دکتر مصدق به هیأت اجرائیه می‌آورد؛ از آن جهت که منجر به عاطل و باطل ماندن نیروهای حزب در آن روز سرنوشت‌ساز شد؛ و پیروزی کودتاچیان را تسهیل نمود، بدینانه‌ترین اندیشه‌ها در باره نقش کیانوری و رهبری حزب توده را به مغز عده‌ای از صاحب‌نظران و پژوهشگران ایرانی و خارجی راه داده است. در این میان، مخالفان سیاسی و رقبای او در رهبری حزب توده نیز آرام ننشسته، موضوع را پیراهن عثمان کرده، شاخ و برگ داده‌اند و به نوعی، از حقیقت فاصله گرفته و انحراف فکری به وجود آورده‌اند. کوشش من در این جا، حتی‌المقدور قرار دادن موضوع در چارچوب معقول آن و دادن بُعد واقعی به آن است. اما در ابتدا چند نمونه از اظهارنظرها را ذکر می‌کنم:

قبل از همه، دکتر فریدون کشاورز بدگمانی خود را در يك روایت مغلوط و غرض‌آلود، مطرح می‌سازد. دکتر کشاورز پس از اشاره به پیشنهاد مهندس علوی می‌نویسد وقتی کیانوری دید که «تقریباً همه با این پیشنهاد موافقت کردند، گفت: «این کار به ضرر مصدق

تمام خواهد شد. اصرار کرد که بدون اجازه دکتر مصدق نباید این کار را کرد. اعضاء هیأت اجراییه جواب دادند که کارگران و افراد حزب با فریاد زنده باد مصدق به خیابان‌ها خواهند آمد و این به ضرر مصدق نمی‌تواند باشد. وقتی کیانوری از جلوگیری اعتصاب مایوس شد، گفت من پیشنهاد می‌کنم که بروم به دکتر مصدق تلفن کنم و ببینم عقیده او چیست؟ او رفت و بعد از ساعتی برگشت و گفت دکتر مصدق می‌گوید من مسلط بر اوضاع هستم و هیچ کاری نکنید. وقت بتدریج می‌گذشت، از اعتصاب عمومی جلوگیری شد. کیانوری که مسئول سازمان افسران بود به فکر نیفتاده بود که از این سازمان استفاده کند... با وجود درخواست کادرها، کاری انجام نشد. ولی کیانوری دوباره پیشنهاد کرد من بروم دوباره به مصدق تلفن کنم. او رفت و خدا می‌داند کجا رفت؟ چون تنها بود و مدتی باز وقت گذشت و وقتی مراجعت کرد، گفت دکتر مصدق می‌گوید کار از کار گذشته و از من کاری ساخته نیست، هرچه می‌خواهید بکنید... کیانوری درست در موقع حساس تاریخ ایران با سوءاستفاده از موقعیتی که در حزب بدست آورده بود و حزب را در دست داشت و مطابق اسناد موجود در مسکو هیأت اجراییه ایران را مرعوب کرده بود از پشت به حزب و ملت ایران خنجر زد و کاری بس مفید برای امپریالیسم و دربار انجام داد.^{۲۲} او سپس می‌نویسد: «چه کسی شاهد تلفن کردن کیانوری به دکتر مصدق بود؟ او تنها رفت. چه کسی می‌تواند ثابت کند که او به اربابان خود تلفن نکرده و یا با آنها ملاقات ننموده برای اینکه به آنها خبر دهد که او مشغول جلوگیری از اقدامات حزب برای پشتیبانی از مصدق است» (همان جا صفحه ۸۰).

برای اجتناب از به درازا کشیدن مطلب، جاهایی از روایت دکتر کشاورز که کاملاً نادرست و مولود ذهنی گری‌های او است، خط کشیده‌ام. کافی است گفته‌های او را با گزارش اکبر شاندرمنی و قطعنامه پلنوم وسیع چهارم که به اتفاق آراء از جمله رأی دکتر کشاورز، به تصویب رسیده است، مقایسه نمود. اتفاقاً کیانوری جز يك دوره کوتاه پس از ماجرای آذربایجان هیچ وقت مسئول سازمان افسران نبود. البته این نیز از شگفتی‌هاست که سرهنگ مبشری و سرهنگ سیامک و دیگر رهبران سازمان نظامی، به جای گزارش‌دهی و تماس با دکتر جودت، مسئول آن سازمان، با کیانوری، که مسئولیتی نداشت، در تماس دائمی بودند و از او رهنمود می‌گرفتند. در صفحات بعد نشان خواهیم داد که کیانوری از همان خانه کمیته ایالتی تلفن می‌کرده است نه از خارج، که اساس نظریه و بدگمانی دکتر کشاورز بر پایه آن استوار شده است. احسان طبری نیز در «کژراهه» با بدبینی به موضوع نگرسته، می‌نویسد: «فرضیه‌ای

وجود دارد که شوروی نیز از جریان کودتا مطلع بوده و با آن نوعی موافقت داشته است و عمل بازدارنده از طرف کیانوری و هیأت اجراییه، ناشی از این جریان است.^{۲۳} برخی ناظران و پژوهشگران خارجی نیز که به استنتاجات مشابهی رسیده‌اند، عموماً بدان جهت بوده است که توضیح منطقی و قانع کننده‌ای برای بی‌عملی و عدم حضور باور نکردنی حزب توده در آن روز نمی‌یابند. بارزترین نمونه آن، اظهار نظر کنت لوو خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز است که در آن روزها در تهران و شاهد فعال هردو کودتا بود. کنت لوومی نویسد: «... در آن روز، توده‌ای‌ها می‌توانستند اوضاع را علیه طرفداران شاه تغییر دهند ولی به دلایلی از درگیری با آنها خودداری کردند. این نظریه که توده‌ای‌ها در زدوخورد شب قبل و کتک خوردن و مضروب شدن بوسیله سربازان طرفدار شاه و مخالف دکتر مصدق، مرعوب شده بودند و روز بعد ۲۸ مرداد خود را کنار کشیدند، قابل قبول نیست...»

توده‌ای‌ها می‌دانستند، با بازگشت شاه به سختی سرکوب خواهند شد. از سوی دیگر با پخش اخبار رادیو و آگاهی مردم از جریان اوضاع، باورکردنی نبود که توده‌ای‌ها بدین سهولت بگذارند زاهدی قدرت را قبضه کند. گمان من این است که آنها به توصیه سفارت شوروی در تهران خود را از معرکه کنار نگاهداشته‌اند. زیرا کرملین در اولین سال مرگ استالین مایل نبود خود را درگیر نتایج ناشی از احتمال کنترل رژیم تهران، بوسیله کمونیستها کند.^{۲۴}

موضوع مهمی که در اظهارات این سه طیف مشترک است، طرح سؤال تعمق برانگیز زیر است: آیا دست روی دست گذاشتن هیأت اجراییه حزب توده در ۲۸ مرداد، یا نقش بازدارنده و بازی‌های کیانوری ناشی از سیاست و موضع اتحاد شوروی در قبال کودتا علیه حکومت مصدق و تبانی‌اش با آمریکا و انگلیس بوده است؟ پیش از پاسخ به این سؤال، روشن کردن و تدقیق چند نکته ضرورت دارد:

کیانوری از کجا به دکتر مصدق تلفن می‌کرده است؟ در این باره من از اکبر شاندرمنی، طی نامه‌ای سؤال کردم و توضیح زیر را دریافت داشتم! «در حضور هیأت اجراییه تلفن نمی‌شد. فقط دکتر کیانوری بود که مأمور تلفن به مصدق می‌شد و هر بار از جلسه خارج می‌شد و بعد از مدتی برمی‌گشت. همان مطلب را بیان می‌داشت که در گزارشم آمده است. من آن مطالب را در صورت جلسه منعکس ساخته‌ام». اکبر شاندرمنی تأکید دارد که: «تلفن از اطاق دیگری در همان منزل کمیته ایالتی تهران که هیأت اجراییه اجلاس داشت

صورت می گرفت». من از آقا فخر میررمضانی و نیز يك عضو دیگر کمیته ایالتی تهران، در این باره سؤال کردم. هر دوی آنان، ناظر تلفن اول کیانوری بودند و شهادت دادند که کیانوری از همان خانه کمیته ایالتی برای تلفن به دکتر مصدق استفاده می کرده است. شهادت دیگر عضو کمیته ایالتی را که روشنگر نکات دیگری است، عیناً نقل می کنم: «صبح روز ۲۸ مرداد به خانه کمیته ایالتی که در کنار نهر کرج بود رفته بودم. محل دائمی کمیته ایالتی نبود. گاهی می رفتیم آن جا. در آن جا برای اولین بار کیانوری را بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد دیدم. زیرا روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد جلسه کمیته ایالتی تشکیل نشد. اعضاء هیأت اجراییه نمی دانستند چه می گذرد. من با يك نفر رفتم چهارراه پهلوی (حدود ده و نیم، یازده صبح)، ماشین های ارتشی می آمدند، تراکت هایی از داخل آن پرتاب می شد که نوشته بود: جاوید شاه! تراکت را بردم به همان خانه، گفتم کودتا دارد صورت می گیرد. کیانوری به قصد تلفن به اطاق دیگر رفت. صدای مکالمه را می شنیدم، که آقا دارد کودتا صورت می گیرد، بعد از يك مکالمه که ربع ساعتی طول کشید برگشت. (حدود ساعت یازده و نیم، دوازده بود). آیا مکالمه با مصدق یا با کس دیگر، نمی دانم. ولی مسلماً با دولتی ها و یا نزدیکان مصدق بود. در آن خانه جز کیانوری کسی را ندیدم. جلسه مشترك کمیته مرکزی با کمیته ایالتی دروغ محض است».

منطقی نیز چنین به نظر می رسد که تلفن از همان خانه باشد. زیرا وقتی در محل کمیته ایالتی تلفن موجود بود، به چه دلیل و بهانه ای، کیانوری می توانست به خانه دیگری برود و یا از تلفن عمومی که آن روزها بسیار نادر بود، استفاده بکند.

با آنچه گذشت، برهان دکتر کشاورز - که تمام ساختار آن، بر این فرض استوار است که کیانوری برای تلفن به دکتر مصدق از خانه کمیته ایالتی بیرون می رفته است - کاملاً فرو می ریزد. فرضیه احسان طبری و کنت لوو نیز که مدعی اند کیانوری و رهبری حزب توده بدان جهت دست روی دست می گذاردند و موفقیت کودتا را تسهیل می نمایند که شوروی از کودتا مطلع و با آن موافقت داشته است نیز از استحکام چندانی برخوردار نیست. البته اصل سازش شوروی با آمریکا و انگلیس بر سر این یا موضوع دیگری که به سرنوشت ملت ما یا ملت های دیگر مربوط باشد، اصولاً منتفی نیست. نمونه های متعدد آن در ایران و جهان دیده شده است. اما در مورد این که بر سر کودتای ۲۸ مرداد و اساساً کودتا علیه حکومت ملی مصدق سازشی صورت گرفته باشد، دلیل و نشانه ای در دست نیست. برعکس، داده ها و

قرینه‌هایی وجود دارد که خلاف آن را ثابت می‌کند.

پذیرش این فرضیه از آن جهت مشکل و غیرمنطقی است که اگر سازشی میان شرق و غرب در میان بود، یا به دلیلی شوروی با کودتا علیه مصدق موافقت داشت و یا نمی‌خواست حزب توده به حمایت از حکومت ملی در برابر کودتا برخیزد، اثرات چنین سیاستی می‌بایست در درجه اول به هنگام کودتای ۲۵ مرداد مشاهده می‌گردید. زیرا همان‌گونه که در بخش‌های قبلی نشان دادیم، فقط کودتای ۲۵ مرداد بود که از ماه‌ها قبل برنامه‌ریزی شده و رهبری حزب نیز قبلاً از تدارك آن باخبر بود و فرصت کافی داشت که احیاناً نظر مقامات شوروی را جویا شود و سیاست متناسبی اتخاذ کند. لذا اگر سازشی در کار بود، در آن صورت رهبری حزب توده آن همه حرص و جوش نمی‌زد و پی‌درپی به افشاء کودتا نمی‌پرداخت. قبلاً در بررسی هویت «فرد ناشناس» که در عصر روز ۲۴ مرداد خبر قطعی کودتا را به اطلاع دکتر مصدق می‌رساند، روی سرهنگ مبشری انگشت گذاشتیم. شهادت سرگرد شفابخش را آوردیم که سرهنگ مبشری در عصر روز ۲۴ مرداد، پس از ملاقات با کیانوری و با رهنمود او به دکتر مصدق تلفن کرده و او را از وقوع قطعی کودتا باخبر می‌نماید. اگر فرضیه بالا درست می‌بود، در آن صورت کیانوری خود مأموریت تلفن به دکتر مصدق را برعهده می‌گرفت و در عمل به نحوی آن را از سر باز می‌کرد. در بخش‌های قبلی به طور مستند نشان دادیم که در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد، نقشه‌ای برای کودتای دوم در میان نبود. آنچه در ۲۸ مرداد روی داد، واقعاً همه نیروها و جریانات را غافلگیر نمود. رهبری حزب نیز مثل سایرین، همان صبح روز ۲۸ مرداد از آشوب باخبر گردید و کسی، فرصتی برای مشورت با شوروی‌ها نداشت.

به فرض اگر بپذیریم که کیانوری به جای منزل نخست‌وزیر، به سفارت شوروی تلفن می‌کرد، در آن فاصله زمانی بسیار کوتاه، امکان عملی دریافت رهنمود نداشت. زیرا کسانی که با مکانیسم بوروکراسی دولت شوروی آشنا هستند، می‌دانند که در مسأله به این مهمی، سفیر یا مسئول کا. گ. ب. در تهران قادر به اتخاذ تصمیم نبودند. می‌بایست با مسکو تماس می‌گرفتند. و آن‌جا نیز پولیت بورو و نهادهای سطح بسیار بالا، موضوع را مورد بررسی قرار داده و تصمیم می‌گرفتند. به ویژه آنکه پس از درگذشت استالین و در دوره‌ای که هنوز رهبری به شیوه جمعی «ترویکا» (سه نفری) متداول بود، برای اتخاذ تصمیم‌های مهم، بیش از حد معمول وقت مورد نیاز بود. لذا در آن چند ساعت که همه چیز در تهران زیر و رو شد،

تصور این که خبر کودتای در حال تکوین به مسکو برسد و رهنمود به تهران بیاید و به کیانوری منتقل شود و بازی‌های او در هیأت اجراییه هم پیامد آن باشد، با عقل سلیم جور در نمی‌آید.

البته این احتمال را نباید از نظر دور داشت که در محاسبات و تصمیم‌نهایی دولت آمریکا در ۴ تیر ماه ۱۳۳۲، مبنی بر سرنگونی حکومت مصدق از راه کودتای نظامی، عامل مرگ استالین و گرفتاری‌های داخلی رهبری اتحاد شوروی و جنگ قدرت در نظر گرفته شده باشد. اما چنین امری جدا از سازش پنهانی آمریکا و شوروی بر سر براندازی حکومت مصدق است.

تأمل در رویدادهای مرداد ماه نشان می‌دهد که اتفاقاً سیاست شوروی در آستانه کودتای ۲۵ مرداد چرخش مثبتی در جهت حمایت از حکومت دکتر مصدق و بهبود روابط با ایران داشت. پیام مالنکوف، نخست‌وزیر اتحاد شوروی در ۱۷ مرداد ماه، تعویض سفیر شوروی و انتصاب لاورنتیف به جای سادچیکف، شروع مذاکرات برای توسعه مناسبات بازرگانی و اقتصادی و حل مسائل مالی (طلاها) و مرزی، حاکی از تصمیم دیپلماتیک شوروی برای حضور فعال در صحنه سیاسی ایران بود. درست همین سیاست و عمل دولت شوروی است که آمریکا را به وحشت انداخت. برخی از صاحب‌نظران برآنند که تسریع در انجام کودتا تا حدی متأثر از آن بوده‌است. حتی برخی از رهبران جبهه ملی نظیر دکتر صدیقی «بی‌موقع بودن» و آهنگ سریع بهبود روابط با شوروی را در ردیف خطاهای حکومت شمرده، می‌گوید: «اشتباه دیگر، انتخاب زمان مذاکره با هیأت نمایندگی شوروی، برای رفع اختلافات مرزی و تسویه دعاوی ایران، در تهران بود. یعنی در نیمه دوم مرداد ۱۳۳۲ که دستگاه تبلیغاتی بریتانیا، آمریکایی‌ها را از خطر روزافزون نفوذ کمونیست‌ها در ایران به هراس انداخته بود».^{۲۵}

به نظر می‌رسد که ارزیابی دکتر صدیقی اغراق‌آمیز باشد. زیرا نباید از نظر دور داشت که تصمیم قطعی آمریکا بر کودتا علیه حکومت مصدق چنانکه قبلاً به تفصیل شرح داده‌ایم، مدت‌ها قبل و بطور نهایی در نشست ۴ تیرماه ۱۳۳۲ اتخاذ شده بود. و کرمیت روزولت در اواخر همان ماه برای اجرای آن، مخفیانه وارد ایران شده بود، و تماس با شاه و زاهدی نیز برقرار گردیده بود. لذا نزدیکی با شوروی و رفراندم و امثال آن، در شمار علل کودتا نبود. فقط خوراک تبلیغاتی مساعدی برای آماده کردن افکار عمومی آمریکائیان، فراهم

آورد و در مصمم کردن و تجهیز دشمنان داخلی نهضت ملی مؤثر افتاد.

در همین رابطه، نکته جالب توجه دیگر خبر خودکشی لاورنتیف، سفیر جدید شوروی در ایران است. به نوشته ژرار دو ویلیه: «سفیر شوروی در ایران از ترس دولت خود دست به خودکشی زده ولی از مرگ نجاتش داده بودند، تصمیم داشت به سفارت آمریکا پناهنده شود. زیرا از عکس العمل دولت خود می ترسید. چون این کار پیروزی بزرگی برای آمریکایی ها بود».^{۲۶} عبدالحسین مفتاح، معاون وزارت خارجه در دولت دکتر مصدق که همان پست را در حکومت زاهدی اشغال نمود، می نویسد: «روز ۲۹ مرداد وقتی به وزارت خارجه رفتم از سفارت شوروی خبر دادند که سفیر شوروی خود را مسموم کرده و در بیمارستان شوروی بستری است. پس از تحقیق معلوم شد که او متخصص این گونه انقلابات بوده و پیروزی ۲۸ مرداد را شکستی برای خود دانسته و اقدام به خودکشی کرد که فوراً نجاتش دادند».^{۲۷} در باره سرنوشت لاورنتیف، جز این دو خبر، داده دیگری بدست نیاوردم. احتمال دارد شایعه سازی باشد. البته اگر اظهارات بالا درست باشد، تکذیب قاطعانه تمام فرضیات و نظریه هایی است که این و آن در باره تبانی شوروی با آمریکا و انگلیس بر سر براندازی حکومت دکتر مصدق، مطرح ساخته اند.

چند و چون تلفن های کیانوری

چنانکه قبلاً خاطرنشان کردیم، شاهدان عینی تأیید می کنند که کیانوری از محل کمیته ایالتی تلفن می کرده است. اما آنچه او از قول دکتر مصدق در جلسه هیأت اجراییه مطرح می سازد، و یا امروز روایت متفاوتی از آنها را در خاطرات خود می آورد. یا اینکه او سه بار تلفن می کند و هر بار نیز شخص دکتر مصدق طرف صحبت اوست، به خاطر نبود شاهد و به ویژه به علت تناقضاتی که روایت های او با داده های دیگر دارد، مورد تردید است. کیانوری در خاطرات خود از سه بار تلفن زدن به مصدق سخن می گوید، اما ساعت آن ها را دقیقاً مشخص نمی کند. سه عضو هیأت اجراییه در نامه مشترک خود به تلفنی که نزدیک ظهر می شود و احياناً به تلفنی در بعد از ظهر اشاره می کنند. در پلنوم وسیع چهارم نیز از دو تلفن صحبت می رود. اکبر شاندرمنی به مانند کیانوری از سه بار تلفن، یکی در صبح و دو دیگر در بعد از ظهر سخن می گوید. آنچه به هر حال بسیار بعید می نماید این است که در آن روز وانفسا، دکتر مصدق سه بار از اطاق خود برخیزد و به اندرون خانه برود و با کیانوری

گفتگو کند! و شاهدهی از آن یاد نکند! به ویژه در باره تلفن‌های دو و سه بعد از ظهر که منزل نخست‌وزیر پر از اطرافیان او بود. ساختگی بودن لااقل يك مورد آن را چنانچه ملاحظه خواهد شد، می‌توان ثابت کرد.

احتمال می‌رود در تلفن اول، که نزدیکی‌های ظهر باید صورت گرفته باشد، کیانوری با شخص دکتر مصدق صحبت کرده باشد. و او نیز در همان حدودی که در گزارش اکبر شاندرمنی قید شده، پاسخی به مضمون زیر داده باشد: «دکتر مصدق جواب داده بود که حزب دست به اقدامی نزنند زیرا او بر تمام امور مسلط است. در صورت اقدامی از طرف [حزب]، ممکن است توطئه‌چیان ناامنی‌هایی به وجود آورند». روایت مشابهی در نامه مشترك سه عضو هیأت اجرائیه آمده است که قبلاً نقل کردیم. در پلنوم وسیع چهارم نیز به همان صورت تکرار شده است. بهر حال در تمام این موارد راوی کیانوری بوده است. دکتر غلامحسین مصدق شرح می‌دهد که به علت اشغال دائمی تلفن، شخصاً موفق نمی‌شود با پدرش صحبت کند. ولی از قول سهام‌السلطنه بیات که پیش از ظهر به دیدار نخست‌وزیر رفته و نگرانی خود را از این وضع غیرعادی شهر و تظاهرات جلو بازار و خیابان‌های اطراف ابراز می‌دارد، این پاسخ را نقل می‌کند: پدرم به او گفته بود «می‌دانم، با رئیس ستاد ارتش تماس دارم، او گفته است اوضاع شهر در کنترل ارتش و نیروهای انتظامی است، خیالتان راحت باشد...».^{۲۸} دکتر مصدق در دادگاه نظامی نیز مطلب مشابهی می‌گوید. با توجه به اینکه، نزدیکی‌های ظهر، تقریباً هم‌زمان با انتصاب سرتیپ دفتری به پست ریاست شهربانی و فرمانداری نظامی است، که دکتر مصدق امید بسته بود او بتواند اوضاع را آرام کند. و نیز شاهدان عینی متعددی از رهبران حزب توده تلاش کیانوری به اخذ تماس با دکتر مصدق را در این حدود زمانی تأیید می‌کنند. می‌توان صحت این گفتگوی تلفنی و پاسخ مشابه به آنچه در بالا آمد را، از سوی دکتر مصدق پذیرفت. بهر حال تردیدی که به طور مسلم باقی می‌ماند، صحت این ادعای اوست، که تلفن «از راه همیشگی»، یعنی از طریق همسر او مریم فیروز صورت گرفته باشد. شهادت برخی از اعضای کمیته ایالتی تهران، حاکی از عدم حضور مریم فیروز در آن خانه است. منطقی نیز چنین به نظر می‌آید. زیرا دلیلی نداشت که در آن روز، مریم فیروز که نه عضو هیأت اجرائیه و نه عضو کمیته ایالتی بود، در آن منزل حضور داشته باشد. در این رابطه، به توضیحات تکمیلی من تحت عنوان «شاهد از غیب آمد»، توجه شود.

اما در باره تلفن دوم! کیانوری می‌گوید: دکتر مصدق به من گفت «فرماندهان

نیروهای نظامی همه به من اطمینان داده‌اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست و جریانی که در شهر می‌گذرد به زودی خاموش خواهد شد. نباید نفت روی آتش ریخت. وقتی با اصرار گفتیم: آقای دکتر از واحدهای ارتش خبرهای نگران کننده‌ای می‌رسد، مصدق گفت: «آقا! این‌ها پانیک است».^{۲۹} اما اکبر شاندرمنی، روایت کیانوری به جلسه هیأت اجراییه را در صورت جلسه چنین درج کرده و گزارش می‌دهد: «مصدق مهلت خواست و گفت چون جلسه هیأت وزرا با حضور رهبران جبهه ملی در جریان است، تحمل کنید و پس از یکی دو ساعت تلفن نمائید تا نتیجه به شما اطلاع داده شود!»! با توجه به اینکه شاندرمنی مسئولیت نگارش صورت جلسات را برعهده داشته و گزارش خود را بر مبنای آن تهیه دیده است، می‌توان مندرجات آن را به عنوان جعلیاتی گرفت که کیانوری در ۲۸ مرداد از زبان دکتر مصدق تحویل اعضای هیأت اجراییه داده است. زیرا اولاً، بررسی جریان‌ات روز در منزل نخست‌وزیر و شهادت‌ها، مصاحبه‌ها و نوشته‌های افراد متعددی که عضو هیأت دولت و یا از رهبران جبهه ملی بودند، مسلم می‌کند که در روز ۲۸ مرداد در هیچ موقعی چنین جلسه‌ای حتی هیأت دولت تشکیل نشده است. وانگهی مطالبی نظیر «مهلت خواستن» و اینگونه خودمآنی صحبت کردن با کیانوری، اساساً با روانشناسی و خلق‌وخوی دکتر مصدق نمی‌خواند، مطالبی چون «تحمل کنید و پس از یکی دو ساعت تلفن نمائید»، آشکارا همان لالائی لعنتی است که کیانوری از زبان دکتر مصدق برای خواب کردن اعضای هیأت اجراییه که ساده‌لوحانه تردیدی در حرف‌های او نداشتند، می‌خواند.

اما در باره تلفن سوم. کیانوری از تلفن سومی با دکتر مصدق، حدود ساعت دو بعد از ظهر صحبت می‌کند و اظهارات زیر را به او نسبت می‌دهد: «آقا! همه به من خیانت کردند. شما اگر کاری از دستتان برمی‌آید، بکنید. شما به وظیفه ملی خود هر طور صلاح می‌دانید عمل کنید» (همان جا). صرف نظر از لحن این گفته که به هیچ وجه با فرهنگ سیاسی، اعتقادات و روش سیاسی دکتر مصدق نمی‌خواند. و نیز اینکه او هرگز چنین برگ سفیدی به حزب توده ایران، که نسبت به آن بسیار بدبین، و نگران اعمال و نقش آن بود، نمی‌داد. اساساً، چنانچه بخاطر دارید، در بحث‌های قبلی به طور مستند نشان داده‌ام که حدود ساعت دو بعد از ظهر، وضع چنان نبود که دکتر مصدق بگوید همه به من خیانت کردند. من نشان دادم که حتی ساعت سه بعد از ظهر که دکتر صدیقی وارد اطاق نخست‌وزیر می‌شود، دکتر مصدق و دکتر فاطمی هنوز چشم امیدشان به اقدامات سرتیپ دفتری دوخته شده بود. پس چگونه ممکن است دکتر مصدق

چنین حرفی را حدود ساعت دو بعد از ظهر به کسی بزند؟ بی گمان تمام این گفتار کیانوری ساختگی است. نکته شایان توجه، رفتار کیانوری در هیأت اجرائیه پس از نقل مطلب بالا از زبان دکتر مصدق است. شاندرمنی می نویسد پس از تلفن سوم و جواب دکتر مصدق: «رفیق کیانوری پیشنهاد کرد الان افراد حزبی و مردم در خیابان ها اجتماع کرده و منتظر دستور هستند. خوب است اسلحه های موجود حزب را میان حزبی ها تقسیم نمائیم تا گارد شاهنشاهی و اراذل و اوباش را محاصره و آنان را سرکوب نمایند... لیکن این پیشنهاد از طرف چهار رفیق دیگر رد شد و حمل بر ماجراجویی گردید. در همین ساعات بود که رادیو تهران به تصرف توطئه گران درآمد (تصرف رادیو در ساعت سه و یا سه و نیم بعد از ظهر انجام گرفت)...»^{۳۰}

واقعاً رفتار و کردار کیانوری شك برانگیز است. مقایسه مندرجات گزارش اکبر شاندرمنی با اظهارات امروزی کیانوری در خاطراتش شگفت آور است. کیانوری در خاطرات خود پس از اشاره به سومین و آخرین تلفن مورد ادعای خود با دکتر مصدق، پس از «اشک ریزی»، چنین می گوید: «خوب! در این موقع دیگر ما امکان مقابله با کودتا را نداشتیم. روابط حزبی به خاطر ضربات دیروز پلیس و فرماندار نظامی مصدق گسیخته بود و حالت عادی نداشت. کارخانه ها از مدت ها قبل به دستور مصدق زیر حکومت نظامی بود و تمام کارخانه هایی که ما نفوذ داشتیم، مانند چیت سازی و سیلوی تهران، توسط نظامیان اشغال شده بود، اسلحه هم نداشتیم که به دست افراد حزبی بدهیم!» و در آخر می گوید: «بدین ترتیب، فرستادن افراد محدودی که به آن ها دسترسی داشتیم به خیابان ها، چیزی جز فرستادن آن ها به قتلگاه نبود».^{۳۱}

ملاحظه می شود که نه تنها يك کلمه از روایت امروزی کیانوری با اظهارات دیروزی او در جلسه هیأت اجرائیه که اکبر شاندرمنی به نقل از صورت جلسه در گزارش خود منعکس کرده است، نمی خواند، بلکه کاملاً ضد یکدیگرند!

آیا نشست گسترش یافته رهبری در ۲۸ مرداد واقعیت دارد؟

نکته دیگری که روشن کردن آن ضرورت دارد، در باره «جلسه مشترك هیأت اجرائیه و گروهی از اعضای کمیته مرکزی و کمیته ایالتی تهران» است، که کیانوری مدعی است در صبح ۲۸ مرداد گویا در خانه کمیته ایالتی تهران تشکیل شد و سرهنگ مبشری نیز با آن ها بود.^{۳۲} جسارت زیادی می خواهد که انسان دروغ به این بزرگی را هنگامی بگوید که هنوز

تعدادی از اعضای کمیته ایالتی و اعضای کمیته مرکزی در قید حیات و برخی نیز مقیم تهرانند. در واقع در حزب توده ایران، پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ تا تیرماه ۱۳۳۶ هیچ جلسه‌ای با چنین ترکیب و اهمیتی تشکیل نشده است. از گروه اعضای اصلی و مشاور می‌توان از جمله مهندس نادر شرمینی، بابازاده، صمد حکیمی، محمد حسین تمدن، علی متقی را نام برد که آن ایام در تهران حضور داشتند. هم‌اکنون مهندس نادر شرمینی و محمد حسین تمدن مقیم تهرانند. آیا کیانوری قادر است نام یکی از این افراد را ذکر کند که در آن نشست ادعائی او شرکت داشته‌اند؟ (البته به یک شرط که به روال همیشگی، سراغ درگذشتگان نرود!). من در باره این نشست از تعدادی از اعضای کمیته ایالتی و کمیته مرکزی که به آن‌ها دسترسی داشته‌ام، پرسیدم و با تعجب و شگفتی آن‌ها روبرو شدم. اکبر شاندرمنی نیز در پاسخ سؤال من در نامه‌ای که قبلاً اشاره کردم چنین نوشته است: «من هیچ به خاطر ندارم که جلسه مشترک هیأت اجراییه با کمیته ایالتی تشکیل شده باشد. چنین چیزی نبود. اگر بود در گزارشم وارد می‌شد. به خاطر دارم که برخی از اعضاء کمیته ایالتی تهران، تنها یا دونفری آمد و شد داشتند و خبرهایی می‌آوردند و دستوراتی می‌گرفتند، که عبارت بودند از امان‌الله قریشی، آقافخر میررمضانی، زاکاریان و احتمالاً محبوب عظیمی. این اظهارنظر دکتر کیانوری برایم عجیب می‌نماید. زیرا از تهران نامه مرا او نیز قبل از ارسال خوانده بود. لذا اگر چنین چیزی بود، تذکر می‌داد و من هم اصلاح می‌کردم». نکته جالب دیگر در نامه شاندرمنی، اشاره او به سرهنگ مبشری است. نوشته است: «سرهنگ مبشری و سرگرد وکیلی چند بار تا پشت درب جلسات هیأت اجراییه آمدند و مذاکراتی در خارج از اطاق جلسه با کسی داشتند، ولی در جلسات شرکت نکردند. از آمدن آن‌ها در محل فقط دو نفر اطلاع داشت، نفر دوم من بودم. هر بار در انتظار دستور جدی بودند!» این حرف کجا و ادعای کیانوری مربوط به شرکت سرهنگ مبشری در آن نشست ساخته و پرداخته ذهن کیانوری و اشک‌ریزی‌های او و سرهنگ مبشری و تلفن‌های مشترک آنها به مصدق کجا! توضیحات شاندرمنی از این لحاظ با واقعیت می‌خواند که سازمان افسری یک تشکیلات کاملاً مخفی بود و شناسائی افراد و مسئولین آن، جز به ضرورت کار، حتی برای اعضاء کمیته مرکزی مجاز نبود، چه رسد به اعضای کمیته ایالتی تهران!

گزارش اکبر شاندرمنی، از یک مطلب نادرست دیگر کیانوری نیز پرده برمی‌دارد که به اجمال به آن اشاره می‌کنم. در برابر این سؤال پرسشگران که: «تصور این بود که در

شرایط حساس ۲۵ تا ۲۸ مرداد تمام رهبران اصلی حزب در يك محل متمرکز بوده اند و ۲۴ ساعته جریانات را دنبال و بحث و تصمیم گیری می کرده اند، چنین پاسخ می دهد: «متأسفانه چنین نبود». ^{۳۳} شاندرمنی در گزارش به کمیته مرکزی مقیم مسکو، روزهای کودتا از ۲۵ تا ۲۸ مرداد را چنین شرح می دهد: «با آنکه هیأت اجراییه از روز و ساعت عمل کودتای ۲۵ مرداد اطلاع دقیق داشت و به مصدق برای جلوگیری از کودتا اطلاع داده بود و همچنین سازمان های حزبی را مخصوصاً در تهران تجهیز کرده بود، افراد او [هیأت اجراییه] به جای آنکه دور هم باشند در شب وقوع کودتا جدا از هم به سر می بردند. پس از آنکه کودتا به وقوع پیوست و شکست خورد، جریان از طرف دولت در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مرداد به وسیله رادیو اعلام گردید. تازه هیأت اجراییه متوجه امر شد. بلافاصله از همان روز تشکیل جلسه داد. جلسات هیأت اجراییه از روز ۲۵ مرداد تا چهارم، پنجم شهریور ماه هم چنان ادامه داشت. یعنی در تمام آن مدت افراد هیأت اجراییه با هم زندگی می کردند». ^{۳۴} شاندرمنی در نامه ۲۳ آذرماه ۱۳۷۳ خود، ضمن تأیید مطالب فوق الذکر گزارش خود، می افزاید: محل تجمع اعضاء هیأت اجراییه «البته نه در يك محل، بلکه چند بار عوض شد... قدر مسلم آن است که خانه ها را کمیته ایالتی تهران در اختیار هیأت اجراییه می گذاشت. من همیشه، حتی مدتی بعد از دستگیری افسران، در همه موارد با هیأت اجراییه بودم».

آیا ملاقات قدوه و خداپنده با دکتر مصدق حقیقت دارد؟

نکته ناصحیح دیگری از اظهارات کیانوری، داستان او در باره فرستادن هیأتی از سوی جمعیت ملی مبارزه با استعمار با شرکت محمدرضا قدوه به نزد دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد است. از آن جا که این داستان دروغین نیز با انگیزه توجیه بی عملی رهبری حزب و عملاً انداختن گناه آن به ناروا، بر دوش مصدق است، لذا بررسی صحت و سقم آن ضرورت دارد.

کیانوری در توضیح اقدامات رهبری حزب پس از دریافت اخبار حاکی از متشنج تر شدن اوضاع در حوالی ظهر و هم زمان با تلفن دوم چنین می گوید: «در این موقع ما مجدداً با مصدق تماس گرفتیم و از طرف دیگر، هیأت جمعیت ملی مبارزه با استعمار را، که محمدرضا قدوه هم در آن شرکت داشت، به نزد دکتر مصدق فرستادیم». ^{۳۵} در پاسخ

پرسشگر که «این هیأت شامل چه کسانی بود؟» می‌گوید: «محمدرضا قدوه، رئیس جمعیت [یعنی یحیی خداینده] و دوسه نفر دیگر!» در واقع، آنچه در رابطه با داستان او - چنانکه در توضیحات بعدی ملاحظه خواهد شد - حقیقت دارد، تلفنی است که محمدرضا قدوه به منشی مخصوص نخست‌وزیر می‌کند تا او را در جریان آتش‌سوزی‌ها و اقدامات آشوبگران بگذارد، و یک گفتگوی تلفنی دیگر او با کیانوری است. بنظر می‌رسد که کیانوری، برای داستانی که می‌بافد، از اشاره‌ای که سروان داورپناه (از محافظان خانه دکتر مصدق) به موضوع ملاقات می‌کند، الهام گرفته است.

من در باره صحت و سقم چنین ملاقاتی، کمی تحقیق کرده‌ام و به بی‌پایه بودن آن رسیده‌ام. در ابتدا به توضیحات آقای مکری (نام مستعار است) از اعضای اصلی هیأت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار، گوش فرا دهیم. مکری با دقت و ذکر جزئیات، به رویدادهای روز ۲۸ مرداد در ارتباط با جمعیت ملی مبارزه با استعمار می‌پردازد. توضیحات تفصیلی ایشان، علاوه بر آن که به تلفن قدوه اشاره می‌کند، حاوی نکته‌های عبرت‌انگیز فراوانی است و روشنایی بیشتری روی برخی نکات تاریک بحث ما می‌افکند. لذا کوتاه شده آن را نقل می‌کنم: «در چنین اوضاع و احوالی، ما روز ۲۸ مرداد را آغاز کردیم. اعضای اصلی هیئت مدیره در اطاق یحیی خداینده، رئیس جمعیت (در دفتر کار دولتی او واقع در کوچه طبس، خیابان فردوسی) جمع بودند که خبر رسید گروهی از اوباش و چماقداران، از بازار و سبزه میدان، در مسیر خیابان ناصرخسرو راه افتاده و به طرف میدان توپخانه می‌آیند و به جانبداری از شاه شعار می‌دهند. به پیروی از دستورالعمل حزبی کوشش بر این بود که با استفاده از دو دستگاه تلفن با دفتر دکتر مصدق تماس برقرار گردد و مراتب به اطلاع ایشان برسد. همه کوشش‌ها بی‌حاصل بود و امکان برقراری تماس با شخص دکتر مصدق نبود. از طرف دیگر در دنباله درگیری جناحهای متخاصم در کمیته مرکزی [حزب توده]، مسئول جمعیت در هیئت اجراییه در همان روزها تعویض گردیده و دکتر یزدی بجای دکتر کیانوری تعیین شده و او نیز جز یک دیدار مختصر در شب روز ۲۵ مرداد، با فراکسیون حزبی جمعیت بعمل نیاورده بود. عملاً هیچگونه تماس منظمی بین این مسئول و جمعیت تنظیم نشده بود. قدوه با کیانوری در ارتباط بود ولی او دیگر مسئولیت مستقیمی در کارهای مربوط به جمعیت نداشت و بنابراین عملاً هیئت مدیره در بلا تکلیفی بسر می‌برد. در این فاصله زمانی، چماقداران در خیابان فردوسی به دفتر جمعیت ریخته و افراد را مضروب و آنجا را

تخریب و اوراق و کتابها و روزنامه‌ها و اسناد موجود در جمعیت را به خیابان ریخته و آنرا به آتش کشیده بودند. همین بلا بر سر روزنامه چلنگر که در همان ساختمان جمعیت مبارزه با استعمار بود و جمعیت هواداران صلح که بفاصله کمی در همان حوالی بود، نیز آورده بودند. حوالی ساعت ده و نیم یا یازده بود که آقایان سعید فاطمی و نیکپور نائینی سراسیمه وارد شدند و نفس زنان تعریف کردند که چگونه اوباش و چماقداران به دفاتر روزنامه‌های «باختر امروز» و «خبر» ریخته و آنجا را نیز به آتش کشیده‌اند. حضور آقایان در آن شرایط در محل اجلاس هیئت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار معنی خاصی داشت: آنان بجای اینکه به مقامات دولتی مراجعه کنند یکسره نزد ما آمده بودند، یعنی نه تنها سرنوشت خود را با ما یکی می‌دانستند بلکه در واقع چشم امیدشان فقط به ما بود. اما دریغ که نمی‌دانستند ما نیز چشم به راه دستور حزبی هستیم و دستور حزبی عجالتاً چیزی جز اخذ تماس با دفتر دکتر مصدق چیز دیگری نیست! البته قدوه در این فاصله موفق شده بود با منشی مخصوص دکتر مصدق تماس بگیرد و از این طریق حقایق را به اطلاع او برساند. هنوز آقایان سعید فاطمی و نیکپور نائینی جمع ما را ترك نکرده بودند که سه تن از اعضای هیئت اجراییه سازمان جوانان (زاخاریان، مرندي، آرشاك طهماسبی داماد خدابنده) سراسیمه‌تر از آقایان نامبرده وارد شدند و با نگاههای کنجکاو ما را برانداز کرده و یکسر بطرف خدابنده رفته و در گوشی مطالبی به او گفتند که رنگ از روی خدابنده پرید و ناگهان از جا بلند شد که به اتفاق آنان از آن محل خارج شود. آقایان سعید فاطمی و نیکپور نائینی خداحافظی کرده و رفتند، و خدابنده و قدوه و موسوی نیز بدنبال اعضای سه گانه هیئت اجراییه سازمان جوانان با عجله دفتر را ترك کردند، بدون اینکه اظهار کنند که کجا می‌روند و یا قراری برای داشتن تماس با ما (من و رحیم نامور) بگذارند». مکرری سپس شرح می‌دهد چگونه از دفتر خدابنده همراه با رحیم نامور و مهندس ژیلا خارج شده و به منزل ژیلا می‌روند. مهندس ژیلا، با خانه‌ای که محمدرضا قدوه به آن پناه برده بود، ارتباط تلفنی برقرار می‌کند و قدوه در گفتگو با مکرری چنین می‌گوید: «من با حسین (کیانوری) در تماس هستم. او گفته است که با دکتر مصدق تماس گرفته و پیشنهاد کرده که ساعت دوونیم بعدازظهر هنگ تانك به فرماندهی سرهنگ جمشیدی برای سرکوب اوباش و چاقوکشان به شهر بیاید، ولی دکتر مصدق اطمینان داده است که سرتیپ دفتری ابتکار عملیات را در دست دارد و به زودی شهر آرامش خود را بازخواهد یافت». ملاحظه می‌شود که کیانوری برای هر کس يك داستانی گفته است!

بگذریم از اینکه زنده‌یاد سرهنگ جمشیدی اصلاً افسر زرهی نبود تا فرمانده هنگ تانک باشد! مگری به توضیحات خود چنین ادامه می‌دهد: پس از این مذاکرات تلفنی ما از منزل مهندس ژیلای خارج شدیم بدون اینکه بدانیم به کجا خواهیم رفت... آنچه از همه بیشتر ما را آزار می‌داد حرکات دستجات اوپاش نبود، بلکه نگاههای متعجب و استفهام‌آمیز اعضا و هواداران جمعیت بود که بسیاری، ما دو نفر را می‌شناختند، به ما نزدیک نمی‌شدند ولی نگاههایشان گویا بود و حکایت از سرگردانی و بلا تکلیفی‌شان می‌کرد.^{۳۶}

کیانوری پس از آنکه در عالم تصور، هیأت نمایندگی جمعیت ملی مبارزه با استعمار را به دیدار دکتر مصدق روانه می‌کند، از بازگشت آن به «جلسه مشترک هیأت اجراییه و کمیته مرکزی» کذائی، که آن نیز ساخته، تخیلات اوست، سخن می‌گوید! طبیعی است بعد از این صغری و کبری چیدن ساختگی، کیانوری می‌بایست روایت من‌درآوردی از گفتگوی آن‌ها را نیز تحویل خوانندگان خود بدهد. می‌گوید: «قدوه پس از بازگشت، گزارش این دیدار را به جلسه مشترک هیأت اجراییه و کمیته مرکزی اطلاع داد. قدوه تقاضا کرده بود که قبل از همه اعلامیه کوتاهی داده شود و مردم به مقابله با کودتا فراخوانده شوند و یکی از واحدهای نظامی مورد اطمینان مقداری اسلحه در اختیار جمعی بگذارد و اجازه داده شود که آنها مسلحانه علیه کودتاچیان وارد عمل شوند. مصدق به آنها جواب داده بود که امکان ندارد».^{۳۷}

آنچه به ویژه ساختگی بودن داستان ملاقات‌های آتی از سوی جمعیت ملی مبارزه با استعمار با دکتر مصدق در حوالی ظهر و تقاضای اسلحه به قصد اینکه «مسلحانه علیه کودتاچیان وارد عمل شوند» را برجسته‌تر می‌نماید، تناقض زیر است: چگونه وقتی که هنوز رهبری حزب تصمیمی در باره اقدامی علیه کودتاچیان اتخاذ نکرده و حتی اعتصاب و تظاهرات خیابانی را موکول به نظرخواهی از دکتر مصدق می‌کند، و تا پایان تراژدی در پی تصمیمی و ندانم کاری وقت می‌گذرانند. آن وقت، مسئولان يك جمعیت علنی وابسته به حزب، که چیزی جز يك هیأت مدیره منتصب رهبری نبود و تمام تنه آن اعضاء حزب بودند که تنها به دستور حزب دست به کاری می‌زدند، این چنین سر خود تقاضای اسلحه و مقاومت مسلحانه بنمایند؟ عیب کار کیانوری در داستان سرائی‌هایش این است که فکری برای دم خروس نمی‌کند.

من برای حصول اطمینان بیشتر از چندوچون موضوع، طی نامه‌ای، سؤالات مشخصی از آقای مگری کردم و این پاسخ را در ۳۱ خرداد ۱۳۷۳ دریافت نمودم: «روز ۲۸ مرداد ما موفق نشدیم با دکتر مصدق تماس بگیریم، چه رسد به اینکه به او پیشنهاد کنیم

که اعلامیه بدهد یا اسلحه در اختیار جمعیت بگذارد! همان طور که نوشته‌ام، پس از آمدن زاخاریان و مرنندی و آرشاک طهماسبی، خداینده و قدوه و موسوی در حالیکه رنگ بر چهره نداشتند از يك طرف رفتند و من و نامور و مهندس ژيلا که به منزلش رفتیم... بعید است که قدوه و خداینده و موسوی در آن فاصله به منزل دکتر مصدق رفته باشند. اگر رفته بودند، قدوه در تلفن به من می‌گفت. خاصه که فاصله زیادی بین جدا شدن ما از آنان و رفتن ما به منزل آقای مهندس و مذاکره تلفنی من و قدوه نبود». با توضیحات مکرری در کتاب و نامه‌اش، مسلم می‌گردد که تا حوالی ظهر، لحظه خروج یحیی خداینده و محمدرضا قدوه و سایرین از دفتر خداینده، نه فقط هیاتی از سوی جمعیت به دیدار دکتر مصدق نمی‌رود، بلکه حتی موفق به برقراری تماس تلفنی با نخست‌وزیر نمی‌شوند. مع‌هذا، چون پاسخ مکرری در باره سرنوشت خداینده و قدوه پس از ترك دفتر براساس حدس ناشی از منطق روند حوادث بود، با واسطه منصور تاراجی، داماد یحیی خداینده، از آرشاک طهماسبی (داماد دیگر او)، طی نامه‌ای پرسیدم که پس از خروج از دفتر، خداینده و قدوه را به کجا بردند، اساساً چه مأموریتی داشتند آیا به ملاقات دکتر مصدق رفتند؟

آرشاک طهماسبی عضو هیأت اجرایی سازمان جوانان آن ایام، در نامه ۴ نوامبر ۱۹۹۴ (۱۳ آبان ۷۳) جریان را شرح می‌دهد که برای ختم این بحث پاسخ او را عیناً نقل می‌کنم. زیرا اولاً: مکمل توضیحات مکرری است و هرگونه تردیدی در ساختگی بودن روایت کیانوری را مبنی بر ملاقات هیأت نمایندگی جمعیت ملی مبارزه با استعمار با مصدق از میان بر می‌دارد. ثانیاً - این فراز از نامه او، آن جاکه می‌نویسد: «همه اعضاء سازمان جوانان و حزب در خیابان‌ها بودند و منتظر دستور! ولی این دستور علیه ما علیه هرگز نیامد»، شهادت معتبر و تکذیب دیگری بر ادعای کیانوری است که می‌گوید به علت دستگیری‌های شب روز ۲۷ مرداد «ارتباط رهبری با بدنه حزب به شدت مختل شده بود». طهماسبی در نامه چنین می‌نویسد: «... روز ۲۸ مرداد حوالی ظهر برای مسئولین حزب دستور رسید که احتمال کودتاتوسط اعوان شاه هر لحظه ممکن است بوقوع پیوندد. در آن موقع من بمناسبت مسئولیت در سازمان جوانان با زاخاریان تماس داشتم و حسن مرنندی هم عضو کمیته محلی حزب بود که زاخاریان مسئول آن بود (کمیته محلی شماره ۱ تهران)... و دستور بالا هم توسط زاخاریان به من و مرنندی ابلاغ شد. اولین اقدام ما سه نفر آن بود که دفاتر و مراکز سازمانهای علنی حزب را خالی کنیم و به اعضائی که در این مراکز بودند بگوئیم که محل را ترك کنند.

در کمیته محلی ۱ حزبی، دفتر جمعیت مبارزه با استعمار به ریاست آقای یحیی خداینده در خیابان فردوسی - کوچه طبس که فی الواقع اداره آقای خداینده هم بود (اداره حفظ اموال بیگانه در ایران - وزارت دارائی) و نیز دفتر کانون جوانان دمکرات ایران - اول خیابان منوچهری - شامل این دستور بودند. در نتیجه ما سه نفر، اول رفتیم به دفتر جمعیت مبارزه با استعمار و جریان را به آقای خداینده و قدوه گفتیم و خداینده و قدوه راز آن جا بردیم و همان روز هر دو را در خانه هائی مخفی کردیم. تا آنجا که بخاطر دارم خداینده به بقیه اعضا جمعیت اعلام کرد که متفرق شوند تا بعداً بایشان تماس گرفته شود. و بقیه بلند شدند که بروند. علت اینکه چرا قدوه و خداینده را بردیم این است که زاخاریان در راه به محل جمعیت ملی مبارزه با استعمار، معتقد بود چنانچه کودتا شود و دشمنان، دفتر جمعیت را اشغال کنند (که بعداً کردند) در درجه اول جان قدوه و خداینده در خطر است و بهمین دلیل آنها را به مخفی گاه هائی که داشتیم بردیم و قصدمان فقط مخفی کردن آنها و نجات از دست اوپاش و چاقو کشان کودتائی بود. باری، من بار دیگر حوالی غروب در خیابان کاخ با زاخاریان تماس گرفتم، اما در آن هنگام کودتاچیان داشتند وارد خانه دکتر مصدق می شدند و تیراندازی بشدت ادامه داشت. زاخاریان مرتب با خوشحالی می گفت پیرمرد دارد مقاومت می کند! همه اعضای سازمان جوانان و حزب در خیابانها بودند و منتظر دستور! ولی این دستور علیه ما علیه هرگز نیامد. ساعت ۷ حکومت نظامی اعلام شد و من همراه حدود پانزده نفر از مسئولین سازمان جوانان در خانه حسن حبرون در خیابان نوبهار سر کردم تا فردا صبح...».

کیانوری با اینکه بهتر از هر کس می داند که در روز ۲۸ مرداد ملاقاتی بین هیأت نمایندگی جمعیت ملی مبارزه با استعمار و دکتر مصدق صورت نگرفته است، مع هذا برای تأیید خیالبافی خود، اظهارات سروان داورپناه را در مصاحبه با روزنامه اطلاعات (۲۸ مرداد ۱۳۵۸)، شاهد می آورد، و با گستاخی يك افسانه کامل، بر پایه آن تحویل خواننده می دهد.

آنچه داورپناه می گوید: عبارت از این است: «حوالی ظهر، چند تن از سران حزب جهت مذاکره با دکتر مصدق در مورد تحویل اسلحه و مقاومت در برابر کودتاچیان با دکتر مصدق ملاقات کردند که دکتر مصدق با پیشنهاد آنها مخالفت کرد!» متأسفانه بنظر می رسد که شادروان داورپناه پس از گذشت سی و چهار سال و نسیان ناشی از آن، از مطالب و شایعاتی که شنیده یا استراق سمع کرده، به طور شگفت آوری چند داستان ساخته و از خود بر جای گذاشته است. از جمله آنها داستان «راز سر به مهر» سرتیپ سپه پور است. به ادعای ایشان،

سرتیپ سپه‌پور صبح روز ۲۵ مرداد به دکتر مصدق تلفنی اطلاع می‌دهد که شاه با هواپیما در حال فرار از کشور است، دستور می‌فرماید هواپیما را در آسمان سرنگون کنیم یا مجبور به فرود آمدن! مصدق می‌گوید بگذارید برود! سرهنگ نجاتی در کتاب «جنبش ملی...» چاپ هفتم صفحه ۴۱۳ به طور مستدلی، «بی‌پایه، ساختگی و مسخره» بودن آن را به اثبات رسانده است. از جمله آنکه، اساساً در آن ایام سرتیپ سپه‌پور، - فرمانده نیروی هوایی نبود!

داستان دوم، موضوع ستوان شجاعیان است که گویا به ادعای او با کودتاجیان بود ولی به دستور حزب توده در ۲۵ مرداد علیه آن‌ها اقدام می‌کند. کیانوری نیز در خاطرات خود اظهارات داورپناه را پشتوانه دروغ‌پردازی‌های خود قرار می‌دهد. من در بحث‌های قبلی خطا بودن این مطلب را نشان داده‌ام. قدر مسلم این است که ستوان شجاعیان همواره جزو مدافعان شجاع خانه نخست‌وزیر بود. آقای مهران (سروان فشارکی سابق) از محافظان فداکار و مومن به نهضت ملی ایران، در نامه ۲۴ بهمن ۷۳ خود به راقم این سطور ضمن تأیید اینکه شجاعیان جزو افسران مدافع خانه دکتر مصدق بود، نوشته است: «به شهادت وجدان، ستوان شجاعیان در شب ۲۵ مرداد ماه به دستور این جانب با دو کامیون نفرات نظامی که در اختیار داشت، از جلو کلاتری مرکز به چهارراه حشمت‌الدوله تقاطع کاخ حرکت کرد و با قراردادن کامیون‌ها در وسط چهارراه، سدی در مقابل حرکت کامیونهای افراد گارد و تانک و سایر تجهیزات کودتاگران ایجاد نمود، که در تضعیف روحیه سرهنگ نصیری و سایر افسران گارد کاملاً مؤثر بود...».

داستان سوم ایشان مربوط به پیشنهاد خودکشی دسته‌جمعی دکتر مصدق و ۲۳ نفر از یارانش در عصر روز ۲۸ مرداد است! سروان داورپناه می‌گوید: «پس از اینکه کلیه راه‌های تسلیم و مقاومت و تغییر محل بررسی شد و به نتیجه‌ای نرسید، مرحوم نریمان پیشنهاد خودکشی دسته‌جمعی کرد که همه قبول کردند. ولی وقتی به سراغ اسلحه رفتیم، دیدیم فشنگ نداریم و جز دو هفت تیر کوچک دکتر مصدق و نریمان که ۱۲ عدد فشنگ داشت، اسلحه گرمی نداشتیم. با این ترتیب پیشنهاد خودکشی دسته‌جمعی نریمان انجام نشد و نقشه تغییر محل اجرا شد».

برای پی بردن به هسته معقول و حقیقی این داستان، کافی است به توضیحات دکتر صدیقی در مصاحبه‌اش با سرهنگ نجاتی عنایت شود. دکتر صدیقی توضیح می‌دهد، پس از اصابت چند گلوله به ایوان و اطاق نخست‌وزیر: «آقای نریمان گفتند، چرا ما نشستیم که

رجاله‌ها بیایند و ما را بکشند، ما خودمان خود را بکشیم، من گفتم: این عمل به تصور اینکه دیگران ما را خواهند کشت، به هیچ وجه صحیح و معقول نیست. گفتند پس من اسلحه خود را چه کنم؟ گفتم: آن را در گنجی اطاق جناب آقای دکتر بگذارید. آقای دکتر برخاستند و با کلید در گنجی را باز کردند و طپانچه را در آنجا گذاشتند، در را بستند و بجای خود نشستند».^{۳۸}

به قرینه می‌توان حدس زد که هسته معقول و حقیقی داستان ملاقات هیأتی از سران حزب توده جهت مذاکره با دکتر مصدق هم که شادروان داورپناه مطرح می‌سازد، چیزی بیش از همان تلفنی نباشد که محمدرضا قدوه طبق شهادت مکرری به منشی مخصوص نخست‌وزیر می‌کند تا او را در جریان رویدادهای شهر بگذارد. با این وصف، ملاحظه می‌شود که اظهارات پرمفصل و مطول کیانوری از مأموریت محمدرضا قدوه، داستان در داستان است.

برای اینکه هیچ اظهارنظر معتبری ناگفته نماند دو شهادت زیر را نقل می‌کنم:

۱- یکی از اعضای معتبر هیأت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار، در نامه ۳۱ خرداد ماه ۱۳۷۳ خاطرنشان کرده است که «عباس فریور محسنی اراکی، [یکی از منشی‌های مخصوص نخست‌وزیر] یا عضو حزب توده یا سمپاتی‌زبان ما بود و چون همشهری قدوه بود و عمویش نیز از دوستان ما و مرحوم الموتی و شهاب فردوس بود، غالباً در مهمانی منزل عمویش با ما بود. تردیدی ندارم که با قدوه روابط خاص داشت... قدوه از طریق او می‌توانست هر خبر یا پیامی را به مصدق بدهد».

شاید راز این مطلب که چگونه سایر رهبران جمعیت ملی مبارزه با استعمار، که با وجود دو دستگاه تلفن موفق به برقراری تماس با دفتر نخست‌وزیر نمی‌شوند، ولی محمدرضا قدوه توفیق حاصل می‌کند، در همین مناسبات ویژه زنده‌یاد محمدرضا قدوه با عباس فریور محسنی اراکی، نهفته باشد. تنها نکته‌ای که نتوانستم در باره آن یقین حاصل کنم، این است که آیا عباس فریور در ۲۸ مرداد از مرخصی برگشته و در دفتر نخست‌وزیر حضور داشت یا نه؟

۲- شهادت دوم مربوط به آقای مهران (سروان فشارکی) در پاسخ به سؤال من از ایشان، در باره صحت و سقم ملاقات احتمالی هیأتی از جمعیت ملی مبارزه با استعمار با شرکت محمدرضا قدوه و یحیی خداینده با دکتر مصدق است که عیناً نقل می‌کنم: «راجع به مذاکره تلفنی یا حضوری یکی دو نفر آقایان قدوه و خداینده، نمی‌توانم نظر قطعی بدهم.

چون از ساعت ۸ صبح روز ۲۸ مرداد ماه تا ساعت ۸ بعدازظهر آن روز، خارج از منزل آقای دکتر مصدق (به استثنای نیم ساعت که برای صرف ناهار در منزل آقای دکتر مصدق بودم)، درگیر حفظ نظم خیابان کاخ و دفع تهاجم اوباش قبل ازظهر و دفاع در مقابل تهاجم مسلحانه در بعدازظهر در چهارراه کاخ و حشمت الدوله بودم. مع هذا از تماس این جمعیت با آقای دکتر مصدق مطلع شدم و این تماس قطعاً صورت گرفت. به گمان من، با عنایت به توضیحات نسبتاً مفصلی که قبلاً داده شد، تماسی که ایشان به طور قطع از آن صحبت می کنند، قاعدتاً باید همان تماس تلفنی باشد که قدوه با منشی مخصوص نخست وزیر داشته است.

جمع بندی

در بررسی نقش رهبری حزب توده ایران به طور کلی، و شخص کیانوری به طور اخص در ۲۸ مرداد، تلاش من این بود که علت العلل دست روی دست گذاشتن و تماشاگر ماندن حزب توده در این روز سرنوشت ساز را نشان بدهم. کاری که می توانست در صفحات کم و آسان صورت بگیرد، اگر آن همه اظهارات خلاف حقیقت و داستان پردازی ها و ادعاهای پوچ کیانوری در کار نبود، او این همه دروغ را در خاطراتش برای توجیه بی عملی رهبری حزب و لوٹ کردن نقش مخرب خود در خاطراتش سرهمبندی کرده است. در بررسی تلفن های مورد ادعای کیانوری به دکتر مصدق، نشان دادیم که تردیدهای جدی در صحت مضامین پاسخ هایی که او بنام دکتر مصدق به جلسه هیأت اجراییه می آورد، وجود دارد. نادرستی ادعاهای او را چه به لحاظ تناقض روایت هایش با واقعیت های مسلم دیگر و چه به خاطر تفاوت های آشکار آنچه او امروز حکایت می کند، با آنچه در گذشته می گفته است، و یا اکبر شاندرمنی با استفاده از آنچه در صورتجلسه هیأت اجراییه و یادمانده هایش در گزارش خود درج کرده است، نشان دادیم.

شگفت آور در رفتار و اخلاق کیانوری فقط در این نیست که امروز برای توجیه سیاست رهبری حزب و لوٹ کردن نقش مخرب خود به مردم ایران دروغ می گوید. بلکه در این نیز هست که در ۲۸ مرداد، با رفقای همکار خود در هیأت اجراییه نیز رفتار مشابهی داشته و آن ها را بازی می دهد و از اعتماد همزمان خود سوءاستفاده می کند. اکبر شاندرمنی در نامه ۲۳ آذرماه ۷۳ در پاسخ به سؤال من صریحاً می نویسد: «اما در باره اطمینان من به صحت و سقم آن مذاکرات تلفنی، باید بگویم که هیچ يك از اعضاء هیأت اجراییه به گفته های

دکتر کیانوری تردید نمی کرد و شك نداشتند که با مصدق مذاکره می شود و گفته های شخص اوست که از طرف دکتر کیانوری واگو می شود!

آنچه در ادعاها و اظهارات او به ویژه طغیان برانگیز است، تشبثات ناجوانمردانه او برای تیره کردن سیمای دکتر مصدق است که هنوز مظهر و نماد آرمان های آزادی خواهانه و استقلال طلبانه ملت ایران است. بناچار بخش مهمی از نیروی من صرف گشودن گره هایی شده است که آقای نورالدین کیانوری با اظهارات خلاف حقیقت و داستان بافی های گستاخانه خود به وجود آورده است.

با وجود این، چون قصد من جستجوی حقیقت و توضیح آن در کمال بی نظری است، آن جا که کیانوری از سوی برخی صاحب نظران در مظان اتهام قرار می گیرد که گویا به دستور شوروی و اربابان، از اقدام رهبری حزب برای مقابله با کودتا جلوگیری کرده است، از او دفاع کرده و نادرست بودن آن را توضیح داده ام. با همین انگیزه، خطا بودن فرضیه سازش شوروی با آمریکا و انگلیس بر سر ساقط ساختن حکومت دکتر مصدق را نشان داده ام. در این مورد بخصوص، قصدم اضافه بر حقیقت جوئی، مقابله با این طرز تفکر و فرهنگ متداول است که هر بار حادثه مهمی در میهن ما رخ می دهد، به جای علت یابی و جستجوی کمبودها و خطاهای خودی، بلافاصله انگشت خود را به سوی این یا آن قدرت خارجی نشانه می گیرد تا خیال خود را راحت کند.

در بررسی موضع رهبری حزب توده و شخص کیانوری در ۲۸ مرداد نیز همین نکته و ملاحظه را مدنظر داشته ام. درست است که رهبری حزب توده دنباله رو شوروی بود، اما اولاً - این امر همواره مکانیکی نبود. ثانیاً - در مورد مشخص ۲۸ مرداد، خطای نابخشودنی رهبری حزب توده، از آن ناشی نبود. من عمیقاً بر این باورم که عامل واقعی که منجر به بی عملی و عاطل و باطل ماندن تشکیلات عظیم حزب توده ایران در ۲۸ مرداد گردید، در اساس بی کفایتی و ضعف و ندانم کاری رهبری بود. در پلنوم وسیع چهارم نیز کادرها، به اتفاق آراء، به درستی روی همین عامل اساسی انگشت گذاشتند.

پیامد فاجعه شوم کودتای ۲۸ مرداد، فقط سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق و توقف نهضت ملی نبود، بلکه ناقوس شکست نهایی حزب توده ایران را نیز به صدا آورد. و این ماجرا بیش از هر چیز، ناتوانی و بی کفایتی باورنکردنی رهبری را برای کادرها و اعضای حزب به نمایش گذاشت و «قداست» آن را از اعتبار انداخت.

واقعیت این بود که تشکیلات حزب توده ایران، طی ۱۲ سال فعالیت علنی و پنهانی و در جریان مبارزات و نبردهای گوناگون، به طور فزاینده‌ای گسترش و قوام یافت. کادرهای فراوان جوان، کاردان و با دانش سیاسی نسبتاً رضایت‌بخش، در دامن آن پرورش یافت. اما رهبری حزب، متناسب با آهنگ رشد حزب و کادرها پیش نرفت. نتیجه آن شد که در اوایل دهه سی، رهبری حزب از لحاظ رشد کمی و کیفی، به طور نسبی سیر قهقرائی پیمود و دیگر در سطح انتظارات جنبش ملی و بازیگری شایسته، در صحنه سیاسی پیچیده و حساس ایران نبود.

رهبری حزب در سازماندهی اعتصاب، میتینگ، همایش و تشکیل سازمانهای علنی، سندیکا و اتحادیه که در ردیف فعالیت‌های کلاسیک جنبش کارگری و کمونیستی بود، آزمودگی داشت و در سایه فداکاریها و از خودگذشتگی و ابتکارات اعضاء و کادرهای حزب، بسیار هم موفق بود. اما آنگاه که لازم آمد این فعالیت‌ها را به طور مشخص بر بستر سیاست عمومی کشور پیش ببرد، و نیروی خود را در رابطه با نهضت ملی ایران به کار اندازد، بسیار ناتوان از آب در آمد و خطا پشت خطا پدیدار گشت.

فاجعه ۲۸ مرداد همچون پتک سنگینی بر مغز کادرها و اعضاء حزب فرود آمد و آن‌ها را از دنیای رویائی که در آن بسر می‌بردند و به رهبری خود می‌بالیدند و کورکورانه گوش به فرمان آن بودند، به دنیای تلخ حقیقت فرود آورد. طوفان ۲۸ مرداد، از بی‌کفایتی و ضعف وصف‌ناپذیر ناخدای کشتی پرده برداشت. موج اعتراض و پرخاشگری علیه رهبری، تمام حزب را فراگرفت.

رهبری حزب توده ایران به مدت دو سال و سه ماه و ۱۵ روز حکومت دکتر مصدق و بیش از سه سال فعالیت جبهه ملی برای ملی شدن صنعت نفت ایران، بارها در بزنگاه‌ها و در مسائل گرهی با دکتر مصدق جنگید. به او تهمت زد و جوب لای چرخ حکومت او گذاشت و لحظه‌ای از تضعیف آن دست بر نداشت. آخرین و مضرترین اقدام آن در روز ۲۷ مرداد، طرح شعار جمهوری دموکراتیک و تقابل با حکومت مشروطه‌خواه دکتر مصدق بود. عاقبت نیز در ۲۸ مرداد، آنگاه که روز آن فرا رسید تا نشان دهد در ازاء شعار «ما کودتا را به جنگ ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد»، که یک سال تمام با بوق و کرنا به گوش مردم دمیده بود، چه تدبیری اندیشیده و چه تدارک عملی دیده است، معلوم گردید که جز شعار توخالی بیش نبوده است. هیأت اجراییه، با بستن دست و بال بزرگترین و مجهزترین حزب سیاسی چپ و انقلابی کشور و خالی گذاشتن میدان برای یک‌ه‌تازی مشتی اراذل و اوایش، بی‌کفایتی خود را

نشان داد. آشکار شد که در شرایط اضطراری، رهبری حزب حتی لیاقت استفاده از توان عادی و امکانات موجود حزب را نیز ندارد.

بدیهی است که همه اعضای هیات اجراییه در برابر ملت ایران مسئول اند. اما بار گناهان کیانوری در این تراژدی از همه بیشتر است. زیرا پیشنهاد را او می‌دهد. تلفن‌ها را او می‌کند. از زبان دکتر مصدق حرف می‌سازد و سایرین را بازی می‌دهد. انگیزه چه بود؟ به یقین نمی‌دانم. در فصل سی‌ام، به جنبه‌هایی از «حکمت» رفتار و عملکرد او و انگیزه‌اش، اشاره کرده‌ام.

اما نتیجه عملی رفتار او در میان جمعیتی که مهارشان دست او بود که به مراتب از لحاظ شعور سیاسی و قدرت تصمیم‌گیری ضعیف‌تر از او بودند، نقش تعیین‌کننده‌ای در عاطل ماندن حزب ایفا کرد.

چنانکه به تفصیل توضیح دادم، این فرض را که رفتار کیانوری ناشی از سیاست و دستور شوروی باشد، در این مورد بخصوص، وارد نمی‌دانم. فقط به طرح يك سؤال از کیانوری کفایت می‌کنم: اگر آن گونه که در خاطرات خود مدعی است، واقعاً به خاطر رعایت دستور روز ۲۷ مرداد مصدق که با هرگونه تظاهرات ضد شاه مقابله خواهد کرد، تماس و جلب نظر دکتر مصدق را قبل از توسل به هر کار و اقدام در روز ۲۸ مرداد، ضروری دانسته و روی آن اصرار ورزیده است. پس چرا در همان روز ۲۷ مرداد نسبت به دستور مشابه او بی‌اعتنا ماند؟ مگر اعلامیه فرمانداری نظامی و شهربانی کل کشور دایره بر قدغن بودن هرگونه میتینگ و تظاهرات، ساعت‌ها قبل از تظاهرات ضد سلطنت و جمهوری خواهی در عصر و شب روز ۲۷ مرداد در روزنامه‌ها منتشر نشد و بارها از رادیو پخش نگردید؟ چرا آن‌جا که اقدامات حزب توده - ولو به بهانه شعار ضد سلطنت -، در جهت مخالفت علنی با حکومت ملی مصدق و تضعیف او بود، به دستور مصدق مبنی بر منع تظاهرات خیابانی بی‌اعتنا می‌ماند و دهن کجی می‌کند. اما آنگاه که می‌بایست قدمی در جهت حمایت از حکومت مصدق برداشت و به مقابله با کسانی رفت که شعار مرگ بر مصدق را در کنار جاویدشاه سر می‌دادند، کسب اجازه قبلی مصدق را شرط قرار می‌دهد؟ بگذریم از اینکه دستور دکتر مصدق در روز ۲۷ مرداد سرکوب تظاهرات ضد شاه نبود، بلکه ممانعت از تظاهرات غیرمجاز، تحت شعار «جمهوری دموکراتیک» بود. که معنایی جز تغییر رژیم نداشت و عملاً شوراندن مردم علیه حکومت مشروطه‌خواه بر سر حکومت دکتر مصدق بود.

شاهد از غیب آمد!

در بررسی خود، گفتگوهای تلفنی مورد ادعای کیانوری به دکتر مصدق را به طور کلی مورد تردید قرار داده و در چند مورد خلاف حقیقت بودن آن‌ها را در مقایسه با داده‌های مسلم و معتبر موجود و یا تناقضات ناشی از اظهارات خود او، نشان دادم.

نوشته من در این مبحث به پایان رسیده بود که «خاطرات» خانم مریم فیروز بدستم رسید. در آن جا به نکته‌ای برخوردیم که در افشای دروغ‌پردازی‌های کیانوری حائز اهمیت است. زیرا شاهد، همسر او و «راه همیشگی» مورد ادعای وی برای تماس با دکتر مصدق بوده است.

خوانندگان خاطرات کیانوری به خاطر دارند که او چند بار از جمله در صفحات ۲۴۸، ۲۶۴، تأکید دارد که در جریان ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد برای تلفن زدن به دکتر مصدق از مریم فیروز، به خاطر نسبت خانوادگی او با دکتر مصدق و آشنایی با همسر وی استفاده می‌کرده است. قبلاً به این موضوع اشاره کرده‌ام. اینک برای بحث مورد نظر، یکی از روایت‌های کیانوری را برای حضور ذهن خوانندگان تکرار می‌کنم.

کیانوری در پاسخ به این سؤال که اطلاع را چگونه به مصدق دادید؟ چنین توضیح می‌دهد: «دکتر مصدق پسر خانم نجم السلطنه (پایه‌گذار بیمارستان نجمیه) بود و این خانم عمه مریم می‌شد. یعنی دکتر مصدق پسر عمه مریم بود و مریم با او و خانم دکتر مصدق آشنایی نزدیک داشت. ما برای اطلاع خبرهای مهم از این راه استفاده می‌کردیم. مریم شماره تلفن اندرون - یعنی تلفن خانم دکتر مصدق را که غیر از شماره بیرونی بود - می‌گرفت و با خانم دکتر مصدق خوش و بش می‌کرد و به ایشان می‌گفت که شوهرم پیغام مهمی برای آقا دارد. دکتر مصدق بلافاصله از رختخواب بلند می‌شد و به اندرون می‌آمد و من جریان را به ایشان می‌گفتم. در جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد ما از همین راه استفاده می‌کردیم».^{۳۹} او در صفحه ۲۷۶، در توضیح رویدادهای روز ۲۸ مرداد، مجدداً تأکید می‌کند: «من از همان راه همیشگی با دکتر مصدق تماس گرفتم و به او گفتم...».

اظهارات مریم فیروز در خاطراتش، لااقل نادرست بودن مورد حساس روز ۲۸ مرداد را ثابت می‌نماید. او در اشاره کوتاه به وقایع روز ۲۸ مرداد چنین می‌گوید: «روزی که مصدق را از کار برکنار کردند، من در میدان بهارستان در منزل قاسمی بودم. دیدم جمعی شعار مصدق می‌دهد. به منزل دکتر مصدق تلفن کردم و به همسرشان گفتم که به ایشان جریان را

اطلاع دهید. سرهنگ مبشری هم بعداً آمد و گفت ریختند و منزل مصدق را گرفتند. کیانوری هم در این رابطه با مصدق تلفنی صحبت کرد و او گفت شما هیچ اقدامی نکنید».^{۴۰} من برای تدقیق اظهارات او و اطمینان خاطر بیشتر، از آقای مهندس قاسمی و خانم اعظم صارمی (همسر فقید احمد قاسمی) سؤال کردم.

توضیح این نکته را لازم می‌دانم که خانم اعظم صارمی، سال‌هاست از کار سیاسی دست کشیده و به هیچ وجه مایل نیست پای او به مسائل سیاسی کشیده شود. مع‌هذا اظهار لطف کرده، ابتدا در يك گفتگوی تلفنی، سپس به خواهش من طی نامه‌ای توضیحات ارزنده و روشن کننده‌ای داد. چنانکه ملاحظه خواهد شد، توضیحات ایشان در عین تأیید خطوط اصلی اظهارات مریم فیروز، نکات مخدوش و نادقیق آن را نیز روشن می‌کند. در زیر قسمت‌هایی از گفتگوی تلفنی و نامه او را نقل می‌کنم: «در این دوران من منزل مهندس قاسمی که ضمناً خانه پدر شوهر من هم بود زندگی می‌کردم. این خانه در میدان بهارستان قرار داشت. و در طبقه پایین در همین قسمت کلانتری وجود داشت. در روز ۲۸ مرداد، صبح عده‌ای در میدان بهارستان شعار «زننه باد شاه و مرگ بر مصدق» می‌دادند. در ابتدا تعداد آنها بسیار کم بود. پلیس این‌ها را می‌راند، دوباره برمی‌گشتند. بتدریج تعداد آن‌ها افزایش یافت. من به مریم خانم تلفن کردم و جریان را گفتم. پس از اندك زمانی او به خانه ما آمد (حدود ده، ده‌ونیم صبح). تا رسیدن او جمعیت باز هم بیشتر شده بود. مریم خانم به خانه دکتر مصدق تلفن کرد و با خانم ایشان صحبت نمود. جریان بهارستان و عدم تحرك پاسبانان را اطلاع داد و خواست که این مساله را ایشان به دکتر مصدق اطلاع دهند. لحظه‌ای گذشت و خانم مصدق دوباره پای تلفن آمد. من دیدم قیافه مریم خانم به کلی توهم رفت. سؤال کردم که چی شده؟ ایشان جواب دادند که دکتر مصدق گفته است که شما هیچ کاری نکنید چیزی نیست خواهد گذشت. بعد از مدتی (حدود ساعت يك بعدازظهر) هم مریم خانم رفت.

در حوالی ساعت چهار بعدازظهر آقای ناصر صارمی به خانه ما سر زد. من برای او جریان صبح را تعریف کردم. او از قول سرهنگ مبشری گفت که خانه مصدق محاصره شده و کیانوری هم با دکتر مصدق صحبت کرده و دکتر مصدق گفته است دیگر کاری از دست ما برنمی‌آید، خداوند خودش باید کمک کند. البته من خودم در آن روزها نه کیانوری را دیدم و نه در روز ۲۸ مرداد پای تلفن ایشان بودم. این نقل قول از آقای ناصر صارمی است».

در پاسخ به این سؤال من که آیا اطلاعی از محل اقامت و وضع خانم مریم فیروز در عصر و شب ۲۴ مرداد دارد؟ پاسخ خانم اعظم صارمی منفی بود. فقط يك نکته مهمی را به خاطر داشت که عیناً نقل می‌کنم: «عصر روز ۲۴ مرداد سرهنگ مبشری به منزل من آمد و گفت خانه مریم رفتم نبود. مبشری می‌خواست با کیانوری تماس بگیرد و چون در آن لحظه نمی‌دانستم کجاست، او رفت».

از مطالب بالا دو نتیجه زیر حاصل می‌شود:

اولاً - اظهارات مریم فیروز، که شهادت اعظم صارمی نیز آن را تأیید می‌کند، به طور مسلم دروغ کیانوری در مورد چگونگی تلفن زدن به مصدق را، لااقل در روز ۲۸ مرداد، ثابت می‌نماید.

البته این مطلب که کیانوری شخصاً به دکتر مصدق تلفن می‌کرده یا به واسطه مریم فیروز در نفس خود، امری کاملاً بی‌اهمیت است. اما پی‌گیری من در این مورد، به گونه‌دها و ده‌ها مورد دیگر در مسائل کوچک و بزرگ، برای اثبات این است که کیانوری به کرات در خاطرات خود بیمارگونه دروغ می‌گوید، حقایق و تاریخ جنبش چپ و ملی ایران را تحریف می‌نماید.

۲- نکته دیگر در شهادت خانم اعظم صارمی، به جریانات عصر روز ۲۴ مرداد مربوط می‌شود. من در بحث مربوط به تعیین هویت «فرد ناشناس» که در عصر روز ۲۴ مرداد به دکتر مصدق تلفن می‌زند، و در بررسی این که چرا کیانوری این وظیفه حساس را برعهده سرهنگ مبشری می‌گذارد، این فرض را به میان کشیدم که احتمال می‌رود آن شب مریم فیروز در دسترس نبود و امکان استفاده از «راه همیشگی» بسته بود. لذا کیانوری تلفن اندرون خانه دکتر مصدق را به سرهنگ مبشری می‌دهد که به عنوان افسر میهن دوست و فرد ناشناس، خبر قطعی کودتا را به او برساند. توضیح کوتاه خانم اعظم صارمی که می‌گوید سرهنگ مبشری سراغ مریم فیروز را می‌گرفت که در خانه‌اش نبود، قرینه‌ای در جهت تأیید فرض بالاست. می‌توان حدس زد که سرهنگ مبشری پس از عدم دستیابی به مریم فیروز موفق می‌شود از راه دیگری با کیانوری تماس بگیرد و بقیه ماجرا به ترتیبی جریان می‌یابد که در جای خود توضیح داده‌ام. از افراد مطلع و در قید حیات، خانم فیروز تنها کسی است که اگر حقیقت را بگوید و باز به این عذر متوسل نشود که «از شوهرم پرسم» و صادقانه معلوم کند که در عصر و شامگاه روز ۲۴ مرداد کجا بوده و چه نقشی داشته است، می‌توان موضوع را کاملاً روشن ساخت.

اگر یقین حاصل شود که حدس من درست است، در آن صورت ادعای کیانوری که گویا از ۲۵ تا ۲۸ مرداد همواره از طریق مریم فیروز با دکتر مصدق تماس می گرفته است، از ابتدا تا پایان، کذب محض از آب درمی آید. و بدین منوال، ترازوی حق به سوی کسانی می چرخد که نسبت به چندوچون و تعداد تلفن های مورد ادعای کیانوری به دکتر مصدق، و مضمونی که به آن ها می دهد، تردید جدی ابراز داشته اند.

پانوشتهای فصل بیست و ششم

۱. روزنامه داد، صاحب امتیاز عمیدی نوری، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲
۲. نمونه ای این قبیل افراد ناباب، سرتیپ حسین آزموده، دادستان وقیع دادگاه نظامی دکتر مصدق است، که نام او در لیست هیأت مدیره و افراد تشکیل دهنده سازمان نظامی مخفی ملیون به چشم می خورد. «خاطرات سیاسی». سرهنگ هوئی غلامرضا مصور رحمانی. صفحه ۱۰۹.
۳. سرهنگ ممتاز در صحبت از نقش برخی از فرماندهان تیپ های مستقر در تهران نمونه ای می آورد که تکان دهنده است. او می گوید: «... پس از آنکه از زندان مرخص شدم، سرهنگ شاهرخ (فرمانده تیپ ۲ زرهی) ایرادی که از من گرفت این بود که بیهوده بیش از اندازه مقاومت کردم! و برای تبرئه خودش، می گفت: «آن روز دستور دادم سیم تلفن پادگان «جی» را قطع کنند». به نقل از کتاب نهضت ملی شدن صنعت نفت، چاپ هفتم، صفحه ۴۴۸.
۴. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۲۷
۵. همان منبع شماره ۳، چاپ دوم، صفحه ۳۶۶
۶. همان منبع شماره ۴، صفحات ۲۷۵-۲۷۶
۷. به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد. ف.م. جوانشیر، صفحه ۲۹۰
۸. همان منبع شماره ۴، صفحه ۲۷۲
۹. سرمقاله روزنامه شجاعت به جای بسوی آینده، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به نقل از کتاب گذشته، چراغ راه آینده است. صفحه ۶۱۸
۱۰. همان منبع شماره ۴، صفحات ۲۷۷-۲۷۸
۱۱. همان منبع شماره ۴، صفحه ۲۷۶
- ۱۲ و ۱۳. همان منبع شماره ۴، صفحه ۳۳۵
- ۱۴ و ۱۵. همان منبع شماره ۱۱
۱۶. همان منبع شماره ۴، صفحات ۳۱۴-۳۱۵
۱۷. از گزارش اکبر شاندرمنی به کمیته مرکزی مقیم مسکو، سال ۱۳۳۵، صفحه ۱۷. شاندرمنی انسانی شریف، صديق و غير وابسته بود. لذا به گفته های او چون غير مغرضانه است می توان استناد کرد. مع هذا ناگفته نماند که

در آن ایام که اختلافات درون رهبری در اوج بود، از بغض این اکثریت بی کفایت و کوتاه بین هیأت اجراییه که فریاد همه را درآورده بود، حُب کیانوری را که با آن‌ها می‌جنگید به دل گرفت و نسبت به او علاقه‌مند و حتی جانبدار بود. این حالت روحی در گزارش او و از جمله نقل قول بالا منعکس است و متأسفانه از عینیت کامل آن می‌کاهد.

۱۸. حزب توده در صحنه ایران، دکتر غلامحسین فروتن، جلد اول، صفحه ۱۸۳.
۱۹. گذشته چراغ راه آینده است، صفحه ۶۲۹.
۲۰. همان منبع شماره ۴، صفحه ۳۳۲.
۲۱. همان منبع شماره ۴، صفحه ۳۳۳.
۲۲. جزوه من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، دکتر فریدون کشاورز، صفحه ۷۹.
۲۳. کژراجه، احسان طبری، صفحه ۱۷۱.
۲۴. نقش آمریکا در تثبیت رژیم پهلوی در ۱۹ اوت ۱۹۵۳، کنت لوو، به نقل از کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ نجاتی، چاپ دوم، صفحه ۴۳۶.
۲۵. به نقل از منبع شماره ۳، صفحه ۵۳۴.
۲۶. به نقل از کتاب ایران در عصر پهلوی، دکتر مصطفی الموتی، جلد هفتم، صفحه ۱۱۳.
۲۷. همان منبع شماره ۲۶، صفحه ۱۲۳.
۲۸. در کنار پدرم مصدق، دکتر غلامحسین مصدق، صفحه ۱۱۷.
۲۹. همان منبع شماره ۴، صفحه ۲۷۷.
۳۰. همان منبع شماره ۱۷، صفحه ۱۸.
۳۱. همان منبع شماره ۴، صفحه ۲۷۸.
۳۲. همان منبع شماره ۴، صفحه ۲۷۶.
۳۳. همان منبع شماره ۴، صفحه ۲۶۴.
۳۴. همان منبع شماره ۱۷.
۳۵. همان منبع شماره ۳۲.
۳۶. خاطرات من از زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی، مکرری، صفحات ۲۷-۲۴.
۳۷. همان منبع شماره ۲۹.
۳۸. به نقل از منبع شماره ۳، صفحه ۵۴۷.
۳۹. همان منبع شماره ۴، صفحه ۲۴۸.
۴۰. خاطرات مریم فیروز، صفحه ۱۰۶.